

سپا وین

نماره فوق العاده - نبر ۱۳۰۰



از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷

سفر آرام باموتراهای یک روزه مسترچ



اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده باد اثنین موتراهای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد رپوران ماہردرلین غسرب کشور در خدمت مسافرين قرار دارد ؛
از هرات به گرشک، لشکرگاه، کندھار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای حمل و نقل مسافرين آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال فعالیت مینماید ؛
از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندز. اتحادیه در همه ولایات نماینده گی دارد .

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تیلیفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمرغ
در جوزجان : شبرغان ، بندر سرپل .
در کندھار : دروازه کابل تیلیفون (۲۶۴۴)
در هرات : شهر نوجاده شهنزاده تیلیفون (۲۱۷۲) همه روزه موتراهای اتحادیه هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند . سفر آرام ، باموتراهای آرام - مسترچ .

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اسراج موخانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیستور میرسد

سالون اصلاح مو نیز نیازمند مو، بر خانمها و آقایان لار اصلاح و تئو نیاید



۲

ر کورس : جاده منگوریان سوم تقابل بلاک ۱۳۷ متصرفتک دوستی
وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه

آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوبی و سرود شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
ادرس: شعبه الکتریک جاده نادر شتون تیلون ۲۳۰۴۷۰

گفرتی سنبل

بشنه پتینه با کله زیا چار فصل باشکوه تر سازید

مروس تان را درموتوری که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید
ادرس را به خاطر بسپارید:
گل فروش سنبل، زغزونه میدان، کوجه گلفروش

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروش علی کلرینز
مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد
ادرس: متصل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروش حبیب
بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزشک بنساید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را بدسترس
مشتریان محترم قرار میدهد
ادرس: جنوب تانک تیل مروس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهاییتان همیشه پاک بوده و از
ریش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلیاش را دوچندان سازد.
اگر میخواهید که دستهای چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش طوره کوه چار کیمت حسابید تلفن ۲۰۵۰۹
رکاب ۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ما

قرطاسیه فروش ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروش ذبیح الله بدست آورد
میتوانید

ادرس: مقابل تانک تیل
مروس میدان تیلون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروش سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، انواع
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خودکار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفن ۲۶۲۷۶
ادرس: منزل اول فرهنگساز
بزرگ اتغان

قرطاسیه فروش غلام دستگیر امید
انواع قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
ادرس چوک جبل السراج

بزرگ سبز قرطاسیه فروش
مجلات: سباون - جوانان
امروزه آواز، اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

ادرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
ادرس: چوک شهرکدز

قرطاسیه فروش سید تقی

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پیش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
ادرس: مروس میدان مقابل تانک تیل

وحید الله پلاستیک

از رغن و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتین مکی برای اطفال است کنسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتوانید

زیتون

تصحیح ضروری:
در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود
در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

سلسله وون

شماره ۷ و ۸ ماه میزان و قریب سال ۱۳۶۸ مطابق
اکتوبر و نوامبر ۱۹۸۹ء، شماره مسلسل ۲۰ و ۲۱

ماخ سفید

پیدا

۱۲

سید رسول رسا:

دینتو ادبیاتو حالات خیره



در شماره آینده میخوانید

- اسرار شقایق های پرند که اخیرا به زمین فرود آمده بودند

- ۱۵ دلایل در پیشتاگان

- زنده گی جان کنده چگونه بود؟

در صورت امکان اگر قسمه های (هزاره یک شب) در مجله سیاهون به شکل سهال مجله بی چاپ شود، خوب میشود
درین اواخر مکه های هنرمندان هنندی به شکل برسام آورده و مجله چاپ میشود، با اینکه میدان میز علاقه به ستارگان فلم هنندی درین جوانان به شکل رحمتانک آن شهر پانته است، اما کسی خواه این مرض به سرولید این مجله هر سوابت کند
نویسه نوابی از لیس، رایحه بلخی

پیشنهاده

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. مضامینی که به اداره موصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر و یا سوره نویسنده مسترد نمیکرد. نظریات آرایه شده در مسایل صرف نظر نویسنده میباشد.

عشقه
نزد دلم چو گل که در سرخ نهد
کعبه مع نوره، غم در رخ آید
یکت مع دود؟
بیست مع دروغ؟
آیت در کفره، بصره سلطان
بیاغ و دلکش، روح من مانع شده
است مع خجسته شده، برادر در جاش شده
مع زخم بجایم، معتر در دوزخ
عشقه
نایب، نایب
پیر ما، پیر ما
عشقه ز یاد بر یاد
عشقه آرزو، عشقه آرزو
عشقه زخم و آرزو
عشقه زخم و آرزو
عشقه زخم و آرزو
عشقه زخم و آرزو
عشقه زخم و آرزو
عشقه زخم و آرزو

دلیپ کمار سردی از غزنی

... میگویم از غزنی اسم ولس
نمیدانم چون ندیده ام.
دلیپ کمار در یک مصاحبه
بسیار جالب و دلچسپ خود
حرف های زیادی برای خواندن
دارد که برای هر خواننده سیاهون
ارزشمندی های دارد.
دلیپ کمار درین مصاحبه
در برابر وضع امریز سنه های هند
حرف های دارد. جاس گفته.
- چیزهایی به عنوان شعر -
در آهنگهای فلی ماسروده شده
که من یعنی انعا را نمیدانم
مثلا آهنگ (جیس جیس) آه
باموضوع فلم ارتباط دارد و نسبه
بالفظ و معنی قابل برداخته
این مصاحبه را در صفحه ۵۰
مطالعه نمایید.

میکنند انسان وقتی در برابر
دشواری قرار میگیرد که راجع به
خود صحبت میکند. من شنیده ام
ما وابسته کی خیلی دیرینه
با مرکز سلاطین غزنی بی داریم.

حضرت محبت نیکمرغه میلا

چگون جلوبیری را بگیرد

درحایگاه عاشقان و عارفان

۲۱ صفحه
۲۶ صفحه

نوشته تاگرد
در صفحه ۲۸ بخوانید

مصاحبه سلطان شاهنگ رادر
صفحه ۱۱ بخوانید

مدیرمسول: داکتر ظاهری
تلفون: ۶۱۱۰۲
مکارن: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
صوبه پور: ۶۱۸۷۸

ادرس: بلاک ۶، اکوریان سم
Sabawoon monthly
magazine OF AFGHANISTAN

دفتره اتحادیه روزنامهستان
جمهوری افغانستان
هیات تحریر:
بارق شفیق
داکتور محمود حبیب
عبدالله شادان
رهزورد زریاب

حساب بانکی (۰۲۴۳) بر ۸
د افغانستان بانک
Price: Abroad-50USdollars
yearly-25USdollars-6mounts

با مردم خانواده ها



و آتیه های مطبوعاتی سفارت خانه های مقیم کابل بودند که بدون قید رسمیات در مباحثات و مناظرات شان روی نشرات سیاوون و در مجموع مطبوعات تبادل نظر کردند. این کرد همایی مسلکی و بسیار صمیمانه در نوع خود استثنایی بود. نغزایی که برای تجلیل این محفل انتخاب شده بود فارغ از هر نوع قیوداتی بود که در محافل و تجلیاتی های معین وجود دارد.

جدا دارد که از مجله خوب جوانان امروز فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه الوارث و ستورانت لکی فایف به خاطر همکاری شان در محفل واهدای تحایف قیمتی و با ارزش شان با سیاست یاد کنیم و از هم اکنون میروم به سوی سه سالگی نشرات مجله خود، یار زنده صحبت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار زیر چاپ میروند که در رفع تاخیر مجله با تیراژ بلند مفید است از سوی دیگر بنا بر کمبود کفایت درجه اول ناگزیر از کفایتی که مخصوص چاپ روزنامه است - استفاده بعمل آمد، طوری که کارگران مطبعه دولتی ورهبری آن اداره وده داده اند امید واری های دایم تابخوان سیاوون در سال جدید نشراتی آن بهتر از همیشه و زودتر از هر وقت چاپ وید ستیسی بگذریم، سیاوون یکبار دیگر از کارو همکاری رهبری مطبعه دولتی، کارگران شعایر زنگوگرانی، آنست و صحنای ابراز سیاست گزار ری مینماید.

سیاوون دوسالگی نشرات خویش را به همکاری و یاری همکاران و علاقه مندان طی محفل صمیمانه و بسیار خودمانی در هوتوسل کانتیننتال به تاریخ ۲۰ میزبان جشن گرفت. جای هزاران خواننده علاقه مند سیاوون چمد رکابل چه در ولایات درین محفل خالی بود، اما جمعیتی که میتوانست نماینده گی کند هم مسلمان عزیز، دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند. چاپ اولین فوتو رومان، آغاز سلسله کشت زار سوخته، آگاهی های علمی و طبی، معرفی شخصیت های ملی و جهانی مرصه های مختلف هنر و ادبیات مباحث علمی و ادبی که محصول کار نویسندگان، مترجمان و ژور - نالیستان همکار ما اند بسیاری خواننده گان ما خاوی نکات مثبت و ارزشمندی میباشند که تا بیاید آن در نامه های آنان انعکاس یافته است.

واضح است که هنوز از اهدایال هاو مطابق به ذوق همه خواننده گان بودن فاصله داریم اما نیست و اراده محکم داریم که بتوانیم سیاوون را همچنان خوب خوب و موفق تر از همیشه پیش ببریم که درین راسته کاری دوستداران و خواننده گان تکیه گام است آنچه مربوط به امکانات و مشکلات تخنیکی میباشد، متأسفانه بهرغم تلاش متعدد تاکنون موفق نشدیم تاخیر در نشرات را مرفوع سازیم هرچند که فاصله آنرا کوتاه ساخته ایم بنا بر مشکلات و کمبودات طباعتی قطع مجله را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشرات خود مدیون پنج هزار نامی است که صمیمانه از جانب خواننده گان فرستاده شده هرچند عده بی گله های پس دارند که چرا نامه های شان نشر نشده اما هر نامه دوستستان سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش خالص داشته و دارد.

در فاصله - و سال نشرات سیاوون برای خواننده گان افغانی در پهل مختلف و رویداد های ملی و جهانی در عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها دراز شده است قابل توجه دانست ولی سیاوون به عنوان یک مجله عمومی چاپ مطالبی را در مورد سیمای هند و سیمای سایر کشورهای جهان همواره در نظر داشته و خواهد داشت به هر حال پیش از اینکه در مورد چگونگی مقل و موقعیت سیاوون در مطبوعات و تاریخ مطبوعات کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم به خواننده گان خود گزارش بدیم، سیاوون در دوسال

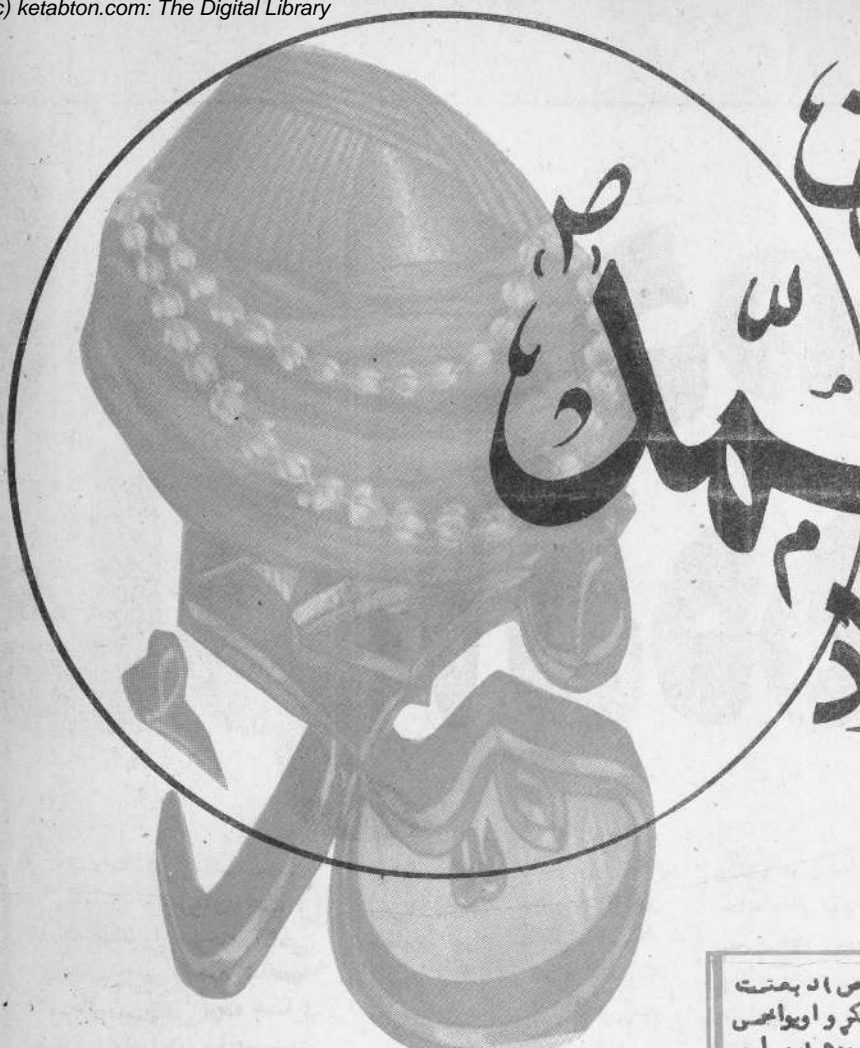


سیاوون دوسال نشراتی را پشت سر گذاشت، دوسال در حیات یک نشریه مدت زمان کوتاهی است اما برای سیاوون دوسال کار، دوسال تجربه و دوسال زنده گی با اعتماد گسترده آن مطرح بود. آزمون ها و شبهه های زیادی طی این مدت زمان تجربه شد. دوسال نشرات هم برای دست اندرکاران وهم برای خواننده گان در سیمای نهادی داشت نسل جوان و جماعت کمتر علاقتند به مطبوعات پس از یک رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق تازه و دوباره بی مطالعه در یافتن و به زودی خواننده گان از صدها به هزارها افزایش یافت. و تکانه جدیدی در کار مجله نگاری بدید آمد که اکنون مشاهده مجلات خوانندگی زیادی هستیم که قیمت بزرگ برای کته گوری های مختلف خواننده گان میباشد.

سیاوون به عنوان مجله عمومی یاد نظر داشت اساسات قبول شده ژورنالستیکی بسیاری که در آدرش همه گان قرار ارد به نشر مطالب متنوع از کشور و سراسر جهان پرداخت و چه بسا که در بسیاری موارد برای اولین بار آزمایش نمود

هر چند که گاه در نقد های صمیمانه و نقد های که خواننده گان ما آنرا در نامه های خود ((غرض آید)) خوانده اند، بر - خن ها طی دوسال نشرات سعی نمودند ارزیابی های معنی از - کار سیاوون ارایه بدهند، خوب شبختانه در بسیاری از مسواری این ارزیابی ها مارا تک نمود تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلا با تاسف که برخی چنان نظرات و اندیشه های دور از واقعیت کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند که فقط قابل استهزا بود و بی - برخی ها سعی کردند کمبود ها و کوتاهی های کار خویش را در پشت پرده چاپ مطالب بهرامون سیمای هند به عنوان نمونه های که گمانسل جوان را منحرف میگرداند پوشانند و بهرچسب آن چسبیدند. حالانکه آنچه را که سیاوون در مورد هنرمندان هندی به نشر رسانیده حاوی نقطه نظر های انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده است. نمایش فلم های هندی در کشور مورد علاقتندی فراوان مردم قرار ارد که حتی تلویزیون ناگزیر بر شده است هر هفته فلم هندی نمایش میباشند و البته نمیتوان انگشت های انتقاد را که در این

محضرته محمد نيکمرغه ميلاد



د پيري خوشحالی، معاي دي
چه د حضرت رسول کریم (ص) د
مهالک ميلاد يادگار هرکال به د پير
د زينت او برتښن صورت لمانځل
کوي، خو له دې به پورته د انوسون
وېر بله کومه خبره وي چه دغه
يادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواصي د پرتونو په خرافاتو کې د
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتيبولو او د بېر نوټو
په درولو ياد علماء په تقريرونو
لمانځل کوي، په لې له دې چه
د رسول (ص) د تعليماتو په سوه
وړوکي رڼا اوږد زموږ زموږ
د زړونو توپرت ته ورسوي او يا
زموږ د نفسانيت په زنجيرونو کس
راښکيل شي، هېڅ ته په خپلواکه
سره د يو پلا آزادي ساخستلو
نصيه په برخه شي.

د هغې خوشحالی ښکاره کول
چه په هغې کې د روح سکون
له وي، هغه خو هغه بي مفهومه
او بي معنی اشعار او سله ريدې دي
چه په هغو کې د ژوندانه وينه
او هېڅ نېټې نېټانې نه ليدل
کوي، په هغه خبرې او تقريرونو
چه د زړه له تل نه راونه ونيانېږي
زړونو او روح کې تاښتونه کوي
هغه ټولې بي معنی او بي اثره
تعليمي ويناوي او خبرې دي.
د ميلاد نېټې (ص) د جشن ل
لمانځلو څخه تر هغه وخته پوري
فايده لاس ته نشي راتلاي، ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد معان يوه نکر و او پواصي
د بعثت د مقصد په پوهيدو او
خبريدو هم څه فايد لاس ته
نشي راتلاي، ترڅو چه دغه خبرې
تش تليخ او په منلو وساتلو پوري
تړلي وي او زموږ د تکلا ر-
رهنا ونه گزول شي.
حضرت رسالت (ص) په پير و
واضحو الفاظو کې د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعليم
ورکول بيان کړي. «ياک قرآن رسول
کریم د (خلق عظيم) په لقب
سره ياد کړي او د رسول کریم (ص)
قول يې، تاسه ايمده کړيدې،
اخلاقيات د فلسفيا نه خبر نشو
مجموعه گڼل د فلاسفه د کار او شپوه
ده. رسول (ص) سنت ليدې د
پېغمبر (ص) په علم او وحد (ص) په
قول او فعل وينا او کولو کې هېڅ فرق
نه وي او دغه د انبياو د عصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) پيروي
کوي، معنی په اصول او کولو کې هېڅ
کم توپير او بېلوالی نه ټولوي.
چيري چه توپير او بېلوالی پيدا
شي، هلته ايمان په نفاق اسلام
په گور، حق په باطل او علم په
جهل تېد پيايښي.»

عالم هغه ندي چه ټپه تقريرونه
کوي، عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولو و اخلاقو
معياري گوزي، مومن هغه ندي چه
پواصي په ژبه د خپل ايمان اعلان
او بيان کوي، بلکې مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وينو کې
داسې گور شي او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هېڅ عمل د مينځ ته راتلو امکان
موجود نه وي.
که چيري زموږ په زړونو کې د
ايمان د نور کومه رڼا پاتې وي، نشو
موږ بايد د خپل نفس په مقابل
کې خپل د رڼې غوره کړو او وگورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه؟ که چيري موږ کې پرته
رښتيا سره لږ څه اخلاص او مينه
پاتې وي نو موږ بايد دې تسه
مخبر شو چه موږ دغه څه د پاسه
يو زړ او خلور سوو کولو کې د رسول
کریم (ص) تعليمات ترڅه
ند اړي مسخ کړي او د حق لاسه
لپاري، څومره لږي شوي يو.
مذ هب په تشواو يې عمله نمر و

تقريرونو، مشاعرو او شعرونو
با ندي ژوندي نشي پاتې کيدې
سپاسي شعرونه پواصي لاسه
سپاست سره ښه ښکار نشي وي،
مذ هب کې له علم سره ژوند پيدا
کوي، د نفس له تزکي شپه پرته
ژوندانه کې نوي هيلې پيدا کوي،
حقيقي مينې او انسانيت څخه د
انسان صفتونو نښې ژوند مينځ
ته راخي.
که چيري موږ په صاد قانه صورت
د رسول کریم (ص) د بعثت يادگار
لمانځل غواړو نو موږ بايد په دې
معان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دي
د هغه د ياد شوي حسنه اخلاقو
معياري څه او زموږ د زمانې مسايل
څه شي دي او د هغود حل کيدو
په لار کې هغه څرنگه گټور ثابتيږي
خړنگه چه د رڼې او ناروغتيا
علاج يې د صحيح تشخيص کيدو
څخه هېڅکله ممکن ندي، نو هغه
شان ترڅو چه موږ د خپلو

د کایناتو پرتولو لنډ واوچو یو
شان نازل شوي چه هغه انسان
نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
لمس دعوت ورکوي چه هغه د
خدای د عدل او حکمت یې ساري
خزانه ده همدغه شان خدای
تعالی (ج) انسان ته د علم د
زد کړي لپاره نه کمید ونکی تند وور
به برخه کړي ترخوچه هغه د علم
د بحر دین سر او سامانه ساحل له
لید ونه ونه پارسی - رښتینی علم
د دین علم دي او نور ټول علوم
د هغه خانگی دي او ټول علوم
به ترهغه وخته پوري د علم په مقام
کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
اهل سره ټینګه رابطه ساتي کوم
وخت چه د هغه رابطه له دین
سره وشلېږي نو هغه وخت غیږ له
دي چه هغه گټور نشي پاتې کیدي
د انسان لپاره د مرګ سبب گزني
کوم وخت چه نفس طالت له مذ هب
خخه بیلېږي دغه وخت کی هغه
د خلکو د غلطولو اوس لاري کولو
لپاره پکار لویږي همدغه شان
کوم وخت چه ساپس له مذ هب
خخه بیل شي دغه وخت د ظلم
وژني تباهي اوبدي سامان
برابروي کوم وخت چه سیاست له
مذ هب خخه بیل شي دغه وخت
کی هغه د عدل مساوات او
انسانیت د وژني موجب گزني او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذ هب خخه فاصله نیسي نو
دغه وخت کی هغه د بصیرت او
سمی لیدني په خدای انسان په
هغو توریاتو کی سرگرداوني چه
له هغو خخه بیرونه د صحیح او
سلامت راتولوا مکان هیڅ نه لیدل
کیدی یو په دي حساب یواځی -
ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
خخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
وخت خپل حقیقی اواصلی معنی
ته رسیدی چه هغه د علم له گداز
خخه راوړي، ټوله همدې کبله
اسلام یواځی د عقایدوله مجمو
هی خخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچینه ده او د علم خخه
مطلب نه شحرت دي اونه اقتدار
اونه دولت اود ارای، بلکه له علم
خخه مطلب عمل دي، رحمنه
المخلاتو خخه مراد او مطلب هغه عمل
دي چه به رښتینی علم باندې بنا
او شروع شوي وي، علم یون هغی
عمل دي او عمل یو جسمانی فعل

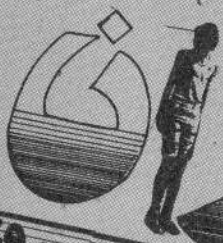
پاتې به (۱۰۰) مخ کی

وویل: قولوا لاله الا الله دغه
بت شکنی هم وه او د خدای پر -
ستی تعلم هم ورکه چیري خدای
تعالی (ج) منی، نولمري بتان
ما خکړي هغه د هغی بت وي او که
مان ي. د هغه لمري جزو لاله
تفکیري او د هغه برخه یسی
تعمیري دي غیرله الله مه منی او
الله منی کوم وخت چه خلکو
خدای ومانه هغوي وویل چه
خدای عادل دي د الهی عدل
عقیده یواځی عقیده د عقیدې
لپاره نده بلکه د علم د اثبات
او تکمیل د تاد و پوره د دی
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تیا روي چه هغه د کایناتو نظام
کی پته دي او ترخوچه هغه د علم
یقین ترمنزل پوري ونه رسیدی
ترهغه وخته پوري الله تعالی
باندې ایمان د هغه د یقین
منزل کی پاتې کیدی پر ایمان باندې
د یقین اویا ورکولو اهمیت د دي
چه د انسانی افعالو اخلاق غیرله
هغه د بل هیڅ نظام باندې کیدی
نشي دلته یقین په شک تید بیل
شو، هلته په ثبات کی ترزل مینځ
ته راځي، منافقینو سره له هرڅه
ترمخه دغه وشو هغوي ته شک
پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
عدل خخه د انکار خیره محانت
غوره کړم وروسته له هغه پر ایپولو
د تعمت او بد ویلو او د عصمت د انکار
وا راځي او پسر له هغه د جبر
عقیده منیځ ته راغله، نفاق پسا
اسلام کی محکمه پدې کار او خړ -
اب عمل دي چه هغه مسلمانان
له سمی لاری کړي اوله اسلام
عمل نه گډ حواته نژدې کوي منا -
فق له کار نه نه محکمه پدې چه
همد اسلام د دعوت اریبه نامه
سره د مذ هب د بد نامی سبب
گزني، اسلام عقاید هیڅکله د
جهل او توهم پرستی او منافق -
الفطرت خواته د ایمان راوړ لیسو
ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
اواساس دی او د حیات اوزو -
ندانه مقصد تعیینوي، او همدغه
شان اسلام د خدای د عقیدې د
منلو لپاره د جبر تعلم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
د دعوت اریله ورکوي - قرآن محکمه

تعالی (ج) تصویریه د پرومذ افسوس
او قومونو کی دغه شان روانی
خود هغوي د خدای (ج) تصور
د هغو د نفسانیت پیداواری او
همد اشان یواځی د هغوي
نفسانیت د تمکین د رجه اوسبب
گرمیدلی شي.
حضرت رسول کریم (ص) د اللقا
چه کوم تصویر راځي کړي هغه
د هغوي له بعثت سره پوره
سازگاری پمنی هغوي حیوا -
نیت او نفسانیت د جبر وداپستلو
وروسته اخلاقی همکو خو کو
خواته بیایي، زموږ به د ورکسی
انسان د اخلاقی انحطاط کومو
تینو درجوه چه رسیدلی که
د هغو جایزه واخستلی شي نو د
اسلامی تعلیماتو حقایق هغه
شان واضح او ښکاره کیدی چه
پخوا له هغه هیڅکله شوي نه و.
د ټولو بد افعالو او بد اخلاقو
سرچینه یی عقیده د توب د پاره یی
عقیده د توب معنی په کایناتو کی د
حکمت او عدل له نظام خخه انکار
دي، کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون خخه انکار وکړي، نو د
علم بنیاد مترزل کیدی، کوم وخت
چه د حکمت له نظام خخه انکار
وشي، نو د انسانی افعالو خخه
د عدل عنصر او مغز هم ختمیږي
کوم وخت چه چیري اصول نه وي
نوهلته د قانون هم ښه ښانه
نه وي او د اواضح خبره ده چه
هغه عمای کی چه یقیني او د -
رشتیا خبره نه وي نوهلته انسا -
لی ژوند انکم مقصد هم له وي،
که چیري له ژوندانه خخه د -
حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
نظام نه وي ټوله ژوندانه خخه
یو د نامیدی، حیوانیت،
نفسانیت، شخړ او جگر و بل خخه
پاتې کیدی، هغه د افراد ولسه
منفی ترکیب خخه نه د ژوندانه
فلسفه جوړ پدلی شي او نه کومه
قاعده او دستور او ضابطه، اخلاقو
باندې هرڅه حسابیږي او چور -
پدې شي، په همدې سبب رسول
کریم (ص) له هرڅه نه مخکس

روحانی ریښو صحیح تشخیص
ونکړ و تر هغو پوري د هغو علاج
هم ممکن ندي - د هغه ریښو
علاج د پرینه اوړ کیدی شي چي
د خپل رنج د حال او احوال
بیان وکړي مگر د هغه ریښو
علاج هیڅکله کیدی نشي چه د
خپل رنج او درد خخه منکر او د
صحت په پیداواری، د پاکتر
تشخیص په حقیقت کی د سر ض
معلومات د یی، ټوله داسی حال
کی چه جسمی ریښو علاج یی له
تشخیص خخه امکان لري نو
همدغه شان د روحانی امر او
علاج یی له تشخیص او معلومید و
خخه غرنګه ممکن کیدی شي، ټوله
همدغه شان د قوم او وطنوالو په
روحی ریښو ایمان پوه کول او د -
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کی رشتیا اقدام کول یو لوی
اوضوړی کار دي، بلکه زموږ
دانسانی او اوسنی درې د ري
او پریشانی زموږ له یی علم
د هغی جمود او اخلاقی ضعف -
خخه سرچینه نیسي او ښه سبا مونیږ
په هغی کی داسی راگیږ شوي یو
چه پخوا له دي هیڅکله داسی
شوي نه و، که چیري د رسول کریم
(ص) له بعثت خخه مقصد د نبوا خلاقو
تعلیم ورکول دي نو دغه مقصد
ته د رسید و لپاره باید بعد هیی
تعلیماتو کی د هغه د پوره تفسیر
او تشریح ورکولو خخه کار واخستل
شي او که چیري مونیږ داسی وکړو
نو د عقاید او د دین په اصولو کی
په داسی شي پاتې نشي چه مونیږ
پري پوه نشو.
د مذ هب اساس د اللقا پرتصور
باندې دي او زموږ د دین
خصوصیت د دي چه د اللقا
تصور په هغه شان سره کووچه
زموږ د علم اواصلی ژوند باندې
معمین او ثابت شي او د نقد حقیق
او باطل معیار دي، د خدای

چیه می‌تونید؟



کاسه

دختران و

مصرفیت

زندگی

از زبان

Conte

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلات را به پایان
برسانم و منحصبت بک داکتر خوب
جهت بهبود وضع صحتی مردم
خدمت نمایم.

از انسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارن مثل بک
دخترانغان با سر بلندی وانتخار
زنده کی کم از دخترانیکه
بجوود های که شایسته بک دختر
انسان نیستند هستند بدم
میاید.

دوروی بدم می‌آید

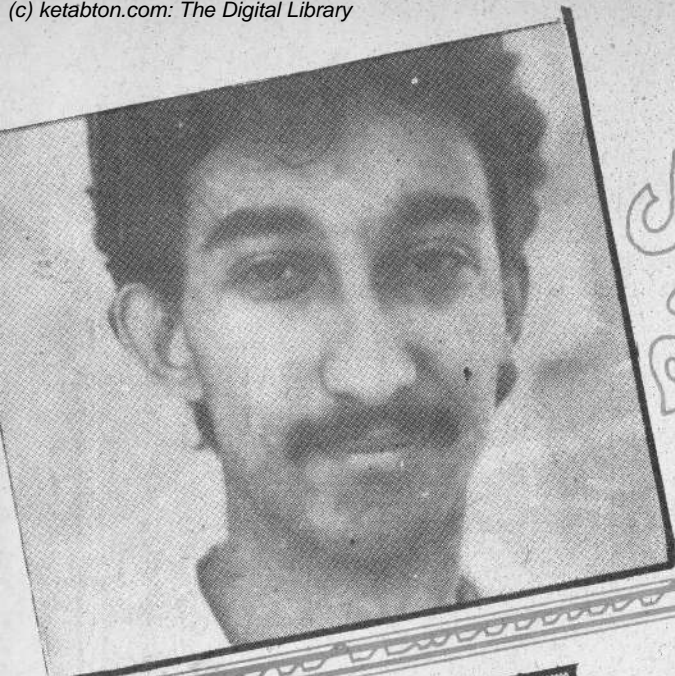
ماید رابع بکافر کارمنده
پوهنتون کابل:



کرد به مردم باید خدمت



زرتکار احمد زی کارمند گسرك
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم رابطه مندې پیش
سپس گوش می‌نمایم تا مسافری
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوش نمی‌آید آن ها
باید بدانند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت داریم.
همیش گوشیده ام مسافرنیکه
از خارج میاید و خسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان را از یاد ببرند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و سیاری
از مسافرین درین آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال ما
بدون چک از پیش ما تیر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست.



اول باید تحصیل

راهنما کرد

گردم
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به د روس میگذارند بدم میباید
همچنان از آن ها خواهشمندم
تا برای آموختن برو نده نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیز
اتحاد شوروی .
آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاتمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بعوض مندانه ه ه طه خدمت ساز

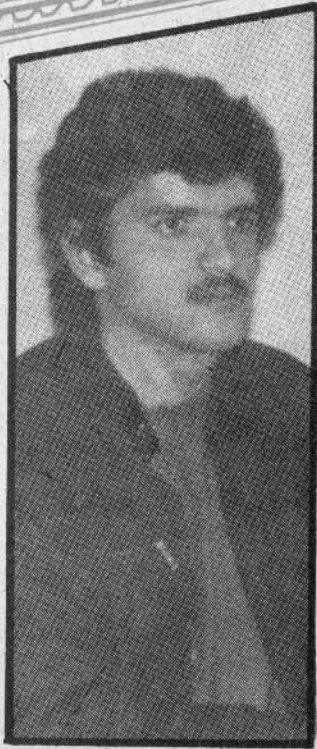
خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم



داشته باشم که دان ، دوستانم
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نیاید و بعضی
از آن هامتفهم زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجد بده ام است .

نوربها احمدی
محلل پوهنم
نورنالهغ :
میخواهم از ناکولته اول نمره
فارغ شم به حیت یک نورنالهست
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادا می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده میرای
هموطنان رنجد بده شم .
چراکه وطن نهنز الای ما دین
بزرگ دارد .
علاقه دان مادرم را همیشه از
خود راضی نگه دارم چراکه مادر
امید زنده گی هر فرزندان است
و الای فرزندان خود حق بزرگ -
دارد .

میبلودی زنده گی من



شکیبا قادری فارغ التحصیل
لیسه عالی آمنه فدوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میبلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته بذر پرفتن
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظر من
مود و فیشن کردن امر دل است ،
من مود و فیشن را بی اند از ه دوست
میدارم .



وحدی امید: از موهبت سیبغی فلکلور

خود ما الهام گرفتیم

صالح رمضان



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یک‌کده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می‌نمایند. یکی از دوستانم سال‌ها پیش در تبریز «کوتنده» امرا در مسوود وحدی امید نوشت و در مسوود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش از چاپ رسانند. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالای وحدی امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. بخصوص نبودن وحدی به کشور دور بود. نش از مطبوعات هیچ بی‌جبال دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کف برای وحدی امید کف میزد در اینجا اورایی هنر خواندند، درست زمانیکه مشهورترین گروه‌های هنری شوروی از آواز خوانی وحدی امید در میانشان به خود می‌بالیدند او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه در دست اول کشور ناقص منحنه هتایی هنری (۱) افغانی خواندند. بقوه در صفحه (۸۸)

نت‌ها و استاد یوهای هنرنمایی کشور ما پوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنران شهادت میدهند، اوقات گرانیهای وقت شنیدن برنامه‌های رادئویی در بدن برنامه‌های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، نداشت این شنیدن و دیدن به جایی میکند که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانس وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوسزه آهنگها و فلمهای هنر کهنانه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی‌هم بی تفاوت در شنگم میدهند، عده بی‌باخشو-نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادئو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابچه آغاز تانبه‌خنده و تمسخر بیسی هنران سبغی‌ها معانی میدهد، عده بی‌هم اصلا به عوض صدای رادئو کست و لغوا و میشنوند، به عوض تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه می‌برند.

دستور و شهر خودی

ري چی موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کې گورو په حقيقت کې په ډله بيزه توگه د يوېل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دوي د ليد لوست لري.

البته د ستورو شمير مساله له دې نظره مطرح نه ده چې وکړای شو هغوي يو يو وشميرو. ولي په د وړيېن سيمبال تلسکوب شته دي چې له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانسو سره د ستونزمنو اوکړ کيچنوسايلسو په حل کې اغيزمنه مرسته کوي. نن ورځ پوهان اټکل کوي چې د سل ميليونونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چې د شپې هواينه او آسمان صاف وي. زيات شمير ستوري په آسمان کې گورو. داسې ښکاري چې د ستورو ترمنځ په واټنونوکي د آسمان معنی برخی بسې له ستورو دي. د اکا په دې دليل دي چې موز يوازي هغه ستوري ليدل شوې دي چې د يوه او په عين حال کې نژدې وي. په هغه صورت کې چې کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بې شميره ستوري به ووينو چې په بې وسيلس د هغوي د ليد ووسونه لرو. همدا رنگه د تلسکوب په واسطه کولای شو ووينو چې همدغه روښانه ستو-

د هغو ستورو او سيارو په ډله تر دې چې په حتمه، سپوږمې اولمې پوري اړه لري. دغه ډله د ککشا په نوم ياد يږي او د ککشانو شمير په نر ۶۰۰۰ کې لږ نه دي. په لويو تلسکوپونو او د شميرنې په ماشينونوکي چې په محانگي توگه د ستورو د شميرنې له پاره دي په هغوکي د ککشان شمير يو ميليون ته رسېږي. په پام کې ولري چې هرککشان هم د سل ميليونو په شاوخواکي ستوري لري. نويه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وپاړو او وشميرواړو چې سل ميليونه ستوري به يو ميليون ککشانوکي ضرب کړو.

ډله ييزه پېژندنه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې په ټوله نړۍ کې يې له نامه سره ځلک آشناي لري او تارونه يې درناوي کوي. رافائل د هنر د مذهبې تعميرونو سرپرستی پرغاړه درلوده او د واتيکان په دیکورينکلایي ستره ونډه واخيستله. د هغه د انخوږگري انخوږگري سربيره معمار اولرغسون پيژندونکی هم و. او د هنر له بيلابيلو څانگوسره يې پوره آشنايېسي درلوده. رافائل په باپ د وېچ ټول اولسم دغه سترواوانخوږگريه ۱۴۸۳ اکسي ونيو. د او په ۱۵۲۰ کال يې له ژوند سترگي پټې کړې. رافائل د انخوږگري سربيره معمار اولرغسون پيژندونکی هم و. او د هنر له بيلابيلو څانگوسره يې پوره آشنايېسي درلوده. رافائل په باپ د وېچ ټول اولسم

میکل آنژ

د ايټاليا د رنسانس دورې يو سترواوانموتوانخوږگراو - مجسمه جوړونکی دی چې آثار د ټول بشریت لپاره د وياړ او افتخار وړ دي. په ۱۴۷۵ کال ونيو. د او په ۱۵۶۴ کال مړ شو. ميکل آنژ د انخوږگري، مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکي لږکی استاد و. د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکي په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي. د ميکل آنژ په آثاروکي د نوي نگرې ښکلا شته ده چې د ډيرو کلونو په تيريد وسره يې ارزښت لږسي زيات شوي دي. تر ټولو مشهورې مجسمې يې د حضرت داود (د حضرت داود (ع) مجسمه او د حضرت داود (ع) مجسمه او د کليماجت، چې له يوې ټوټې موم څخه يې جوړې کړې دي. همد ا ډول د فارن زمانه، د فلورانس کتابخانه، د ډوم ټول تابلو، مصلوب شوي مسيح، د بشپړن پيدا يښت انخوږ او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي.

اروپايي سمنډ گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کې د سن لوزان په نوم ساحل ته ورسېد. په دويم سفر کې يې گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل. په ۱۴۹۸ کال يې د تروته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کې د مرکزي امریکا په سواحلونوکي پلي شو. هغه د خپلو دغو سفرونو له لارې يوه نوي قاره چې امریکا نوميږي کشف کړه. خو پخپله يې د مرگه ترورمې هم باور نه کاوه چې نوي قاره به يې کشف کړې وي.

پرتگالی ماژيپلان د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شوی

جزيروکي يې په گرجميد وراگرجميد و بيل وکړ، خود جزيرواوسيدونکو د دغو برد يورانگه ونه زغمه، تسول راوياريدل، ماژيپلان يې وواژه او د هغه ملگري يې له خپلو سپوږميو وايستل. پدې ډول د ماژيپلان سفر نيمگړي پاتې شو. ملگري يې لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او دويمې ((برنشو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او بې له دې چې استراليا يې وپيژني او کشف يې کړي بيوه هسپانيا ته ستانه شول.

پرتگالی ماژيپلان

پرتگالی ماژيپلان هغه مشهور سمنډ رگرجميدونکی دی چې په ۱۴۹۸ عيسوي کال ونيو. په ۱۵۲۱ عيسوي کال مړ شو. نوموړي د شمالي امریکا په جنوبی برخه کې د ماژيپلان سمنډ ريټنگس کشف کړ. هغه په ۱۵۲۱ عيسوي کال په داس حال کې چې د پنځو هسپانوي بېر يوقماندان و دختيخ له لورې د لويديځ خواته د اطلس د سمنډ له لارې د برازيل په لور وخوځيد او د ((پاتاگوسيا)) په نامه سيمې ته ورسيد. ماژيپلان دغه سيمه د ((ستروخلکوڅا زره)) په نامه ونوموله. ماژيپلان او ملگري يې د يوشمير سمنډ ريټو فانونوله زغملو وروسته آرام او بوته ورسيد او دغه اوبه يې د باسفیک يا آرام سمنډ په نامه يادې کړې. ماژيپلان په ۱۵۲۱ عيسوي کال له ۶۸ ورځو ستم يا اوسرگرديانس وروسته داسې يوې سيمې ته ورسيد چې دده لخوا د ((لاډرون)) بيا رهايوه نامونومول شوه. وروسته يې د فلپين جزيرې کشف کړې خو په همدغه جزيروکي هغه او د هغه ملگرونه ستره بدترغي پيښه شوه. خبره داسې وه چې کله چې ماژيپلان او ملگري يې د فلپين د جزيرې په کشف بريالی شول، بدغه

مارکو پولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکو پولو هغه مشهور انډي گرجميدونکی دی چې خپل ژوند يې د نړۍ ډير بيلو سيمو او خلکو سره د آشناي او پېژندنې لپاره يې پوري معلومات راټولولې. په لاره کې تيوکر، مارکو پولو دختيخ هيواد ونود مطالعه په لاره کې زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يې يوشمير ليکي هم وکړې.

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وضع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره مزیز فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذ -
شبنم آد میزاده به سوی آبدیت .

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جز سوی کل خود راجع نشود
و اد مهازند کنی را ، ایسن
سفر در امتداد تقویم رباب گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . اد مهاجی ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، اد مهاجی
با هلهره واضطراب گام میگذارند .
و اد مهاجی دیگر ، با عشق می آیند ،
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود نیز بدین برای
بی درود بیزار ، استند و بی زمیند .
و از همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زبان رسیده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوارت
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
اری ، خداوند گار بلخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه صبره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز فریادش بالاست
چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و

اختیزم

از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان محمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانندش ، لقب مولوی در
تذکره هانیامده است و مسکن
است از روی عنوان مولانا ی روم



شاعر گیسو بنده گیسو

گرفته شده باشد .
 مولانا در ششم ربیع الاول سنه
 ۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
 صرا قدم گذاشت . به گفته های
 نسبت مولانا از جانب پدر به
 ابو بکر صدیق می رسد . پدر مولانا
 محمد بن حسین خطیبی است که
 به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
 سلطان العمامه لقبش داده اند و
 پدر او حسین بن احمد خطیبی از
 بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
 بوده است .
 به روایت افلاک بهاء ولد
 نسبت بر جنبش خاطری که از خواهر
 شاه داشت ، به قصه
 حج رهسپار بغداد شد ، و چون
 به نیشابور رسید شیخ عطار را به
 ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
 ((شیخ عطار خود به دیبند
 مولانا بهاء الدین آمد و راتوقت
 مولانا جلال الدین کوچک بود ،
 شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
 قسم هدیه به مولانا جلال الدین
 داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
 زود باشد که این پسر تو باش در
 سوخته گان عالم زبید))
 وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
 باز رسید ، مولانا اتوقت بیست و
 چار سال داشت و بنا بر وصیت
 پدر به شغل تدوین و تخیل و
 پرداخت ، او که مردی پرهیزگار
 و صاحب تقوی بود ، مردمان
 لیسته او بودند و به دورش جسم
 می آمدند ، تا آنکه توانی شط
 زنده گی مولانا را ملاحظه
 نمود و شورشی عظیم و جاودانه
 او ایجاد کرد و آن توفیق ، از
 وصلت مولانا شمس الدین به مولانا
 نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
 که آن توان تمامیت زنده گی
 را در گرفت و از قال به حالش
 کشید .

جز قصه شمس حق تیرین گویید
 از زمانه گویید که خورشید پرستم
 در میان مولوی به بستر بیاری

و توانی افتاد به روز کشیده
 پنجم ماه جماد الاخر (۱۲۲) هـ ق
 در عروسی فزیده دیده از پدر
 یاران بست و آن وصلی را که تمام
 عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
 در کنار مزار پدرش در قونیه که
 گورگاه خاندان او بود به خانه
 بخشید .
 زنده گی مولانا با وصلت شمس
 رنگ و صبغه دیگری گرفت ، یعنی
 از قبل و قال به ذوق و حال در -
 آمد . یکسره گذارنده راجه داشت
 و در شمس ، در خورشید یافته اش
 فروشد ، گرمی الفت شمس و آتش
 عشق او در مولانا جانان اثر گذاشت
 شد که دیگر هر چی شنید از شمس
 شنید ، هر چی گفت از شمس
 گفت و هر چی آفرید در رو شنای
 شمس آفرید .
 شمس الحق تهریزی ، خورشید
 چواستاره
 در نور تو گم کرد در چون شرقی
 بسرازی
 نمیتوان انفعال در ویسی
 مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
 شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
 این جرعه در مولانا بدید آید او -
 خود شراب بود انسانی والا -
 شخصیتی برخوردار و فقهی بلند
 اندیشه و در صفت اندیش و همین
 موقف مولانا سبب گشت تا گویید -
 گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
 شمس مردمان دست داد ، به
 تحمل نشینند و همایون بنا نمایند
 که ((شخصی بی سرباهی مولانا را از
 آنها بریده و به خود کشیده))
 اما شمس در مولانا روح دیگری
 بود که شگفت ، یعنی آن فقیه
 بلند آواز را از دیده تخیل و قال
 برون آورد و در گوی حال ساخت .
 دانشمند و محقق ایرانی فلسفی
 دانش در کتاب سیری در دیوان
 شمس می نویسد :
 ((ملاقات شمس تهریزی که خود
 صوفی وارسته و با فقهی بود و است
 او)) مولانا)) را منقلب ساخته و

سوزنده گانی او را عرض کرده
 است ، چه صوفیان از حیث وسعت
 و آزادی فکر و از حیث نیروی فکری در
 فلسفه اشراقی و ((نیویلاتونیسم))
 و از حیث تقید و عدم تقید به
 ظواهر شرعی مدارج مختلف -
 زیادی دارند و آدم حد می بینند
 که شمس تهریزی در آزادگی پریش
 فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
 یا این آتش زرخاکستر دامن زده
 مشتعلش ساخته است ، محققان
 آتش موجود بوده و به حد سوزنده
 نمی هم موجود بوده است . و لسی
 منتظر زفر نیسی . اما آنچه
 تماشا می و مجلل و قابل مطالعه
 می باشد این حریق مظهری است
 که در روح جلال زمانه کشیده
 است .))
 اگر چند به نظر حقیر ، شمس و
 حافظ را در کنار هم قرار دادیم -
 باینستی جدلی را محتاج باشد ،
 اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
 آن در دست نیست و آنچه ما را به
 تأیید می خواند همانا آرایه عظمت
 حریق در روان مولانا است ، که
 به راستی هم اگر در مولانا شمس و
 انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
 نمشد به یکباره گی و تیزی چنان
 وصلت مردی ، مرد دیگر واقعه
 بلند روح بزرگ بخشد .
 لکن راهمان گفته شیخ نیشابور
 که در گذشته خوانده آمدیم نیز
 مؤید است .
 نیک خواهد آمد اگر مولانا را در
 خودش ، در اشعارش باز شناسیم
 در نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
 و بیغایی دارد که خورد تیر و -
 کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
 نیز از آن برکار نهاده است .
 شعر مولانا فلسفه است ، هیا در
 است حافظه و در دست احساسی
 است و فریاد است و نفرت و خشم
 و دره و تصحیح است و انداز تهریز
 است .
 بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگران های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر : ظاهر اوسوی

وای خدای من ، باز دلی گریستن گرفته ، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است ، دلی از یک مخترع از یک نابغه ، نابغه افغانی ، مدتی ، مدتی مخترع

وآنروز که به دیدارش رفت ، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود .

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر ، آیا کسی کمکش کرده است یا نه ؟ و وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم .

پادیدم خوشحالی فراوانی تشخیص کرد ، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاه های پشتر گواهی میداد ، انتظار درازی را گذرانیده گفت :

خوب شده که آمدید ، جلسه سباوون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده .

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷- مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم ، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم .

او دعوتم کرد که به اتفاق نشینم و در منزل دوم در کتاب بروم ، بالا رفتیم ، آنجا ، آن اتاق گلشنی به اش برهنه بود ، و در نیمه دیگژد یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت ، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگه و دو رفته حلب توجه میکرد که به گفته مخترع ، میز کارش بود .

ساعت ۸:۳۰ صبح را نشان میداد ، پس از لحظه سی مکث سخن را آغاز کردم :

شافللی مخترع ، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل تان مفصل به چاپ رسیده ، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است ؟

سوال تان دو بخش داشت ، کمک های (مادی) و (معنوی) . کمک های معنوی از جانب مردم عزیز ، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است ، از شهر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباوون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند . در ضمن از شما ، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباوون نیز بزاز تشکر کرده اند .

در رهگویی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهم قصه کردند ، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند . اخیراً هم به مناسبت هفتادمین سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنایع دستی افغانستان تعدادی از اختراعاتم را به نام پیش گذاشتم که به افتخاران برایم یک مدال دادند .

اما با وجود اینکه محبت ها ، گاه گاهی سرورده اهای شنیده ام که گویا عده بانا باوری با برخی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند ، آیا این گپ ها واقعیت دارند ؟ خوب ، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید ، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احتیاس مرا که با نهایت علاقتندی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند ، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند ، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم .

علت ؟
بلی .
عوامل متعددی اینچنانید خیل

۴۷ بین کار خیزیم

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکند:

۱- تعدادي با داشتن عقد هلي فراوان روانی از آنجمله عقد... حقارت، توانایی پذیرش قدرتمندگی کشور شان را در عرصه هاي علم و تخنيک ندارند، چون برخود بی اعتماد اند بر نیروی کشور خود نیز بی باورند، این دسته افراد ناخود آگاه علیه دانشمندان شان قرار ميگیرند.

۲- بعضی از اشخاص دیگر که ساه به آنها ارتباط ميگیرد ولی صلاحیت کافی و درایت لازم را برای کمک رسانی جهت رشد اختراعات ندارند، برای آنکه خود شرا فردا از سولولیت و پاسخ دهي در برابر مردم رهانیده باشند به پروباند هاي غلط علیه من و اختراعات دست می زنند تا بدین ترتیب کار را ناچیز جلوه داد مردم را معتقد بمانند که چون کارهاي صدیق چندان چیزهاي نیست، پس لازم نمی باشد که برایش کمک شود.

۳- گذشته از اینها، یکمعداد افراد تجارت بیخه و کشورهاي قرار دادی آنها از جهت کمک نمی کنند و حتی مانع کارهاي می شوند تا سبب ابرارشد اختراعات که قیمت و کیفیت آن به مراتب به سود خریدار است، کارهاي تجارتي و سرمایه گذاری هاي خارجي آنها به رکود مواجه شود، مگر شما علت درهم با شیدن فابریکه چینی سازی - شاگرا به خاطرند آرند.

اینها درست، ولی دولت چرا شما را کمک نکند؟ است؟

اکثر ارگان هاي دولتی با سرمایه هاي خصوصی پیوند دارند.

و انانی که ندارند و میتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، این را نمیدانم.

- برای آنانی که به کارهاي تان مشکوک اند چه گفتنی دیگری دارید.

- ایوبی صاحب! به شما بهتر معلوم است که من ادعای شهرت طلبی و بلند پروازی ندانم، من خاک پای مردم و ملت خود بوده و استم ولی هرگاه ببینم کسی در برابر کشور و دانش کشورم قرار گرفته برام تحویل ناید بواست.

به انانی که بر اختراعات ما بومند نیستند با صراحت اعلان میگویم که: هموطن! بگوئید بر سر زمین بسن سینا و زادگاه مولانای بزرگ بلسخ بی اعتماد نباشید، بگوئید عظمت خود و کشور خود را درک کنید.

من در برابر تمام اختراعات تصادیق تشریه هاي مستند و ثبوت هاسی شفا می دانم (تحریري به خاطر ي ندانم که بیسواد استم).

و دیگر این که همین حالا اگر امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر بولی در اختیارم گذاشته شود من حاضر تمام اختراعاتم را که ادعا کرده بودم در سال هاي گذشته ساخته ام، به شمول چپرکت در زد بگو صورتی که هم در آب حرکت میکند هم در سرك و هم در هوا پرواز میکند طیاره آبپاش و غیره را در باره بسازم و در معرض نمایش و استفاده شما قرار دهم، اما چه کم که دستم بند است و پول ندانم.

من از تومی برسم هموطن! به جای آنکه بومن مشکوک استی، چرا از آنانی که صلاحیت داشته اند

نمی برس که برای چی کمک نکرد اند و چرا امکانات را در اختیارم نگذاشته اند؟

و همین حالا، همین اختراعاتی فعلی ام که هر لحظه به درد فرد هموطن ما میخورد مثل آبجوش هاي آفتابی، بیل، سرش و بالاخره آخرین اختراع که ضرورت روزمره هرفامیل است کجا رشد داده شده و چه کسی در جهت ترویج و تکثیر آن کمک کرده است؟

هیچکس جز تنهای خودم.

- بیخشید، شمارا از زده ساختم.

- خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولین سوالم را پاسخ ندادید، اینکه در طول این یکسال بی رهلوی کمک هاي معنوي که به آن اشاره کردید چه کمک هاي مادي به شما صورت گرفته است؟

باشنیدن این گپ، مختصر قهقه خندید و گفت:

- اجازه است يك شوخی کم.

- بفرمایید.

- عجیب است، من از سرشپ تا صبح برای تان قهقه عشق لیلی و جنون را گفتم و شما حالا می برسید که لیلی زن بود یا مرد.

- نخیر شافللی مخترع! آن قهقه، دیرین بود، من به صورت مشخص از عشق يك سال آخرتان برسیدم.

- بیا بید از همین گپ بگذریم و کوشش نکیم خواننده گان عزیز و

مهربان را با زهم جگر خون بسازم.

- یعنی چه؟

- یعنی این که هیچ کمکی برای صورت نگرفته است. حتی...

- حتی چه؟

- هیچ.

- خواهش میگویم بگوئید.

- حتی، به خاطر عملی ساختن آخرین اختراع، بول نداشته کسی هم برام قرض نداد، ناچار کتاب با یکمک را که هر لحظه به آن ضرورت احساس میگویم فروختم و اختراع آخر را عملی ساختم.

هر دو وجدند دقیقه مکث کرد پس مخترع با زبا انگارش در گویود ارشد و من به آینده هاسی اندیشیدم.

سکوت را شکستاند، گفتم:

- شافللی مخترع! لطف نمود در باره (۳۰۷) مین اختراع تان معلومات ارایع بفرمایید.

- اختراع آخر که طرح نخستین آن هزمان با ساختن آبجوش آفتابی در سال ۱۳۴۵ نزد ام ایجا شده بود و فعلاً (سال ۱۳۶۸) نظر به ضرورت امروزی مردم توانستم آنرا عملی بسازم عبارت از (دینگ) ان آفتابی)) میباشد.

- می شود راجع به ساختن و طرز فعالیت آن معلومات دهید. فکری به ذهنش گشت، ازجا برخاسته گفت: بیا بید برویم ساختن و طرز کار آنرا از نزد يك مشاهده کنید.

بقیه در صفحه (۱۷)

یک مرد

انتظار

میکشد

اترا سولت جون هررانس
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محاز



اورا میپرستد ، هنگامی که دختر
را نگاه میکرد ، صربان شدیدی
قلبش حتی از شعله چشمانش
درک میشد این بصرفته گی ، مانع
اظهار عشق او به دخترک میکردید
در مجالس یا او مانند یک طفل
بیش آمد میکردند ، اما با وجود
سن کم خود ، جوان قابل ازدواج و
خیلی فعال بود ، زیرا او تحصیلات
خود را در رشته زراعت در (یونیورسیتی)
رستی (خانه داده و یک مورد
متکی به خود بود ، پدرش در اریس
زیادی را بعد از مرگ به او میراث
گذاشته بود .

مرد دیگر بیست و دو سال داشت
او زیبا نبود ، اما در مقابل رفتار
خیلی جدي ، آرام و متین داشت
او حقوق تحصیل کرده بود و از حیطه
حقوقدانان جوان و موفق به شمار
میرفت ، همه میگفتند که در دفتر
کارش به او خیلی اهمیت و احترام
قابل استند ، ارتقای او در
سلکس آرام و موقعا به بستر من
رفت ، انمان میتوانست بسجد که
معاشرا و بعد از میری شدن با نرته
سال بجز قدر خواهد بود و افعال
او تا آن وقت ، چند ساله صند بود
چی گونه با نانو نعمت بسرور
سیافتند

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود ،
اما در هنگام رویه رو شدن با
الیزابت ، لگت زبان به وی دست
میداد و اگر با او هم صحبت میکردید
از حالت سرخ میشد ، او را
عقب عینک های خود به صورت
جدي ، الیزابت را میگریست .
خیلی واضح و سنجیده نوازیست
این ازدواج را مطرح میکرد
مادر الیزابت میگفت :

د دیگر انتظار میکنند و باید تصمیم
میکزفت ، مادرش او را آرام نمیکند ،
شست ، او باید از آن دو مرد ، یکی
را انتخاب مینمود ، آن دو مرد ،
اساسا با هم فرق زیاد داشتند .
مرد نخست شاید هنوز به مرحله
مردانه گی نرسیده بود ، در حالی
که یک سال از الیزابت ، کوچکتر
هم بود . ناض (تیور) بسود .
او بیست و یک سال داشت و دختر
بیست و دو سال . . . هر چند که یک
جوان زیبا و دست داشتنی بود .
اما خیلی بصرفته و خجالتی که در
هر فرصت ، دست و پای خود را گم
میکرد ، اگر کسی با او صحبت میکرد ،
ناگهان از خجالت سرخ میشد .
انسان به ساده گی میتوانست
ببیند که این جوان تا دو گوش
در عشق (الیزابت) غرق بوده و

د دختر با سخ میداد :
- به خاطر که (تیور) صد
بار بیشتر خوش می آید ، او را به
اندازه بی دوست دارم که فکر
میکنم مادرش استم ، او تاکنون
موضوع را برای من روشن نساخته
است .

- تو باید با او مذاکره نمایی .
- تو او را خوب میشناسی ، اگر
بخواهم که به عشق خود اشتراک
کند ، از نزد می بیزد و بعد بیک
دسته گل بزرگ برایم میفرستد و به
این صورت از عشق خود حرف می
زند .
- خوب ، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
 من به تویک هفته، دیگر وقت
 میدهم تا تصمیم را بگیري، افزونتر
 از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
 کافیست.
 الیزابت يك هفته انتظار نكشید
 بل خواست همان روز موضوع را يك
 طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
 خودش هم دیگر حوصله نداشت.
 پس از چاشت همان روز (تیسور)
 دوباره سر را پیش راگم کرده بود و
 با نگاه های مضطرب و نا آرام -
 اطرافش را مینگریست، الیزابت
 تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
 ازدواج را مطرح کند و از لایه لای
 این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
 که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
 خدی بر رسید:
 - (تیسور) به من بگوید چرا
 ازدواج نمیکنید؟
 مرد جوان تا بناگوش من برگردید
 بیانه های درد ستش را زیدوان را
 بر حاشیة گذشت و بالکت زسان و
 سال نوزاد با مسج داد:
 - برای این که... برای این
 که من... که من خیلی عاشق
 هستم.
 - او... کی راد و مست
 آرند؟
 جوان در حالیکه خیلی دست و
 پاچه نده بود، از حاشیة بلند
 شده، گفت:
 - سرانجام... يك روز او را
 خواهید شناخت... آن گامی دون
 حد حافظی، با شتاب از اتاق
 خارج گردید و اورفت... اما پیش
 از چاشت روز دیگر، برای او يك
 کتاب فرستاد که يك زمان انگلیسی
 بود... الیزابت کتاب را با بسی
 اعتنائی در العاری کتاب ها گذا -
 نت و با قهر و خشم بی نظیری که
 حکایت از ما یوس امیکرد، از -
 چشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
 ((اوبه جای این که عشق خود
 را به من اعتراف نماید به من کتاب
 میفرستد، حتی به این صورت نیز
 نمیشود يك کلمه از زبان او را آورد))
 آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
 ملال خاطر به او گفت:
 - مادر! من تصمیم خود را گرفتم
 من زن (گیزا) میشوم او را برای نا
 شب، دعوت کن... من به او قول
 ازدواج میدهم...
 XXX
 ... این ازدواج خیلی
 سعادت نمیدانه بود، در سال اول
 زناشویی، صاحب يك دختری

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
 گذاشتند، آنان با خوشبختی در
 کار هم زنده می میکردند...
 منزل شان فوق العاده منظم و سا
 سلطیه بود، در بین این زوج که
 بیست و سه سال با هم به سر بردند
 کوچکترین سایه کدورتی رونما
 نگردید و هیچگونه کلمات مناخره
 آمیز بین شان رد و بدل نشد.
 بعد از بیست و سه سال ازدواج
 شوهرش که اکنون صبور بر حسته
 دیوان عالی محاکمات بود مس
 با بیست يك عمل جنسی جراحی را
 بگذراند و سر ازین که عطیات مور -
 فغانه به پایان رسید او در جبار
 بیماری (تروموز) گردید و مرد...
 الیزابت از این مرگ نا به هنگام
 شوهر و فادارش، خیلی متاثر شد و
 بیانیچه شایسته او بود شوگوار
 نمود از هم اوصبح تا نام میگریست
 یگانه تعلق او دخترش بود که
 شهادت فوق العاده بی بهر رثر
 داشت و همچنان ظریف و مریا بود
 و قتیکه چند ماه بعد از مرگ شو
 هرش در بین کتاب های خود به
 جستجو مشغول بود يك روز مان
 قدیمی انگلیسی به دست افتاد
 که ناگهان آن را شناخت... این
 کتاب هدیه (تیسور) بود که
 بیست و یک سال پیش، آن را بر او
 پیش فرستاده بود، الیزابت
 در حالیکه کتاب را به دست داد -
 نت، به ذکر عمیق فرورفت، او
 ((تیسور)) را پس از آن دوسه بار
 بالای گشتار خود مصرف و کمتر
 به شعری آمد، دیگر هیچوقت
 با او تماس نگرفته بود... الیزا -
 بت در حالیکه تیسو برایش -
 نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
 - ((در حقیقت او را دوست
 میداشتم)) آن گاه خود را مشغول
 مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
 دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
 يك مکتوب بیرون افتاد که به نام
 او نوشته شده بود، با تعجب
 آن را باز کرد، در نامه ((تیسور))
 به عشق خود اعتراف کرده و از او
 خواستگاری نموده بود، در اخیر
 نامه چنین نوشته بود:
 ((... اگر من اشتباه میکنم و
 شما مرد دیگری را دوست دارید
 در آن صورت حاضر انتظار بکنم
 این انتظار هر قدر طول بکشد،
 من خسته نخواهم شد، حتی تا
 پایان عمر، در آینه قلبم دیگر
 هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نهاری رنگه.
 چشمان آبی، اندام باریک و -
 خترانه و دستهای ظریف و قشنگ
 شما، این تصویر برای ابد در قلب
 من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
 از بیست سال یا چهل سال هم مرا
 ببخواید، باز هم من در انتظار
 شما خواهم بود فقط يك حرف شما
 کافیست...))
 الیزابت وقایع زیادی را حسیع
 به این راه محیب قسمت و سر نوشت
 فکر کرد، آن وقت در جستجوی
 او در (تیسور) افتاد و بعد از آن که
 آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
 به وی نوشت:
 ((من شما را دوست دارم و شما احتیاج
 دارید... الیزابت))
 پس از آن روز (تیسور) بیست
 بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
 در حالتی وریا نبود، بل يك مرد
 چهل و چهار ساله و متین و خیلی
 قشنگ با حرکات سرشار از زنده می
 پوست نهاری رنگه افتاب سوخته
 و اندام باریک در مقابل او ظاهر
 گردید.
 آنان هیچ کلمه بی از گذشت
 یاد نکردند، الیزابت در حالست
 میکشید که اعتراف کند در آن وقت
 کتاب هدیه او را حتی باز هم نکرده
 بود... مرد نیز از یاد او بی -
 سال های سپری شده و خاطرات
 گذشته خود داری کرد، از آن روز
 به بعد تیسور، هفته بی يك بار
 به او ایست می آمد، هنگامیکه
 خزان فرار مید، آنان به تیاثر،
 سینما و کسرت می رفتند... انسان
 همواره هر سه آن ها را با هم يك
 حامد مید.
 ((الیزابت، دخترش و تیسور))...
 يك روز (تیسور) به الیزابت
 گفت که:
 ((میخواهم چند دقیقه تنها
 باشم صحبت تمام...))
 قلب الیزابت از هیجان زیاد
 به تپش درآمد او همان لحظه
 تصمیم گرفت که این بارید و ن توف
 درخواست او را بپذیرد... هر
 انجام می توانست زن مردی شو
 که او را از صمیم قلب دوست
 میداشت، هنگامیکه نتها شد،
 در حالیکه مرد در ستان او را گرفت
 با ملایمت گفت:
 ((من میخواهم يك موضوع
 مهم را با شما در میان بگذارم...
 من عاشق دختر شما هستم و مس
 خواهم با او ازدواج کنم... او
 نیز مراد دوست میدارد، در راه

تفاوت من و سال نیز با هم به
 توافق رسیده ایم، امیدوارم که
 شما با این وصلت، رضایت داشته باشید...))
 از لحظه اول تمام اشیا بر روبر
 چشمان الیزابت به چرخ درآمد و
 نزدیک بود تعادل خود را از -
 دست بدهد، از این که سر -
 نوشت یکبار دیگر او چنین با وی
 بی نمود بود، خیلی متاثر شد.
 اما به زودی جلوا احساسات خود
 را گرفت... بدون کدام حرمان
 جای خود بلند شد و نامه بی را که
 (تیسور) چندین سال پیش بر او
 پیش نوشته بود و هنوز آن را در رو
 سیز تحریر خود با احتیاط نگاه مید -
 اشت، آورد و به دستش داد...
 گفت:
 ((آخرین مطروحه نامه را شما
 او را بلند بخوانید...))
 مرد آن را با آواز بلند خواند
 و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
 میداد، اظهار کرد:
 - بل میفهمم، درست، همه آن
 موهایی رنگه، چشمان آبی رنگه
 اندام باریک و خترانه و دست
 های ظریف و قشنگ... این همه
 کلی صفات ((ایوا)) است...
 ((ایوا)) امروز همچنان زیبا
 است که شما در آن وقت بودید.
 من عاشق دیوانه و از این تصویر
 در خترانه است و تا به امروز به او -
 وفادار مانده ام شما با او و مباره
 به من مراجعه میکنید، میفهمید
 چی میگویم.
 الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
 داشت در چشمانش حلقه زده بود
 با مسج داد:
 ((من شما را خیلی دوست
 میداشتم تیسور...))
 احساسی که من نسبت به شما
 داشتم، بیشتر احساس مادری بود
 شما آن قدر در حالتی و مریفت
 بودید و به کمک احتیاج داشتید
 که انسان مجبور بود شما را دوست
 داشته باشد و در عشق روح خود
 به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
 و اینک می بینم که سر نوشت نیز
 چیز دیگری نمیخواهد، من ((ایوا))
 را برستش میکنم، و برای او نیز
 چنین احساس دارم، هر چه با هم
 خوشبخت باشید...
 آن گاه دست خود را بالای دست
 او گذاشته، گفت:
 صرف ((عاشقان و فاداران)) -
 پیدا نمیشوند، بل ((مادران فدا
 کار)) نیز وجود دارند...
 21

ازایبجا

ازایبجا

ابوعلی سینای بدخشی انقلاب در عطریات

رستورانی یا پنجمین هزار گونه غذا

آمرستوران تومغناکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چهار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخوردند بالایی نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد. نو - پسندیدند یاد شد به وجود آن که رستوران نامبرد مرا از جمله بزرگترین بهترین رستوران هادرجهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمینی را که رستوران در آن واقع است، کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نمود. است. در رستوران، هزارها پیش خدمت بابت های تأیید ار، برای همها - نداری در حرکتند، معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داد که در کامپیوتر ثبت و به زودترین وقت حاضر میگردد. مینوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید.



ها و حفریات موجود بود. اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگسل هایبکه به صورت دقیق بوی خوش نپرداشته اند، قابل دقت است. واژه پرفوم (Par Fum) اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum) بوجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یان از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاره ی عطریات را می توانیم با جمله ای آشنا بیایم تا زم یعنی در روع باستان ... شاید چنین آغازی که سنت است دقیق نباشد، زیرا در جامعه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد. گویای گفته، ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



جایزه راستگویی

بگویند، حتی ناسزا. من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم. در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است. من جز راستگویی نمی دانم. ((...)) بد بین سان که این ((روستازاده احمدی)) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد. او تصمیم دارد، که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن، به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد.

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۲ به تیم اسکاتلندی دادند. تا پیش از آن تعلق گرفته بود.

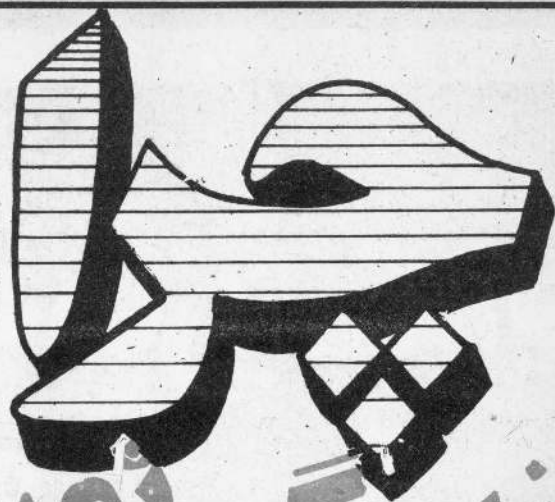
قطعا وارد دروازه تیمش شده. با مهارت و ظرافت خاصی، توپ را با دست از کنار دروازه گذراند. کار او چنان هنرمندانه بود که دروازه را متوجه نشد و فقط اعلام گل کرد. گلش ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد از اعتراض کردند. داور نیز بازنمسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان، او را نوبت قرار خواندند - واقعیت را از او جویا شد.

((...)) چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم، بی درنگ حقیقت را گفتیم. ((...)) همه به او اعتراض کردند. (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم وورد برمن.

((...)) بگذارد هر چه می خواهند

جایزه نخست فد را سهون بین - المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت. فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کماخلاق ورزشی را در میدانهای مسابقه زهر پاشی گذارند، منظور کرده است. در واقع این پول، ((جام اخلاقی)) است که نصیب ((جوانمردان)) می شود.

اورد نوبتره در جریان دیدار کان - ورد برمن، از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنهانی شد. او روی یکی از هجوم های گلن، در شرایطی که توپ



بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زنده‌گی همیشه بود؟

هر د روغ ' خود ميتواند به مشابه ' موفقيتي براي عرض اندان نمايد ' بد بين معنی که :

هر که با حقيقت گويي ها ي خود . خوب به جلو برود . همیشه به در روگويي خواهد برد اخست و اين کار غالباً آسان وسهل نيز است . اما هر گاه افشاگر د ' به به دشوار ها ي رويه رو خواهد شد . در روگويي رابطه انسان رادر - مقايسه با يي نظمي فرا موشكاري و يا يي وفا يي به عهد و پيمان زياد تر مگد روستا نر ميمازد ' مانا كسون نياموخته ام که در برابر دروغ ' چي واكشي از خود نشان دهيم از هر د روگويي انتظار هرگونه زشتي بقيه در صفحه (۱۶)

د دست آورده است . اما وي قواعد ضيقي را جلو ما قرار ميدهد . چنان چه اگر کسی اين پرسش را که ((حال شما چطور است ؟)) فقط با ((تشکر)) و يا ((خوب)) پاسخ دهد ' ميتواند دروغ گفته باشد . پس ما هوشيارانه و آگاهانه به همد يگر دروغ ميگويم تا از شناختن د ه گي کاره گويي ' مفرغ فروش و بالا بردن نرخ خود به خاطر قرار داشتن در مرکز توجه ديگران ' دور ي جسته باشيم و در فرجا

ميز قماي مصروف کار بد مشد ' از آب به دري آيد . قهرمان جوانان در کشتي گيري در چار د ' سا لگي فقط کاند يد در کسي از سا بقا ت بود ' و سي ' و سر انجام سيروسياحت دور د نيابوي نيز جز سفر کوتاهي در داخل کشور چيز ديگري نيوده است .

درين جا ياکسي سرو کار در سم که عاد تا غالباً به دروغ گويي ميبرد از د ' اين موضوع ما را تکان داده و بيدار ميمازد ' پس از اين به همچو قصه هاي همچان انگيز فقط با نرسي گوش گوش فرا خوا - هم داد چه يك پنجم آنچه ميگويد قرين به حقيقت است و سي ولي در واقعيت ' حاد ته زشتي اتفاق نيفتاده ' خوب ' او بيشتر مانه مبالغه نموده است ' اما در اين ميان کسی از وي متضرر نگرد يد ' و از کسی ' چيزي را به يغما نبرد ' است ' هر يك ما ' جاي نيز به مبالغه برداخته ام چه با مبالغه خوشايند تراست . حتی (فرويد) يك قرن پيش ادعا نموده که : ' يك اندازه کم جنون در انسانها عادي است) محققين انگليسي به اين نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولي به شماري آيد .

داکتر جان نيکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش هلسي بي که نموده نتیجه ياد شده راب-

چرا بدون دروغ نمیتوان زیست ؟
بدون عکاس مشهوریست . . .
دوستم در همین زودي هانمانيدني
هي سازمان بزرگ تجارتي را براي تمام کشور عهده دار ميگردد . . .
در چهارده ساله هي قهرمان جوانان در کشتي گيري بودم . . .
در هيچده ساله هي سيروسياحت گزرد اگر د جهان رابست سر گذاشته ام ' چي شخص جالبسي ؟ قسمت پنج تن راد ريزا کت و تجربه نصيب شده است ' از فابيل نامد ا روخويي است ' همچنان اندام متناسب ' سيورتي ودل - پسندي داشته ' فعال ' شوخ ظريف و سخني نيز ميماشد .
در اطراف و اکاف همچو آتاي با صفات عالي به ندرت ديده ميشود ' افتخار آشنائي و يوادارم اما پس از آن اتفاق مي افتد ' او افشا ميشود ' بكار د و بار بيشتر افشا ميشود :

آن بدر که عکاس مشهوریست ' در صحبت با يکی از آشنايان ناگهان به نقش مشهوري مبدل ميگردد - (مهم نيست ' هر د و تقریباً در عين موقف قرار دارند) . آن دوست فقط يك قصاب ساده ' در فروشگا - هي که چندي پيش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط موسیقی و آواز بود



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم میاد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانوزه بود شاید (گتر) گذا-
شته بود (یا نه) به دست
بسته بود و استاد او، هماهنگه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و افتخارات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان هماهنگه میپرسم:
X چرا روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی
تلویزیون پرسید، ولی سیاست
از دستمانی که در حداقل خوشی
شان از مایه میکنند.
X پس چند بار چه آهنگه
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر نشده
و از سرنوشت شباتی آگاهس
ندانم.
X در عروس ها بیشتر کند
آهنگه ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است.
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چشمانش
بر روی آلات موسیقی لغزید.
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند.
وتارو بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دوید
و همه زنده کن او موسیقی شده
است...
لذا نخست در برنامه های
عنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابیات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
فقط موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابیات نشین
(سلطان هماهنگه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگه های که توسط
کاکاپ حاجی هماهنگه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و با جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم دار
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد.
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقیس
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X پس درباره دست یافتن
به شهرت چی میگویید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، و فتن
عمرش چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگه های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم دار
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذرم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم دار
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خداهن، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحس
جاشش به سخنان بالا بفرزاید.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- یا تا صف که در موسیقیس
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقیس
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاخص ساختن
مصنوعی تحت عنوان موسیقیس
در همه مکتب یا تا صف که در این
اواخر برای عبود و انکشاف مو-
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگه های اصیل فولکلوریک
انفان در کشورهای همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجه اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگه
(مرغ لکم) از اسمعیل چار بکارس

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میگردد که
آهنگه سال میشود و همین
آهنگه در هند توسط دست
اندر کاران موسیقی با نیهایس
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
افتخارات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقیس
بود چه پرسونلی دارم و تا تا صف
که در فنا بخشیدن وزن شده
نگهداشتن و ارتقای موسیقیس
فولکلوریک افغانی تا کنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی فولکلوریک
حاجی هماهنگه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگردید
و تشویق نشد، اکنون دکانداری
میکند.
X کدام عناصریک آهنگه
خوب را میسازد؟
- ابتکار، هم موسیقیس،
حجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شعرا
ژورنالیست ها است چه با هنر
ندان خرابیات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...
۲۵

گفتگو با سلطان هماهنگه

د سالم کورنيوتيز له دوروه لسره ي
 نه دي ، په لړه ساتنه کې سره
 پراته يو . زويښ شاورخانوونو ته
 او لوي کلي هم شته . نور ي ټولني
 چې په پورېنوموي او لږېدلې
 زياتې ليدل کېږي ، لکه کلاډي
 هم شته چې په دې کلاډيوس
 اکوزمېلاروسڅي ، ماڼۍ ي .
 نور ي کلاډي پورتېله سروه نورو ي
 بزې دې ، د دوروه لسره نه دي ،
 د دې سماي پ او ي هرا لپورمه
 ده . دې ټالونه او کلاډيو د دې
 علاقې په نيابست کې پوره انسر
 کړي دي . لسې خلک د پانه ورتړ
 مخ ياغچې لري . چې په لورېک
 خلک د ورتړ سمورې لاندي کښي
 او د اورې د تارو له سره د ټالونه
 سا نونه پنا کوي . د لويو کلاډيوسو
 منځي چې په زپيل اوسوي او هر
 لري ، د دوي د کورديخي ته لور
 لور چنارونه ولاړ دي ، چې پخ
 او لگي سمعد پورته دي ، د دې سماي
 خلک د اورې په موسم کې او را
 کوي . د همدې ماڼۍ مخي تعد ورتړ
 سمورته چې د د يور شکل لري .



لورکې سید احمد الله حسیني

ولسم اووهلته دي ، تاښه ولاړ ويښه
 ده زه او (السالم) سروه همولسي
 يو . سالم له پورته لوان دي .
 برابره وڼه لري له پوره . ښه خوړي
 خښن دي . ښه لوان خنل اي
 ورکړ په په کلي کورکې په سفني
 لرو ي مارشيمور ي ، زويښه دي هم
 په نه دي ، هراړه دي ښه ده .
 له پورېله مال انسان دي د کور
 دروازو دي د خپلوانو رښانوسو
 په مخ خلاصه ده . او د پوره پور
 پلانونه هميشه نوزده ، او پلا ر
 دي ورته پوره واک اختياري کس
 دي . هيڅ کله دي چاته رڼو لي
 نه دي ترپورکې دي پوره په زياته
 دي خوږمه ده ، علاوه په دې جسه
 وني دي ښه سموري لري ، شا و
 خواته دي وپاله جوړه کړې ده او
 د پوره هميشه ارياشي دي ، د دې پوري
 شاورخو اي نيابسته گلان کولسي
 دي . مانزېر گلې هم کول دي .
 چې لمر ليدو ورته نوز ي شي ، لور
 د دوي خولې هم خندا ته خلاصه
 شي او سالم په شان خلکونه
 خاندني . د پوره دي د کورې خواږي
 پښه لري جوړه کړې په دې ي

پورې

د کلي زياته پيل ، پيل ساتيږه
 لري چې د ورتو په شاخوکې د ورتو
 پورې د پاره راټولگي اوچلې دي
 اوڅل ماشومان په کي د آرام
 پستو ته سياري . په د يورکې د هر
 چا خپل او خپل خاڼيزه معلوم .
 دي ، هېڅوک ولاړ دي ، چې د دې
 نه لري . د د يور اخيستې هرجا
 اخيستې پوره ، پوره نوا تر ل ده .
 او زياته زيات دي چې هم کړي دي .
 چې تواني زيات دي ، پوره جوړيږه
 ساتل دي ، او زياتيږه
 پاملرې ورته کوي ، چې د ورتو په
 موسم کې ورته (لاندي) او کورې
 او زې يوري اوسه تير کړي ښه
 هره د پوره کي جوانان سپين پورې
 سپين سوري ، تير سوري ، پيلسي
 چينگي ، لږې ، پولي لاشي دي ، په
 دي د پورې لورېکي زيات سميت
 ليدل کيږي او پښه پورته زياتيږه
 ده ، او هيڅ راز عيښ په کې نشته
 د دې سماي خلک ازاد دي ، او
 ازاد مجلونه کوي ، کله بخت
 چا دغوا په برخه کې پيل ته
 راوليږي چې پاره او پلاوس
 غوا ښه ده او پورې شيدي کوي .
 پل په تر کي چې پلاښ دغوا په
 اخيستو کې تير کي دي ، ښيدني
 نه کوي ، وگوانه عي اخيستي ده ،
 او ښه هم وياندې زيات دي ،
 د دې مجلونه ولسي شکل لري .
 او د ولس په دور ، د سوره خورې
 کوي ، پل سپين ريزيکوت پيل ته
 شو او ورتو وي ويل ؛ هريښه په
 قسمت خور ل کيږي خوږه په
 کړي ، بله په واخلې . خوږه خپل
 مور کاري صفت کوي ، چې زياتو
 کا وي ښه زانلې ده ، خوږک وايښ
 زيات همد رانو پاليز سم راغلين
 دي ، جوړه نه لري ، هرڅوک د
 خپل ، خپل شين صفت کوي او

خپله خوارې ساتي . نوره چشم
 تورونه واچول شي د هرچا
 لورې د پورې ته راښي ، او لور
 لوي د يورکې خوري . پورتېله
 ستو سلانيته ده ، پښې
 چې د ورتو د ستاره نه راوياسي
 او پورکي پورې پورته راورې
 نظرس راښي ، پښې پيښ ي
 خپلو لورېو ته وايي وگوره ، اوچس
 پلا نيره خنگه نيابسته سوري ، سوري
 لورې په مخ کې دي دې ، انسا
 عرس ته هم گڼيږي اوچس
 سده عي پخه کړي ، خوږې ده
 هرڅوک تر خپلې وښې سوري
 پر دي . د دغه سماي خلک د
 سهارو ته چې د پورته راوليږي
 د مار پکر تر لمر غره ، پوري په
 د يورکې همداسال وي ، نارښه
 جوانان ، پښي ، سبا نه ورته
 د ورتو د پاره پورته شي ، او
 خا بست مهال خپلو لور
 پورته وايي راورې ، او
 خپلو خا لور په ساتنه او ورتو
 کوي او د نارښه ساتنه پوره
 ماورې ، کله چې دي د پورته
 پيلمه راشي د د يور اخيستې
 د سيلمه سماي معلوم دي ، د کلي
 مشران ورسره ساتي وي ، او د پورې
 په شريکه په خلاصه پنده ورته
 لري . او په قدر غرت ورتونه
 پيلمه خوښحال رخصتوي ، د دې
 پانور د خلکو خوږينه درانده دي ،
 او د خپل دور ، د ستور لور پيل
 دي ، هېڅوک د چانسل پيل
 نه خوارې . د چارو په پيل په
 وهل کيږي هېڅوک د چا په مال
 تيري نه کوي . د شاورخوان سوکل
 پوري وهل چي لري ، هرڅوک

د دې ولسي دور د پانېد او احترام
 دي کوي او هغه څه چې د ولس د
 مشرانو له خوا منع شوي ، کله پيښا
 لغت وښي د جن په ورتو او کولگي
 ځمل کيږي ، خو د عي خا په خوږ
 سره مخه ونيوله شي ، جوانان
 سپين او پوري د پوري نه پيل
 د پوري ته تگه راټگه کوي ، او د ا
 تگه او راټگه دور او خيز او خور
 او خوري . هېڅوک د چا د تگه
 او راټگه نه مانع کيږي ، کله کله
 عيښ سپين سوري پښې او سپين
 د پوري د چا لور ولسي صفت را
 راځلي . او ورته د سم کوريسم
 جوانان لږه کوي ، او لاشي پاره او
 که د پلاښ لورې پلاښ وي ، شه
 ورکې سوره جوړې دي ، او د ورته
 خداي ښه نيابست ورتکې دي ،
 د رام برابره هستي اړينه ورتو
 لري او وييل باندي پيچي څنگه نه
 دي ، او خپلي ، خښي د همدې
 مجلونو محصول وي ، چې اخر
 رښتيا ته وښي . په لورېکې د دي
 د پور د کلاډي تر پوځ ساتنه پلاښ
 د پيل نه کي نه وي ، او مانسته
 جوړه او کيف لري . ما سپين
 چا پورته رڼو ټول شي اورکي رتگه
 چا پيگونه په پتو کورې چوښي
 چا پيښه د ستار لورې اجوړ ل
 شوي وي هره پوره پيچله دي نور
 او پلاښ او خپلوانو پوځي ته د دې
 په دې د يورکې د چا خاښه
 وخت اويرتول وي ، هرڅوک
 کورښ کوي چې زيات چاڼي مجلس
 ته په ښه توگه ورتي ، خښ پيښي
 د اوگڼس کوي چې پياښي ، چا پيښي
 منظمې وي . د ستارونه عي ترجوا
 کم نه دي ، عي عي لار په چاڼو
 کې لاري هم واچوي چسپي
 خوښي تر پوره حد وښي ، خو
 د ا ورتو خوږه نه ده ليدل لورې
 زه هميشه د سالم دې د پوري ته

خپروي د پوري نيابست خور واري
 زيات کړي دي . خپله هم د پوري
 منو خاويږد دي او اکثر کارونه
 په خپله کوي . لنډه دي ، اوچس
 هرته دوايم بيا به هم د سالم په
 برخه کې کم وي ؛ په کورکې کې عي
 نور خلک هم صفت کوي او پښه
 او پور صفتونو او زوي . د ورتو عي
 په صفت نه م پوري او پښاښ دي
 د خپلې خښي نه پورته وايي ، د
 معلومه خوږه ده چې خوږه چس
 د سوري محالفي رياتو دي نو پورته
 د همه د پور او پښه په فصاوت
 کول شي . سالم په کلي کې د
 هر چا سوره مرسته کوي . د هرجا
 م ي او زويدي پوري سامان
 موي . هېچا ته د پور ورتو پور
 نه کوي او لور خيال لري .
 شحاته عي رياتو پخښ لاشي
 عي هرجا ته اړ دي . څه عي
 چې په لاس کې وي چانه عي نه
 د رڼو ي . د دې کورې هغه عي
 کي چې د ده کورې د پوري پور
 سپين سره ايني دي د پور په
 سرونه مطالعې خو کتا پورته پراته
 دي او زوي د ورتو پورته ورتو
 شي هميشه په مطالعې پورته
 وي . کله چې د ورتو عي د پوري
 ته ورتي او د خوږ او پورت
 مجلس جوړ شي ويښه معلومياتو
 سوري اړکي ، د مجلس خلکونه
 په خپلو خوږو پوره فاعت ورتولسي
 شي . په بخت کې عي خاښه
 نه کوي او د پل خوږي ته پور ته
 خوږ نيسي . په د لابل ورتو يور
 لاس لري ، د پوري منظم او اوس
 لال خاويږد دي او د کورکې ورتو
 جوړه په سالم پوري اړه لري .
 پاڼه په ۱۰۱ مخ کې

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری) اثر
رابند راناک تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم بهرانش را به
خوشترن داری دعوت میکند و
انجام بلاغی و شرط اصول بر هفتاد
گرا میطلبند ، بسیاری هابه ایست
که فقیده اند که این شواراست .
کمال ، خیلی د شوره ، تنها در
پیدا آر آنان قوی الاراده و سناک
تربیه انسان امیال ، کلام زیباست
که به توسن میخورد . از این شیوه
می توان برای تکامل حسن زیبایی
شناسی سود برد ، زیرا که هنر
ان بیات و نقاشی نزد آن مردود
است .

شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی ، شرط جدا ایست
باید به تربیه شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعداد ل است . زیبایی
یک چیز ضروریست و درستی باقی
نیز کار سهل و ساده می نیست .
بدانگونه که بزرگتر مرق میزند
شخص میزند ، گیاهان هرگز رادور
می نماند ، زمین ریاضت میسازد .
تا با رفتن و بر حاصلش کند ، حسن زیبایی
نیز ، با یک چنین د شواری بس
در دست می آید .

در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده کنی همراه شد ، کسی که
میخواهد به حد کمال برسد ، باید
موانع را از سر راه خود دور سازد ،
خود داری خیلی د صیانت نفس را بیاورد .
این راه خیلی د شوار و طاققت فرجه
ساست ، اما حصول حسن زیبایی
شناسی ، ارزنده و درخور قویانی و
ند آگاریست .

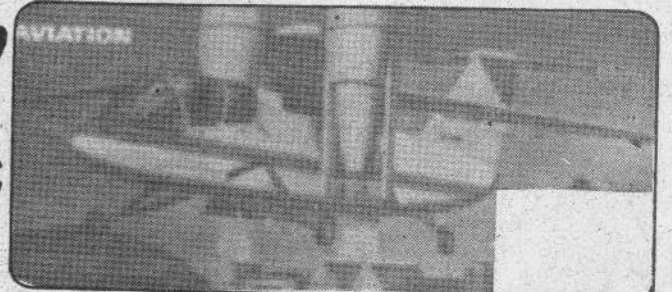
تلاش برای فشار آوردن بالای -
 مریز به غیره هفت مید لیس
 خورد که در کارش در چران :
 (شعوت پرستی ، شیطانی مستی و
 حرص) قرار می گیرد
 این نشان عقل انعطاف ناسا
 بد پر است ، کسی که درگیر نسوق
 خورد آرزوست ، با زنی ایست
 میان انگلیسها گرد آورده کاس
 به گرد آوری نکت های بدست
 کهنه خود و کشور های وجود دارند که
 مصروف استند ، که این مصروفیت
 را چیز وقت پول در دست
 خود صرف می سازد ، به گرد آوری
 در دانشه دیگر ، به دیگر کله فسوق
 در آینه پادشاهی های بدست
 کسوت آوری به همین حوزه هر جسم
 استند ، در هتاز در آرد هر جسم
 برای اولیای صرف بهای گزاف ، در
 ها و اولیای صرف وجود ندارد ،
 بعد این خود را اعلام میدارد ،
 تعجب هیچ چیز نمی تواند داد ،
 این مارتوق نمیتواند داد ،
 احساسه های نزدیک شده ایم ،
 نقطه قطعی نزدیک شده ایم ،
 اندازه بلند ، بسیارها ،
 بلند تراست ، بسیارها ،
 راهها فد اسپازند ، بل بخاطر
 این بفرزند ، زنده میمانند
 انردی که بدون هیچ مغاطره
 در بدنه آنانند ، با آن هم هیچ چیزی
 نمی تواند از آن نیست ، هر
 قادر به باز آوری آنانند ، به هماغه
 اندازه میزند ، و نهوسپازند ، به هماغه
 اندازه بفرزند ، به کار میسوزند ،
 بفرز جلوه میکند ،
 انسانی که بافت ایها بیگه ، خو
 در است ، بافت درست میکند ، خو
 برای خود درخت بخت خواب
 شود است ، نخست بر تخت خواب
 استراحت میکند ، از روکش روحایی
 نرس میکند ، و سر ایجا بر زمین
 در غش میکند ، به خودی خود شک
 که فدا کشیدن به خودی خود شک
 مفید است ، این مفیده بدون شک
 مفید است ، خود کسی میکند ،
 مفید است ، خود به فرزند
 روی راه عمل قرارز ، خود به فرزند
 نشانر ای قرارز ، خود به فرزند
 بدست میسازد ، خود به فرزند
 حلقه به دست میسازد ، خود به فرزند
 کشمش هنوز محکمتر میشود ،
 اگر خوشتر داری به فرزند

و خوشتر بد ل شود ، در انصورت
 حزن زیبا را در روح آدمی خفه
 و کمال از خوشتر داری معقول
 ببردی شود ،
 برای هر چیزی که ، زنی رایا -
 لای خود را در شکل خارجیه
 یک بدیده را در صورت میدهد ،
 سختی و خرابی ، چیز نیست
 بد ن انسان نرم است ، اما اگر
 استخوان بندی سخت در آن نس
 بود ، به یک کله بی شکل بد ل
 میکند ، اما این شناخت و خوشی نرس
 است ، معرفتیک فاقد بنیاد
 به هدیان بی ربط
 چنین است ، به هدیان بی ربط
 حکم آورد ، خوشی جو میسوزد
 اما این مفیده نباید از عبارت از
 خوشتر داری است ، و نه در تقوار با
 و شرط عقل سلم ، و نه در تقوار با
 خود دارد ، اما آموزش خوشتر داری
 در آری نیز کار ساده می نیست در حال
 صورت کسب ، حذف آن میسوزد ،
 است ، در هر مرتبه خوشتر داری
 برای انسان یک اندازه گانی از
 می تواند به اندازه گانی از
 زنی ، حظ ببرد ، انسان بس
 پروا همانند کودکیست که پیش از
 آن که بخورد ، اما بالوده شدن
 آلوده میسازد ، اما بالوده شدن
 در زیای ، هیچ گونه لذتی را ،
 احساس نمیتوانیم کرد ،
 زنی قابل بازی لگام
 نمیتوانیم فانتازی نمیم ، هماغه
 به خاطر آموزش نمیم ، آتش را
 نمی توانیم با احتیاط نگه داری کرد ،
 که باید با احتیاط نگه داری کرد ،
 ورز نخستین بی احتیاطی است
 سب حریفی میگرد ، این گفته را
 میتوان به آنرا برای بد بلند تراخته
 شعله آن ولی است آنرا (زیبایی)
 ضرور است ، مکن ، چنانکه او سبسی
 بسوزاند ، آن راهلان میبازیم ،
 ما آن راهلان میبازیم ،
 که روی خاک میبازیم ، بل در رضی
 موه که مفیده است ، بل در رضی
 نیست که مفیده است ، بل در رضی
 نزه خوشی و شکل آن زیباست
 که بی غم طعوظ بودش ، بل از نقطه
 لحاظ مفیده بودش ، زیباست ،
 نظر زیباست ، زیباست ،
 نوزان زیباست ، زیباست ،
 ظاهر زیباست ، زیباست ، بل بالانتر

از آن قرار دار ،
 گرفته کن ، و مشتاک است ،
 اما زمانیکه دورگ (الله می که با
 شعله نوزان بود) حکم میکند :
 (بخورد) تمام خورد زمینی در همین
 هفته است ، (که نماد زیباست) ،
 لکنی (که نماد زیباست) ،
 تپس کان و غرسه کنرا ، رام میساخت
 میگرد ، و غرسه کنرا ، رام میساخت
 زنی ، تا حد و زمین ، خوب
 استغای مارتوق میدارد ، از بروت
 کن ماه تنها ، با جهان ماحول و با
 حلقه های نیازمندی عالیتر سرود نیز
 کبل بارشده های عالمیست ، آلام و
 کبل بارشده های عالمیست ، آلام و
 نیازمندی ، نماد (مسول) آلام و
 برده نیست ، نماد رهای ،
 آگون روشن است که زیباست ، ما
 را ، خوشتر داری می آموزاند ،
 زیرا او برای ما ، نیوی زنده گس
 نفسانی خوشتر داری میسوزد ،
 خوشتر داری نه تنها به فرهنگ
 نزد یک است ، بل احساسات
 باکی و صفای میسوزد ، و برای
 لذت بردن از زیباست ، و برای
 تقیید رصفه (۱۴۲)

باز با صفای هدف پرورد
 کسب هدف ، بر روی هدف پرورد
 میکنند ، پایه مبارزه دیگر ما
 در ستایی ، بدان میگردند ،
 گونه آرزوهای ، به آموزش تکمیل
 هنر آرزوهای ، به آموزش تکمیل
 (تخنیك) آلوده میشوند ، اما زود
 میکنند که دارا شوند ، اما زود
 خشم میسوزند ، از برای معالج
 بول میاند زند ، از برای معالج
 سلکت خلسه ها دارا میکنند ،
 نموده نام هماغه کار را انجام
 میکند که همه کار را انجام
 داده اند ، بدان چه میخوا
 است اند ، بعضا خوشتر داری
 اتفاقا خود به هدف مید لگ
 وانزوی خود به هدف مید لگ
 دیده را ، به مثابه عالیتر
 داری را ، به مثابه عالیتر
 نیکوکاری (کوهیبتای آد مس)
 میسازد ، کاملاً در آن غرق میشود
 (دروغ خوشتر داری را برای
 خوشتر داری پیشه میکند ، و نه
 به عنوان وسیله بی برای ستیای
 به اهداف والا و انسانی دیگر)

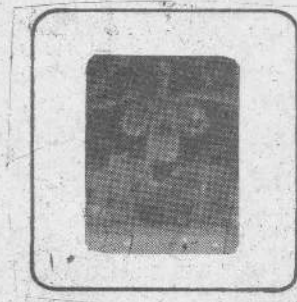
از چهار گوشه جهان



طیاره‌های عمو پرواز

که هزینه دو موتور جت است، می توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی کوپتر، با این تفاوت که هلیکوپتر دارای پروانه است. مویج از این نژاد است که طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهند به طوری که می توانند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل مانند خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدیدند:



اخیراً سازمان فضایی امریکا (ناسا) با همکاری کمپنی طیاره سازی (گرومن) و نیروی هوایی امریکا دست به طراحی و ساخت یک نوع طیاره جدید زده اند. از خصوصیات این طیاره جدیدند:

موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گرومن) است، که از نوع (توربو فن) می باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند. و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می توان از آن در سایر زمینه ها هم استفاده کرد.

روزنامه نگار و محاسبه گر دنیا، کار-نیر با نوشتن مقالات جنابیس در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه های اروپایی، سرمناطات بینکاری را از وی به چاپ رسانده اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) (مصاحبه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زده نشده)) می باشد ((فلاچی)) تایین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخ اعلام داشته است:

۱- آدم و حوا
۲- در قرارداد نام ایندو نفر در صدر فهرست صحابه عظیم هیچ تردیدی بخود راه نمی داند. زیرا همه چیز این زوج غیر متعهد شروع گردید.

۱۲- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس. هنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی توانستم از صحابه بپرسیم و مهم باگرو بگفتن. مطمئن یهودا هم مداری مطالب گفتش را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. فکر میکنم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در ساره نحوه باردارشدنش می پرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



نیروی هوایی هیتلرا نه تنها هر مانع پیش راه خود را بر سرش نهاده بلکه از دیدن آثار هنری هم بر او بیزار داشت. من می خواستم از آن ناصرد در باره انچه مجسمه های اتروپ یاش (تندن مانبل امپراطوری روم) که از فلورانس روده بود، سوال کنم.

۱۰- ژاندارک

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سراینده، نضرتین سرود ها و آنزن با عیون و ماجرا حوسمرو و به ملکه سبارا نایبده بگویم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و ناپلئون البته نمی توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می دانم در تاریخ بشریت از سیاه ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برای صورت معا باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان را اما جدد این مسئله مطرح می شود که آیا بدون صحابه با ناپلئون می توان عادلانه بدیدار هیتلر رفت؟ ناپلئون ریاکار و خونریز، بنم آزادی، برابری و برادری، بدتر من دیکتاتورها و سنگدلقنن فاتحان شد. او مانند گوربچک (فرمانده

این زن عالم چه مشکلاتی که به خاطر پسرش متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکت آخر اینکه اونس دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... آمل قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر. جرمان اسکندر کبیر را در این فهرست آورده ام؟ کاملاً روشن است، او یک اجنبی بنم معنی و یک فراری از تیمارستان بود.

می خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار هارا انجام رسانید؟

۸ و ۷ هومر و شکسپیر. هیچ تردیدی در قرارداد نام آنها در لیست خود روانمیس دانستم. هومر و شکسپیر را همسرا با هم تلفین انجام بسیار دوستی دان. بعضی ها می گویند آنها هرگز وجود نداشته اند (سپوز اولی) بنعین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت شدن جویا می شدم تا حد اقل از وجود شان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای سو-پسندگی بنمایم.

۹- اسپارتاکوس. البته که مجبور نام اسپارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و همیشه طرف شوخیان و باغیان را گرفته ام. و به تحقیق اسپارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سیا. چون در صورت نبودن قانسون عدم انجاعت هم لزومی پیدا نمی کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارم بنیاعتی موس را. به است اسافه کم علاوه بر این او انعاما رهبر خوبی بود.

بعنوان یک طرفدار جنابیس زنان، احساس می کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غربی نشان دادند که زنان احق نیستند. هر چند که همه واقفند زنان همچون مردان می نویسند، نقاشی می کنند و در لتهارا اداره می نمایند، ولی بنظر من رسد کسی به خاطر آورد که در حوزة تناسل نیز بسیار خوب عمل می کنند. ژاندارک با نشان دادن که هر دختر دهاتی بیسواد می دروینتم فرماندهی کند. علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جوین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در ساره بقیه در صفحه (۶۰)

میلیاردر های پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان قاشن نمود که هم اکنون تعداد آن ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنی هریک از ۱۹ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از بعد میلون تا یک میلیارد رفته بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک های خارج حساب هیز دارند، نمیگردد.

ساعت همه کاره



کار میکند که هر سه سال یکبار عوض میشود و هنگام تعمیر شدن آن، هشتاد هزار لانه داده میشود.

علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان میدهد.

عند غروب و خراش بود و حتی رنگ فلز آن از بین نمی رود و تا معن ۱۲۰ متری آب نیز کار میکند.

ساعتی که یکی از سازندگان اروپائی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر میباشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام میدهد.

- دقیق و ثابته هارا با دقت زیاد نشان می دهد و در هر سنج ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه های آن خللی ایجاد گردد.

- بسبب یک بطری مخصوص می

این در حالی است که کمپنی ((پیریتیش انرو اسپیس)) یک مدل از این گونه طیاره های سبک و جمع و جور را به نام ((D-۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربو فن می باشد.

این طیاره می تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می باشند. و نسبت سوخت بنظن این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره های مشابه که دو موتور دارند معراتب کمتر است.

سرای خطوط هوایی حایز اهمیت است. کمپنی سازنده ارباس سری جدیدی از این طیاره را به نام (D-۱۱۶) وارد بازار کرده است که گنجایش ۱۵۰ مسافر را دارد. این مدل جدید ارباس که تصویر آنرا پلا حظه می نماید دارای دو موتور توربو فن است، که قادر است حد اکثر تا ده هزار میل پرواز کند، و انتظارش رود که مصرف سوخت آن در ازای - هر مسافر ۴۴ درصد کاهش داشته باشد.

کمپنی ((سونینگ)) نیز در صد ساختن طیاره مشابهی است.

طیاره های کوچک



سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه - بد - بنابر این شمارا ه کنایه نظر آن ها رسیده اینست که بتوانند طیاره غار ا کو بکتسرو سبکتر سازند. از طرف آنان توانسته اند موتور ها را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچکتر شدن طیاره های مسافری، هزینه های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می یابد که از نظر اقتصادی

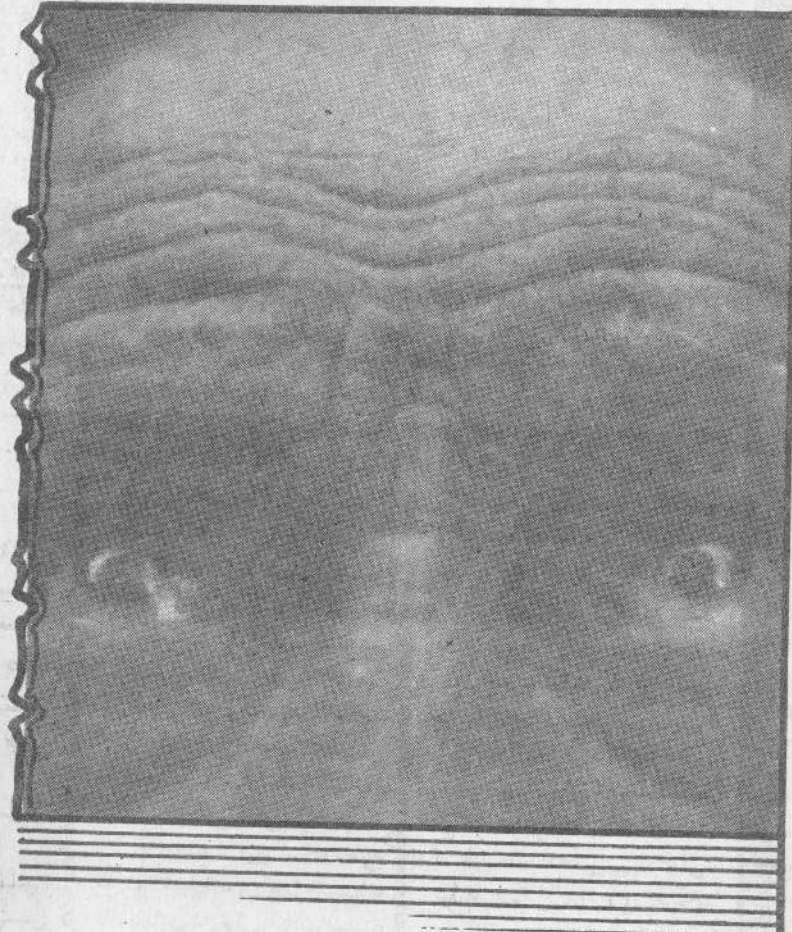
مسئله بحران انرژی و گران و گهیب شدن مواد نفتی بخصوص سوخت و سایر نقلیه هوایی



چگونه حلویری را بگیریم

ترجمه ستادک

دانشندان بیدارک اسامی است یافته اند که حیات را در واقعیت میتوان طولانی ساخت



بهرامون دوران بیروی که با تاجا - رب سروگارد داشته اند ، قرار دارد . مهمترین همه اینست که این حیوانات از دست حیوانات خونگم اند زیرا درین که گو ری انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چرا کارشناسان بدیده های دوران بیروی تحقیقاتی را که از تجارب روی حیوانات به دست آمده به انسانها منتقل نمی سازند . در مورد آنچه که به ساحه علمی وجهه های تطبیقی ارتباط میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده میشود . دلایل قوی وجود دارد نخست ، لازمست تا مصرف واقعی دست یافتن به یک زنده گی طولانی را بررسی کرد . مهمترین همه در اینجاست تنها سوال تعداد اضافی سالها مطرح است بل که هم چنان این کیفیت زنده گی است که باید بررسی و محاسبه شود . به منظور تعیین و تثبیت مصرف تجدید (بالقوه) ارگانیزم تحلیل کامل هر آنچه که درین پرونده اتفاق می افتد ، باید صورت بگیرد ، اینست آنچه که در حال حاضر انجام می پذیرد .

ثانیا اکثریت این مواد طولانی ساختن عمر بالای حیوانات را دارای عمر کم ازما پیش گردیده است . نتیجه چنین میشود که دوام تا به تیر حاصله در دوره حیاتی نسبتا طولانی انسان چگونه خواهد بود ، هم چنان علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی حیوانات تفاوت های اجتماعی و شرایط رشد مشخص خودشان را دارند که خیلی حایز اهمیت است . ثالثا ، مواد کلد سازی - دوران سالخوردگی حتی در تجارب صرف در موارد استفاده در موارد حیواناتی که تجارب روی آنها در لابراتوار صورت

بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی ۲-۳ سال بالا رفته است

افزایش اساسی در دوره حیاتی انسان همانا از میان برداشتن و عبور از موانع خاص است . تخمین پوتانسیل انسانی نباید خیلی خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه صورت بگیرد .

در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان پژوهشی ایالات متحده امریکا پیشبینی کرد که در حوالی نیمه دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد . از کجا میتوان چنین پیشبینی امیدوارکننده می کرد ؟ شکستن قانون ژنتیک کشف میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین و گامهای اولیه در انجلیسری ژنتیک واقعا از جمله واقعات انقلابی به شمار میرفت . همه آنها به تجدید نظر در ارزیابی خود پیروسه های زنده گی به شمول سالخوردگی انجامید . در همین حال ، این پیشرفتها احساس خیراندیشانه می رانید شکل خوشبینی افراطی و گاهی هم امیدواری ها و توقعات بیپایه را پدید می آید . هرچند ، چنین دریافتی که سالخورده گی به هیچ موروثی خاصی یا (ژن انتحاری) که مقید شده داشتند در کام لحظه خاصی فعال میشود و موجب تهاشی زنده گی میگردد ، ارتباط ندارند . مایه تا سقف است زیرا اگر دانشمندان واقعا به طریقی

خاصی کهن سالی دست می یافتند و با نظم و قانون ساختن کیمیاوی آنها برهم میزند ، - احتمالا همچنان قادر می شدند تا ((انتی دود)) آن را به دست آورند و بدین ترتیب در دوره حیاتی انسان افزایش قابل ملاحظه می بعمل می آورند . هرچند ، دوره زنده گی تابع کرکتر جنس یا نوع مختلف است ، از همین جهت است که چرا هم موش نمیتواند ده سال و هم سگی برابر انسان عمر کند . در اکثریت مطلق وقایع عدم ثبات فیزیکی ارتباط میگردد به بیماری های دوران سالخوردگی تا خورد دوران بیروی . این بیماری ها نمایانگر یک شکل پتانسیل عمیق است که در نیمه دوم دوره زنده گی به سرعت انکشاف میکند و پیش می رود .

از همینجاست که چرا موفقیت های اساسی در بیماری های سرطانی ، قلبی و سایر ساحه های طب قدیم بدون پیشرفت

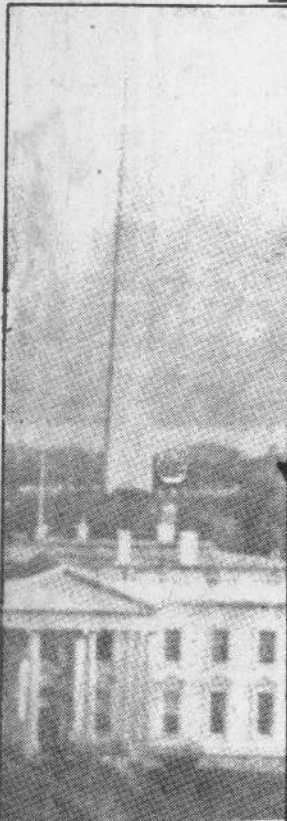
عمر داشت . حضرت نوح (ع) (۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۶) - سال عمر کرد . طب معروف قدیم درباره اینکه دوره حیاتی انسان چگونه میتواند باشد ، نظریه واند پشه های خودش را دارد . در قرن (۱۹) پاراسلیسکی تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) سال زنده گی کرده میتواند در قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر این بود که سرحد بالایی میتواند (۲۰۰) سال باشد . در قرن بیستم میشنیکوف و بوگومولتس - نوشتند که دوره حیاتی انسان میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال باشد . ملاحظه کنید که هرچه به زمان مایزد بیکتر شویم ، رقم نیز پایین می آید . شاید حداقل آخرین رقم جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟ بد بختانه ، نه تا هنوز .

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در کشورهای صنعتی از (۲۰) تا (۳۰) سال

چگونه میتوان از بیروی جلوگیری کرد و چگونه در دوران بیروی باید زیست ؟

بسیار کهن سالتر میشود طبق نظر متخصصین ملل متحده در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال عمر دارند در سطح جهانی به (۵۶۰) میلیون یا ۱۱٫۲ فیصد نفوس کره زمین خواهد رسید . این که گویی شامل تناسب فزاینده افراد می خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند . بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا دوران بیروی چیست ؟ این پرابلیستیک از زمانه های باستان انسان با آن مواجه بوده است . آیا می دانید که دوران بیروی را چگونه سپری نمایید ؟ آیا امید انید که فعالیت دماغی به نوبه خود دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیا امید انید که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند پهنجاء درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

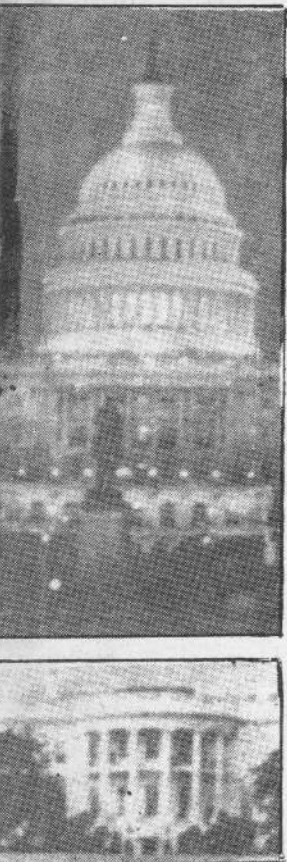
عمر کند . دلچسپ است اگر مسرتکاملی دوران سالخوردگی (ارتباط دارد ، این چنین میتوان جمع بندی و خلاصه کرد که هیچکس نمیتواند بیروا باشد ولی هرکس آرزو دارد ، حداقل تا صد سال -



تکون در سیاست

کاملاً جدید

جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد



رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ مجهز و مستتریح باشد و لاجرم باز هم تغییراتی در آن آورد و او به شدت روی قصر کار را آغاز کرد و موبیل و فرنیچر مناسب برای قصر خریداری نمود در زمان حکومت جیفرسون، نخستین طفل در - قصر سفید به دنیا آمد رئیس جمهور خودش تنهایی بود، ولسو فالبا دخترش مارتا Marta نزد او میمان میبود که هنگام یکی از ملاقاتهایش نزد پدر در قصر سفید هشتمین طفلش را به دنیا آورد.

خانم دومی ماد لیسون همسر رئیس جمهور بعدی از دو فرزند رئیس جمهور قبلی خوشش آمد و به بلان او ادامه داده شد در زمان اقامت این جفت در قصر سفید بقیه در صفحه (۱۰۴)

قصر سفید، ضمن نامه بر سره خاتمه جمله بی نوشت که بعد از همین جمله به امر رئیس جمهور فرانکلین دایلا نوروز ولست در اتاق طعام قصر بالایی بخاری دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس نوشته بود:

((از خداوند آرزو مندم تا زهر این سقف همیشه مردمان صادق و باقی زنده گی کنند))

با آن که رئیس جمهور در قصر اقامت داشت، ولی کار روی آن جریان داشته به مرور زمان آهسته آهسته قصر سفید به یک (مقر) به مفهوم واقعی آن در آمد، وسایل و تجهیزات اولی از مقر قبلی رئیس جمهور در (فیلادلفیا) به قصر سفید انتقال داده شد.

در سال ۱۸۰۱ (توماس جیفرسون) به حیت همسرین

های اروپا را کپی میکرد کار روی ساختمان اقامتگاه رئیس جمهور و همارات دیگر در پایتخت جدید بایستار کند بی پوش میرت، تا آن که در ماه جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس جمهور آمریکا (جان آدامس) John Adams رسماً حکومت را به واشنگتن انتقال داد و خودش از اول ماه نوبر همان سال در تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت گزید و خاطر مطلب قصر به اساس طرح آقای هوپان به پایه اكمال نرسید، زیرا که سر نشینان قصر که بگری هم ره بردن میبندند آن را طبق میل خود و خواسته قصر تغییر میدادند، به این حساب مدت دو صد سال تصام در قصر سفید تغییراتی آورده شد.

رئیس جمهور (آدامس) در دومین روز بود وایش در -

کاخ



امروزی در آن قرار دارد مینسی بر اساس تاریخ محل واشنگتن امروزی را خود جورج واشنگتن طوری انتخاب کرد که از واپالت ویرجینیا واری لند ساحاتس را برای آن جدا ساخته

XXX

برای طرح پروژه قصر سفید و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا) کانگری به راه انداخته شد در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوپان (James Hoban) که آیرلندی الاصل بود، مقام اول، در امرودال طلا را به دست آورد و طرح او به حیت عصری ترین و جالب ترین طرح شناخته شد، با آن که بهیتر کارشناسان، طرح او را کاپی از رستاق فرانسه و لاجسترو سولین میدانستند ولی در آن زمان چنین بود که امریکائوسه

نموده از اولین دور مجلس کنگرس در فیلادلفیا، این شهر به مرکز سیاسی کشور مبدل شد، در سن شهر محل مناسبی برای اقامت رئیس جمهور وجود نداشت به همین لحاظ جورج واشنگتن با خانمش در ایارتمان زیبا ولسی کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی مینمود، درین میان کار روی تعمیر جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان زمان خو فایر باشد تا پایتخت به جای دیگری انتقال نیاید، باشندگان فیلادلفیا که از این همه دفاتر و پهنو کراتها به تنگ آمده بودند نیز به همین مفکوره بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت بعدی نباید به هیچیک از شهر های بزرگ انتقال یابد، بل، باید برای این هدف محل مناسبی دیده شود و آماده شود، انتخاب بر محل اقامت کرد که واشنگتن

(نبود و روزی که آن راه نام (قصر سفید) یاد میکنند .

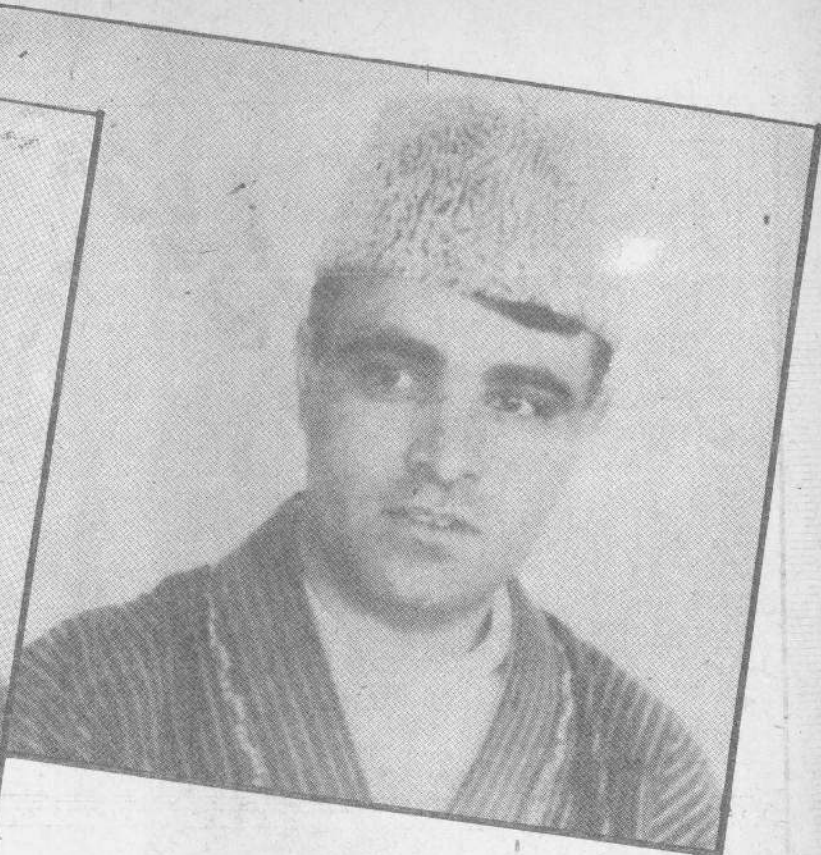
XXX

پس از پایان جنگهای آزادی در سال ۱۷۸۲ کشور ایالات متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود که هر ایالت قوانین و پایتخت خود را داشت، در شهر به منظور مقر پایتخت کشور ایالات متحده کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا در سال ۱۷۸۴ کنگرس پیشنهاد شورای شهر نیویارک را پذیرفت تا به حیت پایتخت در آید، تعمیر مشهور فدرال - هال Federal Hall به مقر حکومت مبدل شد، همزمان تعمیر جدید برای این مقر در نزدیکی برویوی (Broadway) آغاز شد ولی به اكمال نرسید، با آن که نیویارک کوشش زیاد داشت تا به حیت مرکز کشور باقی بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

محمد حسینی (۱۰ شهریور)
نگار اختصاصی مجله در قصر
برای لطف نموده مطالب بسی
ارزنده بی از مطبوعات چگون
سلوگیا کرد آوری نموده و به سا
فرستاده اند، که با ابراز سیاسی
از ایالتان به چاپ مطالبشان
باند لم میناییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با ترمسان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته))

جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشد، بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور



در جایگاه

عاشقان و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
 - آناتیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
 دیوان محدود اند اما نعت -
 خوانی ، نعت هر شاعری را می -
 خوانند ، در نعت خوانی مقامات
 ویژه وجود دارد ، در حالیکه
 در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
 داستانی مطرح است .
 * اگر غلط نگویم ، منظورشان
 این است که در نعت خوانی ،
 نوعی موسیقی ، در خیل است و گاه
 هم نعت همراه با موسیقی خوانده
 میشود ، به ویژه در هند ؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

صدای عیار و رجز به بی داشته
 است .
 از سید عبد القدوس میرسم :
 * چی نعت است که شعرا
 نعت میخوانند ؟
 پاسخ میگویند :
 - ده سال است .
 * در مورد پیشینه نعت خوا-
 نی برای اطلاعات بدید ؟
 - نعت خوانی مکتب خاصی
 ندارد ، اما شیوه ، ایستگاه
 خدمت زبان را درین عرصه ،
 جناب حاجی غلام حسین انجام
 داد ، است ، من برادر بزرگم
 (میرفرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
 نعت خوان جوان که برادر میر -
 فرخالد بن است در آستانه میلاد
 حضرت محمد (ص) با او صحبتس
 داشتیم . . . و اینک شناسنامه
 کوتاه او :
 - سید عبد القدوس ۳۲ سال -
 دارد و محل فاکولته هنرها -
 در بوهندتون کابل است ، در خان -
 نواده مذهبی بزرگی شد ، و است
 سلسله میرفرخالد بن آغاز است .
 پدر کلان وی در حلقه توفیق و -
 عرفان مرد نامبرداری بود ، که

صدای آن صداهایی که -
 شبها تا سحر و صبحگاهان ما -
 شقانه و بانوای برسوز بلند میشود
 شد - سینه را جایگاه نور میسازد
 زند و چشم از زمانه میندود و دل
 به خدا میسپارد و در ستایش -
 خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
 (ص) در دل عاشقان و عارفان
 جامیگزیند .
 یکی از این صداهای صدای

روزگار حسینی

از افغانستان

کودکانی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

کراترگر: ظاهر امویی

تهیه مجله بامن خدا حافظ س کرده رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همه در صد د تهیه این مطلب دلچسب شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سه ساله حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به ادرسی که بعد است آوردیم بودم مراجعه نمود معلوم ما به حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) عضو ریاست تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابستهگان این خانم می باشد تماس گرفتیم که اینک توجه تان را به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین وفاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت:

فومها (حالاکه شوهرم به رضای حق رفته است، میخواهم این مو صوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله دارم و طفلم سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع بسیار خبر بدهم فردا (خدای ناخواسته) فکر بد نکنید.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک کثر که سه سال در بطنش

بقیه در صفحه (۹۴)

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجویی کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتماً برای مجله ما و تمام خوانندهگان آن دلچسب خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شویم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا این معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابستهگان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطوریکه:

تشکر، من موافقم.

او، ادرسی یکی از وابستهگان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ بل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع سیوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره در باغی که باغ بایرواغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی بتونی به روی سبزه هانرسا به درخت تسوت کهنسال با قلم و کاغذ و گره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد:

خودش است، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مد بر صاحب معما جبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنیم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و مودبانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون استید و ار کابل آمده اید؟

صمیمتیش خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دستم را فشرد و گوی که دو صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوالپرسی کرد.

دوستش را صد اذده هرد و بسا نهایت محبت کلام نشنند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یکی سه ساله را در بطن مادرش پیدا کرد؟

عالمی



وقتیکہ طفل کوچکی بودہ ((خطنہ سوری)) شدہ بونہ واگون ہم در یای دیوارهای غول اندام - زندان بلجرخی محکم به زندہ - گیمست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و غیرتورمال پر خشم ، باز کرناش همه افسران خارندوی وحشی سر یازان سابقه دار زندانها اورا میشناسند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجرخی بعد ست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجرخی سرباها ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و فابریک بی در میابم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار واحوال پرسیند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند بلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهایا - بین میشوند ، به جز من ، دیگرا ن همه یکسها و خرطه های دارند که میگردند به زندانی شان کار در بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته واز او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر ! سپس کارت ژورنالیتیم را ارا به کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میکم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورد ، خود رانشانی شده به داخل زندان مییابم با خود میگویم :

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازهها و یاشگفتی ها و یابویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانیکه با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کار در روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا بر ام سرور ((جوچه)) را بخواد ، وقتی میفهمد ژورنالیتیمی علاقه مند بازید سرور جوچه شده است ، سوری من نگاه می کند ، انگار با خود میگوید : ((چی قدر دیورتوجه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند ی که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگرها وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند و - ملاقات میکنند و منم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار

پانزده دقیقه بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میکم آن سوتر مردان جوان مصروف کندن و باره کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از چهره ها و صدا های زندہ گس دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده ، که مردی با قد کوتاه از عقب سر کار آمد ، میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سرابایش را با شتاب میگویم ، - چشمهای سرخش را ((گلوی دریده شده اش)) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی با خود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نش))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، من ژورنالیت استم به زندہ گی شما علاقه گرفتم

نگاهی می کند سرد و گذرا ، با خود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنالیت . . .))

نگاهش به ناگجا میروند - به ناگجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سر برد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت مییابی ، در چشمهای سرخ تریاکیش ، که درستی نهفته است

تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه بی میبند ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته میگوید :

(قصه مره کسی همه بر یاد یه ایم اگه نوشته میکی کار مردانه بیست و سه هم تاجایی که یادم امی ، برت قصه خات کم از اول شروع میکم . . .)

و با همین ادعا ، ادامه میدهد و من یادداشتها را برداشته گویا اورا میشنوم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میکم :

((به خاطر آن است که در روزگار کودکم ، پدرم در کمه ایگاش - نمیداشتمشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زندہ گی میکنند و من بسلا

مادر را از خوانم ، با مادر رهنمدم در ریکاخانه کابل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادم - شوهرم و من - به خانه مامی آمد ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سرایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند اورا چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندامت و به سان بریادی قوی و قشاش - مگر سرور ((جوچه)) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر اورا نمیبستر نیست به قوی و قشاش ؟ در ریخ که در اونفرت محرکی بود برای بر یاد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی با خود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را واداشت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زندہ گی چی کاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنوتند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شهکارهای بنحرفران قانو هارا تبارزند هند و از آن به گولسه ، تمجید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صدا آوردن زنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلنیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور شوهره بود نش به ((جوچه)) در گوش شمبه ها و هلنیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دود دهه رابه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهای از زندہ گس برداشته ، عقد موخو و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوسد همزنگ کابل

نوشته رهبري

مجازات زندانيان بندستانيها

اجهان ميپوشند . ما در شهر نو
جاي گزين ميشويم ، هنوز نمي فهميم
دست راست و چپ کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کيسه هاي
جيب ها را کسب کرد ، هنوز جنائيت
ديگر نکرده بودم ، فقط کيسه بري
میکردم و گاه گاهي همراه با رفاقيم
دزدی ها و خسر دزدی ها میکردیم
تا اين که اشتباها مرا زنداني کردند
* چرا به کدام جرم جنائيت ؟
- جنائيت ؟ هيچ جنائيتي ني
به خاطر سرقت پول حاجي سهراب
برنج فروش و به خاطر که حاجي سهراب
سهراب کشته شد و سه نفر جواني
با لايه شادي دادند ، ده سال
قيدم برآمد اگر کلانمن مي بودم شايد
اعدام ميشدم ، اين اولين بار ي
بود که در عقب ميله هاي زندان -
رنج عادت بد را از ياد بردم -
عادت کيسه بري و سرقت - و افزون
بر آن اعتياد جرم کشيدنم به
ترياک کشيدن مبدل شد
در آن سال همان در زندان -
د همتنگه کابل توقيف بودم ، اتفاقاً
يک گروه زندانيان سياسي که
امروز مردمان بزرگواري استند در
زندان با من معرفي شدند ، آنان
ميخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند ، به همين منظور با من کمک
میکردند ، حتي مرا نزد خود خواسته
القيابا راياد مي دادند ، روزي قرار
بر آن شد که يکي از اين زندانيان
سياسي را که اکثراً خداياد بشمرل)
سلدي را طور مخفيانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراري

نوشته شده بود ، من سند را به
قسمت ثقل يك كتاب جا به جا کردم
و به زنداني گفتم بنويس که اين
كتاب جالب است به وقت بخوانيد و
به اين ترتيب ، بوليس اغوا شد ،
سند به دست طرف مقابل ميرسد . . .
از آن پس ، آنان به من ميگفتند
که توي سر با استعدادي استس
ميتواني در ايند زندگي خوب
و شريفانه بي داشته باشي و امسا
زندگي شريفانه که نميتوانست
ديگر با من سر سازش داشته باشد ،
مگر بايد رويد راندم داشت ؟ مگر
بامادر داشت ؟
مجاد کسي از جيسم باد يگر گوسي
رژيم بخشيد ميشود ، وقتي از -
زندان ، آزاد شدم ، کوتاه زمانسي
تصميم گرفتم که ديگر کاري نکسم که
زنداني شوم اما تصوير هاي نجيب
زندگي مادر ، تصوير هاي عا -
ص قيافه پدر هايم و تصاوير نجيب
و مفلوك همه گذشته ام يك مشت
شدند و بر فرقم خوردند ، ديدن
زندگي مردمان آزاد را نميتوانستم
تحمل کنم کما نيکه با من نوجواني
را آغاز کرده بودند ، هيچکند ام
مانند من نبودند ، قيافه سرد و
بيجان آخرين مقتولم حاجي
سهراب ، بسته هاي ضخيم کاغذ
هاي پول ، توتهاي متعفن جرم
با ران دوران غارتگري کود کانه ام
که اکنون جوان شده اند ، همه و

همه صف بسته و نخستين قدم هاي
آزاد را در جاده ، اجتماع محاط
کرده بودند و به دهليز مبدل شد ،
بودند که انتهايش بازگشت به
گذشته و آغازش بود ، و جنين بود
که مفکوره غارت تويستها را همراه
با يارانم لباس عمل پوشانيدم و حتی
گاه گاهي اموال و يا اسبورت و -
اسناد شان را که به دردم نميخورد
دوباره با لايشان مي فروختم .
گاه گاهي مردم به من ، جنان
نگاه میکردند که گويي جنائيتي کرده
باشي و با جنايتکار باشي . درست
در نخستين روز هاي ماه چهارم
آزاديم ، بوليس - همان افسري که
از بد تعامرات تعقيب ميکرد و هر سال
در دستگيريم نقشي داشت (گل نبي
خان) - باز دستام را قفل زد و سوار
بر موتر زندانم کرد .
* چرا ؟ به اساس کدام جنائيت
- جنائيت ؟ کدام جنائيت ؟
منکه جنائيتي نکرده بودم . . . فقط
مد تعامير موير حاجي هزار گل را
د زديده بودم و تمام برزه هايش
را فروخته بودم و محکمه بنجسال
زندان را شايسته مجازاتم تشببت و
فيله کرد ، و هنوز همه سيمان
توقيف را سپري نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولين هفته بعد

از آزادي دوباره براي مدت کوتاه
هي توقيف شدم .
* کدام جنائيت را مرتکب شد
بودي ؟
- جنائيت ؟ منکه جنائيتي نکرده
بودم ، صرف اشتباها والي لوگر
را غارت کردم و از جيسم زود رها شدم
بعد از مدت کوتاه تراز يك ماه
آزادي ، بازم محکمه چهار -
سال جيسم يگر برام سزاوار ديد .
* چي جنائيت کرده بودي ؟
- هيچ جنائيتي نکرده بودم ،
فقط چهل هزار افغاني کيسه بري
کردم ، و نيمس از جيسم را مسري
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولين
روز هاي آزادي ، مرا در نقليه
سياه سنگ) سرباز ساختند .
محيط سربازي محيط خوس بود ،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذاي سربازي صرف کنم ،
آخر بايد زحمتي براي رويدن نان
کشيد ، شراب ، جرم و ترياک بايد
ضميمه هاي غذا مي بود ، و همين بود
که دو ماه بعد از آزادي و سربازي از
قطعه نظامي فرار کردم و چهار
سده بقيه در صفحه (۱۸)

شما هم خبر شوید!

از گپ‌هایی که ما خبر شدیم



تعبه گنده : فوت زلی

ساریان زخمی شد!



شایعه بی بین هنردستان به ویژه علاقه مندان آوازگه‌رای ساریان پخش کرد بد که ساریان زخمی شده است ...

ساریان در پلان ۲۲ الف مکرر به سم در یک ایارتمان پنج اتاقه در منزل اول با خانواده اش زنده می کند، چندی قبل یکی از راکت ها در همین پلان - اصابت میکند که خساراتی به شیشه ها و کلکین های آبارتمانش میرسد، ولی به فضل خداوند از خسارات جانی در امان میمانند.

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتابند و سیهات ایارتمان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه شیشه ای نامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در سنج بلا را آرزو میکند ...

ساریان با اعضای فامیل ازین هنرمندان به کمک میشتابند و سیهات ایارتمان او را به عهد سلامت میبرد ...

ساریان در حال استراحت بوده و لنگه لنگان خود را با یک کلاه شیشه ای نامیل به دهنش رسانیده و در دل دما میخواند و در سنج بلا را آرزو میکند ...

تراجم

روانه منزل انبیاق اینده میگرد و میگوید به لحاظ خدا متوجه باشد که این (شیرک) شانسزده (اولاد) و سه خانم دیگر هم دارد و در اینجا جنجالی برپا میگردد که شیر فزونی وارد میشود و جنجال آج میگیرد ...

رفتم سراغ شمرجان فزونی که در پیکر از هوشها به اهمیت استخدام کار میکند و موضوع را عرض کردم ... خندیده گفتم: زلی جان مارا کی میگذرد یک خانم دام و نام خدا یک درجن اولاد، همراه این یکسر هم که بهوشم زساد است گفتم در جوانی تان برکت اما امان از دست شایعه پراگان.

ناشناسی بجایست



با ایشان چشم به چشم شوم این که از کی به قهر است خد امید اند، اما متأسفانه شنیدم که گفته اند میخواهد تعلق بگیرد و به خانه نشیند.

خبر شدیم آوازخوان محبوب و خوب ما محترم ناشناس مع - الخیر از وظیفه که در خارج از کشور داشتند به وطن برگشتند برغم آن که وعده و وعیدی با دارم.

مجلسه ساوون منی برانجست مباحثه بی داشتند، متأسفانه مصاحبه بی داشتند، متأسفانه خودشان را در چپ کوجه هازد اند، که هیچ قادر نشدیم

حالا که پرسیدید

عابد رابع بکتاش: س: چرا تونق خانم دیگری نداشته باشی مستحق آبارتمان مکررون نمیشوی؟

ج: به خاطریکه باید قبلاً اصول خانه نگهداشتن راهب داشته باشی و از سوزی دیگر خانه دار رایک خانه بیخانه راصد نگهدهد الحمید میرزاده از شهر مزار شریف:

س: چرا در نمازهای برچون فروشی، اهدای ضروری و کم قیمت به خویشان و کسان کارمند آن آن میرسد؟

ج: نشنیده اید که ((به به تو که توبه ...))

س: جوانی هست تحصیل یافته و برد بار، خوب همیشه مراعات میکند و دخترش (خانم) را علیه من میثوراند نمیدانم کار به کجا خواهد کشید؟

ج: جایزه، به داکتر روانی، اگر بیاید ...

عبد القدوس از کارته پروان: س: من به برنامه های رادیو و تلویزیون زیاد علاقه مندیم، میخواهم همیشه آن ها را بشنوم و ببینم، به خاطر این کار باید برو داشته باشم به کجا عرض شو، تا مراسم برآورده شود؟

ج: هیچ جلعاری نشوید یک پایه جنرال شور بخرید.

محمد رحیم کبیر از سید نور محمد شاه مینه: س: چندین سال است هر یقه تیلیفون به مرجع مربوطه داده ام، امروز فردا میگویند اما همسایه ام در همین روزها تیلیفون گرفت ...

ج: هیچکار غیر ممکن درین دنیا وجود ندارد، دست و پای کنید و ...

زهره ایوب از میکرویان اول: س: تا جاییکه خردان - رادیو و ویژه تلفظ ناطقان آن معیار تلفظ درست میباشد، با تا سف بعضی از ناطقان سابقه دار و تازه کار ما کلمات را فقط تلفظ میکنند چرا؟

ج: استغفر الله جو میگویند شاید گونهای شما غلط مینویسند.

س: خود را معرفی نمیکسم دختری هستم حدود هجده سال دارم، تا حال خواستگاران زیاد داشته ام، تحصیل یافته و امتیازات بوده اند، اما قد و قواره و پول نداشته اند، دوستی مرا ملامت میکند و مورد شماتت قرار میدهد و میگوید: تو مقصری و گناه از توست که نباید چنین باشی به نظر شما گناه از کیسته از من، از خانواده ام که مراجعین بروند ده اند یا از محیط مکتب یا ...

ج: از هیچکدام، از خودی و شما و کت ها و فلم های تجارتی هندی.

لحن جان نایل از مزار شریف: س: چرا همه هنرمندان از رادیو و تلویزیون و مقامات بالای ان ناراضی نشان میدهند؟

ج: به خاطریکه در جیب خود چیزی ندارند، ازین سبب بهترین خانه همین است.

نقیسه از و صدیقی: س: آیا مریارو برستو از سیاحت برگشته اند؟

ج: مردم این سفر را فرار نامیده اند نه سیاحت.

مسعوده توخی: س: آیا بد بوقتن اشخامریه حیث نشان نخره شناخت است یا استعداد؟

ج: اگر هر دو باشند ازین چه بهتر اما اغلباً با استعداد و صدای خوب.

س: چرا هزارویک گپ نشر نمیشود؟

ج: هزارویک گپ برای نشر شدن آن وجود خواهد داشت جلیل اندرابی.

س: چرا شمس الدین سوزان تخلص می کند؟

ج: به خاطریکه تیل بسازد نمیشود.

فاطمه حنیف: س: چرا صاحب کار گور و درساوون چاپ نمیشود؟

ج: به خاطریکه هنوز صاحب راجند رکاردر او به چاپ نرسیده.

سیمیا سروری: س: آیا مویز طاهر شیباب تصادم نموده است؟

ج: از بایسکلش خبر داریم از موتزش نی.

س: اکبر نیکراد کجاست؟

ج: باگمان اغلب که به جمع تجاران بیوسته در کابل تشریف ندارند.

ساره ازلیسه حرمه جلالی پروان: س: چرا وحید صابری اهنگ های تازه ندارد و چرا در تلو - یزیون اعتکافیش کم نشر مینویسند.

ج: شاید مصروف عروسی ها باشند و مریود هم میگویند زنده که د بلارده هم به وارد.

تعمیر

کوکا

منم جي زه ((ن)) غوتی یم
 اود سیا د گنبدی کل د سیا د کلونو
 به گنبدی کی د لورونو تر خسته
 د بنا بخت بازار تود م
 د سیا (هو) د سیا د کلونو
 د گنبدی هیله به ما پوره کوزی
 زه ((ن)) غوتی یم اود (هر)
 د لورونی به شاهد م
 زه غوتی یم اود ((سیا))
 د کلونو گنبدی د جبر ولوتانده
 لبته

زه غوتی یم ما گم داوسنی
 سهار دوزمی به غنیز کی
 زه د سهارنی ور الکی به طلاهی
 شرکی نازیم اود سیا هغه
 غور ید لی کل یم چی د بنا بختو
 به اوبل کی توپل کوزم
 زه د ((ن)) غوتی یم خو
 ((پروه)) د لورونی شاهد م اود
 ((سیا)) هغه غور ید لی کل
 چی د ناز د سترگونی کوی ورتسا
 اوستلای شی

موتسه
 بلی غوتی! دغه زمزه به بختسه
 ز قوله خود زمان د تمیز فوز ونوته
 د پره لزه رسیده
 غوتی! هو غوتی به نخرولخی
 کلکیده له اوکبه وه!



به اوس بی بناد م ساتلی یم
 د پروه لورونه - منم چی زماور
 د دوزمی د بختی غنیز جیده مراد م
 م

منم چی زما به خنداد بوا د -
 حیل آتنی تود ید لای شی منم
 چی بنا بخت م اوبل خاوند م
 هیله نه هیوزی چی زه بی اوبل
 اود میانو زه به نخری کی تود
 وسات

نه! زه د دی نازین باغ به
 لعل کی چاوا جوم!
 اودغه د لعل توده هنگامه چا
 باد بناد بخت به برخه کریده
 پوهنیم ((پروه)) د پروه
 دینعی لوروسی

پروه - هغه پروه چی د لعل
 بناد ید کاروان ز غنیزه بی دی -
 لوری ته راپللی ده - او هغه
 پروه چی د سوغنده اهار مخی
 ته بی زما د لعل ورعی د نازیمه
 خاطر خهل د لاسونو او روشی به
 سرو لیبو سوللی دی اوزه بی
 د اوسنی هوس نیکی باغ ته
 سهارلی یم - هغه باغ ته چسپ
 بولگان خله قافله پکچی ار و لای
 نیسی

هغه باغ چی پهلان بی د -
 ((سیا)) د راتوبه خند روغنی چی
 لعیسی ز غولای شیر



شیر نعل محمد دین نواک

غوتی لانه وه غور ید لی م چی د
 سهارنیوز می د مجوا غستلو پسر
 شرب شو

وز می غوتی به نازان به غنیز کی
 لوبله او هغه به نخرولخی کلکیده لو
 به جبر وه - خو وروسته چور وسته
 د سید به سیه بلوکی سیا
 نغاری اود سهار لیری لمر د
 زور الکی دوزمی قار کی
 انتظار کی وه چی کله کله بی د -
 سید لوتی ریاری - غوتی بوا ر
 کیم به به به ده جان سره وای
 زه م چی د بنا بخت م
 د لورونی کی د لورونی شمدغه
 د ناز برخه د ((ن)) د پروه
 لورونه ده

به! د اود لورونه نه ده
 بلکه د پروه دودی خواله ده چی
 د شنه آسمان د شنه زه د نامرا -
 دی د خبیری هغه بی زورانی م
 د ((پروه)) د پروه لورونه
 زه پوهنیم چی د پروه لوروسی
 د زمان د اوستورا اوستود تود
 تیارود کوزو هغه راتیره کرم اود
 د لعل د سید به سیه بلوکی
 لختی سید لوتی تیاره ایس م
 پروه د پروه لورونی هغه چی
 دوزمی به نازمی کلکی او هغه
 چی د سهارنیوز لورونی الکی غار کی

سید رسول رسا :

دینتو داد بیاتو خُلانند خیره

ریدو یو پهلې ((ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچس
تر تقسیمید و پوري هلته پاتی شو .
سید رسول رسا به پښتو ژبه پور
ا تارلیکلی چی مخنی چاپ شوي
ا تار یی په لاندې ډول دي :
- د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمونو
مجموعه .

- نوي ترنگه . د نظمونو مجموعه .
- د قران بیغام . یواز د نظم
د مسد سر به ډول .

سید رسول رسا سر سیره پر پورتنیو
ا تارو مخنی ناولونه هم لیکلی دي .
رسا په انگلیسی ، اردو او فارسی
ژبو به پوهید ، اوبه روانی یی
په د غونډو خبري هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمس
وچس له ویش څخه وروسته په
افغانستان کور د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتی آتسه و .

د یوشمیر څوکړنی یی چی د فیو
ډالی ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول رانقلو :

خدای زما او ستا څو ډي .
موزنه د وار به بنده گان یو
ته به څه باندي مالک شوي
موزنه ولی فقیران ییو
ته د خدای د لوی حکمی میراث
خوړ شوي . موز شوو ز یی .
اوس مسجدی موستا به درد یی
چی بی وسه عاجزان ییو .

سید رسول رسا
دینتو داد بیاتو
ودی او پراختیا
نه څانگه یی پام
لساته

پوخت وچی په شعرونو یی پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون -
مجلی)) په پاڼوکی یی شعرونه
خپریدل . کله چی سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کی زده کړه کوله
د (اسلامیه کالج) د (خپبر مرگین)
په نامه مجلی د پښتو برخس د پسر
و تاکل شو . چی څه ناڅه شپږ کاله
یی د دغی مجلی د خپرو لومسو -
لیت په غاړه درلود .

سید رسول رسا په کالج کس
د زده کړی په بهیر کی د ((بزم
ادب پښتو)) ، ((بزم السنه شری -
قیه)) او د نونبار د ((ادبی جرگی))
د غړی منشی او رئیس په توگه
وظیفه تر سره کړی ده .

سید رسول رسا هم د زده کړی و
هم د سرکاری خدمت په وخت کس
د پښتو ادبیاتو و دی او پراختیا ته
مخانگړی پام ساته او د یی لاره کی
سترنه هیریدونکی کارونه کړی دي .
هغه د ((پښتون)) مجلی په کار و
بارکی د یوزیار گاللی او د دغی مجلسی
له لاری یی پښتو شعر او نظم ته
مخانگړی خدمتونه کړی دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲)
کلونو کی د پهلې د میاشتس
تبلیغاتی مجلی په اداره کی جس
(نن برون)) نومید . په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانگرس په وزارت کی د ((ال ان پی سا

د پښتو ادبیاتو پرهلسه ، آسمان
د پوستو یی لعل لوی او د پسر و
کاروانیا نولاری یی روښانه کړی -
دی . د دغو علانده ستورو و
څخه پوهم سید رسول رسا دی .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبی نومپالی لیکوال او خوز ژبی
شاعر د کوزی پښتو لخوا د پښور
د سپی د ((پد رشو)) په گلی کی
په سنه ۱۹۱۰ هیسوی کی وزیږید .
پلاری میا محمد سعید نومید .

خپلی لومړنی زده کړی یی د -
نونبار په اسلامي ((های سکول))
کی اولوړی زده کړی یی د پښور
ښار په ((اسلامیه کالج)) کس
تر سره کړی . په ۱۹۳۴ کال کی یی
د ازموینی له تیرو لو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کی شامل شو
اوبه ۱۹۳۸ کال کی یی لدغه
کالج څخه د فراغت سند تر لاسه کړ
او ورپسې د پوهنی په محکه کی د
ښوونکی په حیث وگمارل شو .

سره لدی چی سید رسول
(رسا)) خپلی لومړی زده کړی
د طبیعی علومو په څانگه کی سرته
رسولی وی خو له ادبیاتو سره
اوبه مخانگړی ډول له پښتو
ادبیاتو سره یی خاصه مینه او -
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچی و اوبه
ښوونکی کی به لومړ نیوزده کړ و -

مکتب کرم

کتابخانه کرم

نویسنده کامله حبیب

قصه از مرد

بی درنگ و دل انگیز هر آبشار
 و طلعت رو با آفتاب هر شب سها
 و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
 از جهان حقیقت میگریختم زیرا
 مونس همینگی من صورت انسانی
 ساز من بودند - بدن را با اندام
 دوست میداشتم او را می من
 فرشته می بود که بالهای
 عمادش بر من سایه می افکند
 و مرا چون جان گرامی میداشت که
 ایگانش چنین نمیبود، زیرا همین
 مصیبت های بی حد و حصر او
 بای آرزایم را در بند حلقه
 نامزدی دختری کشانید که
 همبازی دوران کودکی من بود
 من او هند بگر را خیلی دوست
 داشتم ولی وقتی چشم بجزیای
 های طبیعت آشنا شد دیگر
 کترین توجه می به او نداشتم
 زیرا زیزه آبشار که دیوانه وار سر
 به سنگ میکید کانی بود که
 سر مست گرداند و از دنیا هر آنچه
 موجود است آن است بیگانه ام
 سازد او دختری از دستشان
 بدو بود، از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده گی او اتفاق
 افتاده از زبان خودش بشنوم
 و دوباره بنویسم، شاید این نوشتن
 دوباره او را تسکین میکرد.
 گفت: اینبار قصه یک
 مرد گوش بدیده و بعد خاموش شد.
 سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
 که باید میگفت هراس داشت
 انگشتان بار یک و لافرش را لریزه
 خفیف وزود گذر فرآ گرفته خجله
 زده به نظر می رسیدد آنه های
 کوچک عرق بر پیشانی اش میداد
 و خنده نه بعد سکوت را شکسته
 و بدون هیچ مقدمه می گفت:
 یک وقتی منوشتم، داشتان
 منوشتم و شمر میسروم هر کسی
 نبود در وجودم بود به حکم یک
 احساس ناشناخته در وصف
 زبانی های طبیعت به پای
 هر گلی آب میداد، شامری
 بودم که گوش به زیزه های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا
 میداد، اگر می نوشید، یک وقتی
 مینوشید خیلی هم خوب مینوشید
 ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
 شد.

یکروزه دفتر مجله آمد
 مردی بود ضعیف و ناتوان،
 اسکلتی بود در لباس زنده هاله
 چون سایه بی سبک روی صدا
 آمد و رو بروم نشست چشمانش را
 سایه غم پوشانیده بود، از قصه
 های برام قصه کرد، من قصه
 او را که کسی برام گفته بود چندین
 سال قبل نوشته بودم، و اکنون
 به اصطلاح قهرمان داستان
 خودش آمده بود و تقاضا داشت

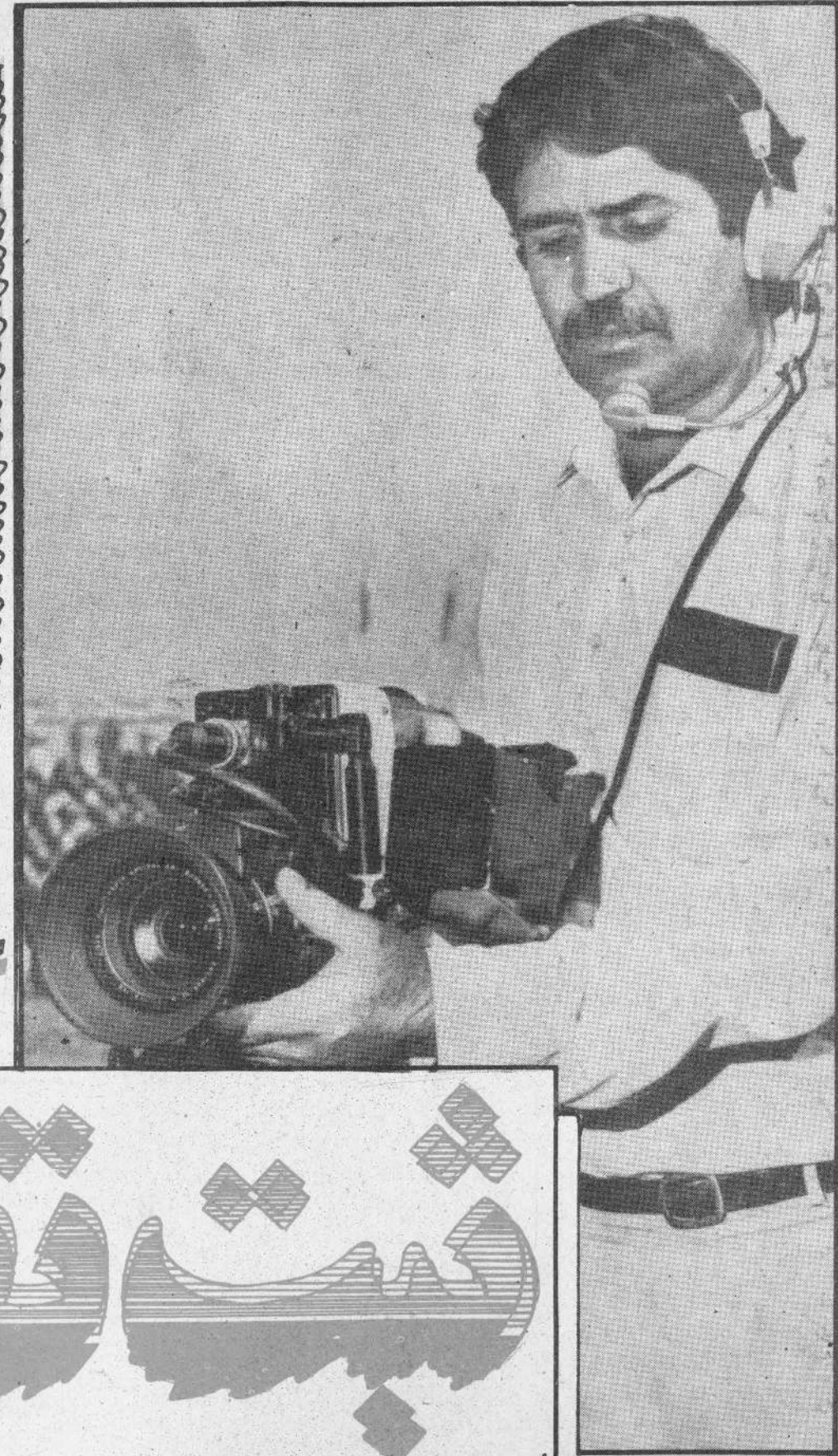
مانند یک درخت بی حاصل
 ریشه های تنش خشکیده پیوسته
 ضمن چنان بزرگ بود که در کشور
 تنگ سینه اش نمی گنجید
 روهای مذبذب او لحظه های
 رامی انباشته در چشمانش
 قصه یک راز خوابیده بود
 رازی از یک دره میسوزانست
 صدایش از درون یک چاه
 خشکیده و قحطی کشیده بیرون
 میزد ولی من میفهمدم می نوشتم
 شاید از غیبتش و وقت ترس

مستول و بار من بود، بدین مصداق
 سید دوستی من کفر گسرد
 ولی نمیدانستم که من کس
 کوچترین تاملی به این دوستی
 و وصلت ندادم. از آنجایی که
 احترام پدر را فریضه خود میدانم
 در صد امتراض بر نهادم. و -
 بالاخره با هم نامزد گردیدم. در روز
 نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
 نتوانستم کوچترین جاسوس را در
 قلبم به او اختصاص دهم. از
 دیدن قلبه من جزوه هشتم را
 کوچترین بهانه از او میگیرم.
 بالاخره با هم از روزی که
 من موجود مغرور خود را میفهمم
 بودم. یکسال افسوس میگویم -
 شد که احساس کردم که کسی
 زناشوهری برام طلبه آید -
 استه خانم سواد خواندن
 نداشت که چه حرف
 سخنگویی می گوی آنجا بود
 ولی در عوض قلبم را دستگیر
 عشق و محبت نسبت به من و خیلی
 میکوشید مرا خوشحال و شاد
 نگه دارد ولی من غرق در لجن
 زار غم و فغانه غم بودم
 آرزو داشتم خانم با سواد داشته
 باشم تا آنچه را که نزد من
 گیرای ادبی جلو میگرد بخواند
 و برانگشت هنر آفرین من
 گوید. این همه خود پند می
 موجود تخیلی بار آورده بسود
 پیوسته در حال تخیلات که هیچ
 رابطه و پیوندی با حقیقت
 زنده گی نداشت به سر میبرد
 خلاصه در جهان دیگری زیست
 میکردم. خانم به همین گو -
 چکترین علاقه بی نشان نهادن
 عشق و ولایه او نقطه در وجود
 من خلاصه میدهد.
 کم کم احساس کردم که تحصیل
 وجود او برام رنج آوراست با خود
 میگفتم: خفت است نه پیوسته بی
 چون من بازن بسودنی زنده گی
 کند آرزو داشتم نزدیکی داشته
 باشم در حالیکه او قادر بسود
 فرزندی بدینا آورد.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
 او یک سرو کم. آنشب نمیدانستم
 اودرچی رویای خوش از آینده.
 اشن فرورفته بود که باخوشی
 عقیده ام را اظهار کردم.
 نخست خیال کرد شوخی میکنم
 ولی همینکه دانست در تصمیم
 خود استوار به شدت گرفت
 خود را به ما هم اقلند قسم یاد کرد
 که خواندن و نوشتن را بیاموزد
 ولی من فرهاد زدم. من فرزند
 منخواهم و تو نمیتوانی برایم
 فرزندی بدینیا بیآوری. بایک عالم
 پاس و اندوه گفت. از کجا
 میدانی که نصر از تو نباشد؟
 او به تلخی میگوید ولی گریه
 اودر شوره زار قلبم کوچکی من
 تاثیر نداشت. و من که از عهد
 پرداخت مهره اشن به سهولت
 میتوانستم بدرشم، به اشک
 هایش به التماس هایش، بی
 فغان و سوگند هایش هیچکدام -
 شان لغتا نکردم، تا صبح دیده
 برهم نهادم و همینکه خورشید
 بایرتو زهینش از افق مشرق سر بر
 کرد از ستر برخاستم و بیدار
 را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
 نمودم. او کجا میتواندست با رای
 من روی مخالف نشان دهد
 پس از کسی گفت و شنود راضی
 شد. مراسم طلاق خیلی ساده
 صورت گرفت زیرا اکنون خانم
 کسی نداشت بدیش چندی پیش
 فوت کرده بود. یک تازمه ان
 بدین و وثوقش بود. با اخذ مبلغی
 به عنوان مهریه در حالیکه
 چشمانش از فرط گریه وین کرده بود
 محض راترک گفت. از آن به بعد
 من بودم و چهار دیوار اتاق
 و یکشت تصورات واهی. اشک
 خانه ورق هارا بهم سهاه
 میکردند.
 دو سال گذشت و من همان
 بودم که بودم. زنده گی را زرد -
 چه غمخیز نگاه میکردم و از زنده گی
 واقعی و تلخی های آن گریزان
 بودم. تا آنکه یک شب همه چیز

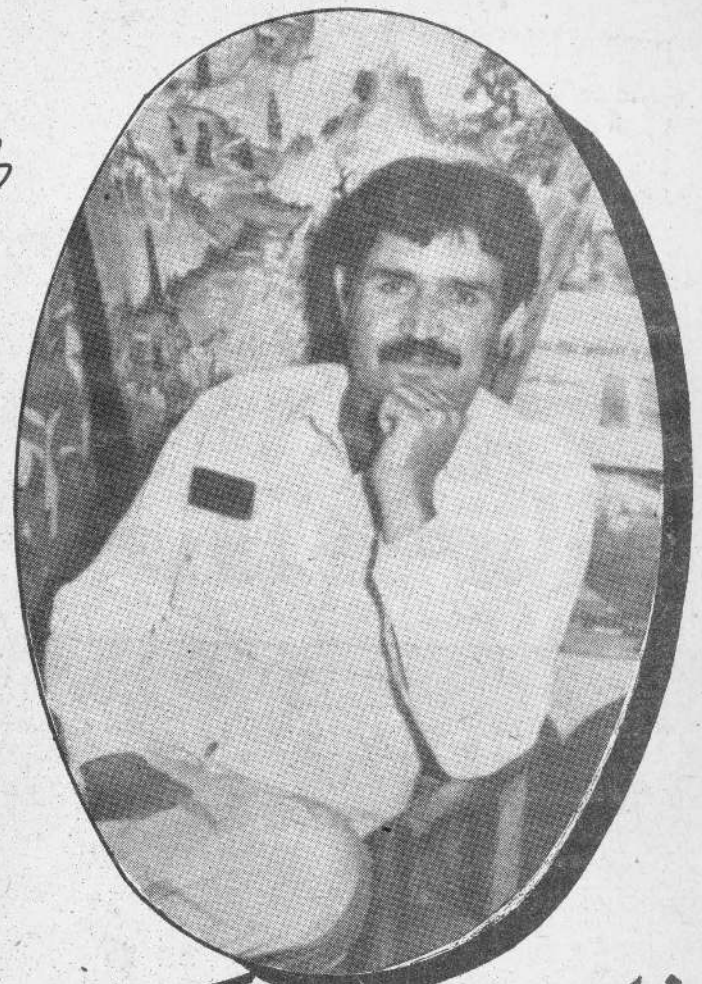
عوض شد.
 یک شب زیبا و خیال انگیز
 بهار بود. بزه های ابر درهفته
 آسمان مستانه سرد روی هم می
 نهادند و می فریدند. انعکاس
 نور چراغ های خیابان در آبهای
 ایستاده بی روی جاده منظره
 دلپذیری ایجاد کرده بود. در
 یکی از ایستگاه های شهر منتظر
 موتربودم تا به خانه بروم و از این
 منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
 مردی آمده به شوم نزد یک
 شد روشن چراغ تپسی از صورتش
 را روشن کرد لنگی کهنه
 به سر و کلاهش ریخته. می به پاداش
 از سرا پایش کتابت می باریه
 وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
 زده گفت: آنا ساعت چند
 است؟ به ساعت نگر بستم بازه
 شب بود باخوشی گفت: یازده
 بجه. فکر کردم همین که جوابش
 را بد هم از کسارم رد خواهد
 شد ولی اودر حالیکه پس کرد نفس
 راس خاریدن و باره سوال کرد:
 منتظر موتراستید؟
 گفتم بلی!
 شما هم انتظار موترا دارید؟
 در حالیکه به اطرائش نظر
 می انداخت خنده می نموده
 گفت: من منتظر مشتری استم.
 بعد سبک هایش نگرستم فریفته
 چیزی نبود که منتظر مشتری
 باشد، خیال کردم شوخی میکند
 بی میل نبودم تا رسیدن موترا
 خودم رابا او سرگرم کنم. قطری
 سگرتم را از جیب بیرون کرده بگر -
 تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
 برداشتم با لایتم سگرتش را.
 آتش زدم
 طرز سگرت دود کرد نشد انستم
 که سگرت نیست زیرا نهی از
 سگرت را در دهش فرو برد نظری
 به سراپایش انداخته گفتم:
 گفتی که منتظر مشتری استی؟
 خنده معنی داری نموده گفت:
 بلی منتظر مشتری استم ولی این
 روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
 ولای کوچه ها مردم را فراری -
 ساخته است.
 یقین داشتم دیوانه نیست
 ولی از حرف های بی سروپایی
 هم چیزی دستگیر نمیشد.
 خودم رابه صحبتش علاقه مند
 نشان داده پرسیدم: خوب
 بالاخره نگرانی چه میفروشی؟
 چشمانش رابه گوشه بی از خیابان
 دوخت و بدون آن که در چشمان
 نگاه کند بالحن زنده می گفت:
 بستر نم و آفون گیر، این توانستی
 که مرا نیشناسی تلم جوانهای
 شهر با من محرومت دارند.
 لحظه بی با خود اندیشیدم
 میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
 دیدم من هم جوانم. آتش شعوت
 یک باره در وجودم مشتعل گردید
 قلبم شروع به تپیدن کرد کوی
 آن مرد افکار درونم رابه خوبی
 درک کرده بود. در حالیکه
 سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
 او واسطه بود و من هم جوان مجرد
 تنم داغ شده بود و آرزوی لعین
 که چند دقیقه بعد در اختیارم
 قرار میگرفت سر از پانی شناختم
 مبدل به یک پارچه شور و هو
 شده بودم. هوس کشنده و لسی
 دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
 زن نبودم. تلم سرگرم من همان
 پارچه های نغز و نبتیک ادبی
 بودند که بر تار و پود وجودم
 حکم سروا می داشتند.
 مرد از پیش من از نیالشی
 از چند کوچه که ملوا کتابت
 و گل ولای بود گذشتم هاقبت
 در آنهای یک کوچه تاریک که
 بوی زنده بی فضایی آنرا نباشد
 بود مقابل دری ایستاد نگاهی
 به اطرائش نموده پس از آنکه
 مطمئن شد کسی مراقبش نیست
 با پشت دست به علامه رمز چند
 ضربه خفیف به درواخت، صدای
 یایی از پشت در به گوش رسید
 و لحظه بی بعد در با صد ای

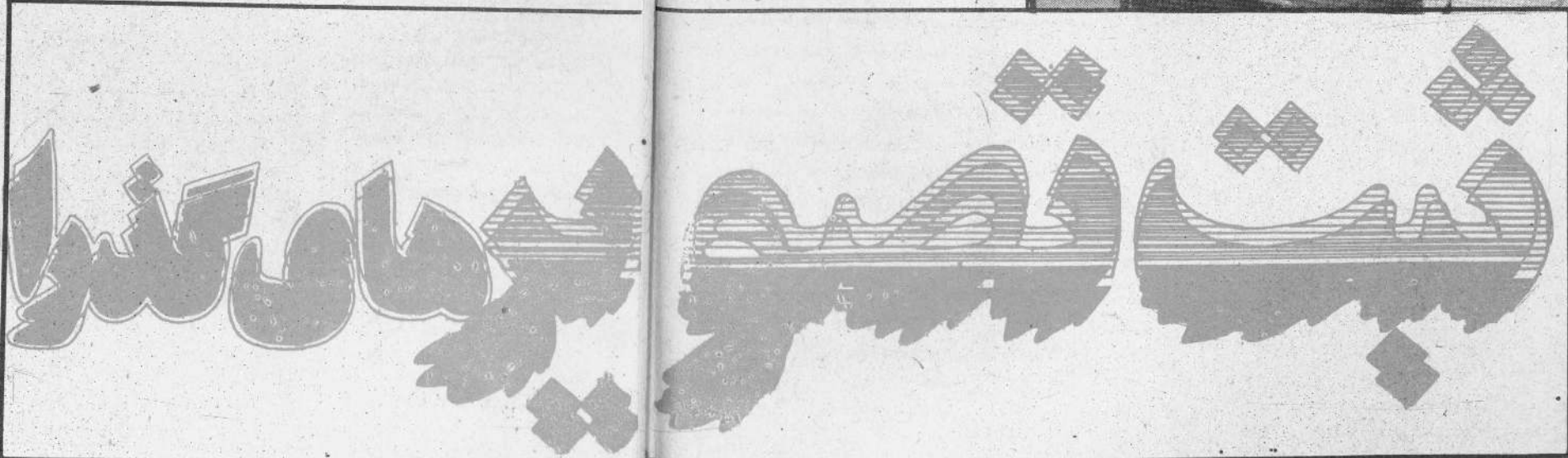


و اینبار برای صحبت هنرمند و
 با فلیمبرد آری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلیمبرد آری
 بوده است .
 بلی اینبار سخن بر سر فلیمبرد آری -
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص در بین
 اواخر همه گرفته است .
 بانام فاروق زرننگ همه گان آشنا
 استند، بانام فلیمبرد آری که در
 قسمت دایرکت و فلیمبرد آری آهنگ
 ((اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی است)) بر سر پانها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده است
 و بگویی گل کرد و میگردد .
 با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از پشت میز
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنمایم کرده و بعد
 در صوم نشست .

مصاحبه از فریبا سرلوی



مصاحبه‌پی با فاروق زرننگ کمره‌مین تلویزیون



ظا هر خیلی آرام وی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروآن در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم
 * شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به کجا
 جدید کار رایجاده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داد
 اند ؟
 در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگرست گفت :
 خیر (من در جلوی کار کرده
 چیز چیزی از دایرکتوران هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر میباشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا حرفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم .
 * آیا میتوان کار شمارا یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد ؟
 - اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفتم که بلی من با پیشکار و گویان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام میروم و بیشتر
 میگویم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفتم نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلیمبرد آری در ساحه هنر
 جز کارهایم است .
 * برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذرا حادثه
 ها چه گونه است ؟
 حرم را قطع نموده گفتم :
 - برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عاد است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک داکتر مقایسه
 کرد .
 داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میرسد اما در وقت
 عملیات با اجراءات تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همبگونه در هر لحظه و زمانش
 انجام داده ام .
 * هنوز چه تصویرهای ثبت
 نمانده بی در ذهن تان دارند ؟
 شاید وقت نماند یا شاید هم
 امکانات ؟
 - در ذهنم تصاویریست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود .
 * گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویری
 برای تلویزیون تهیه نمود
 و هدیه کنید ؟
 - در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی را پیدا کنم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلیمبرد آری
 مینماید همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون .
 * سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چه گونه بوده وجه
 در سهای بی شما داشته اند ؟
 - سفرهای بی به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در همین حال
 توانسته ام تصاویر خوب به کشور
 خود بیاورم .
 و سفرهای بی در ولایات کشور
 داشته ام تا حدی ممکن کوشیده ام
 تا تصاویر خوب بیاورم و به کشور
 همراه داشته باشم .
 * مثلاً بی کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه بی کار
 شان .
 - سفرهای بی در نمارک ،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده
 زمانیکه در فرانسه بودم در کان
 عکاسی کار مینمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیاورم .
 * پس کار عکاسی با فلیمبرد آری
 نزد یکهای بی با هم دارند ؟
 - به نظر من منشا و اساساً هر
 برد آری را عکاسی تشکیل میدهند
 یک عکاس میتواند فلیمبرد آری خوب
 شود به شرط آن که تخصصی
 تکنیک های عکاسی را بداند .
 * در حدود چند بار چقدر
 آهنگ را فلیمبرد آری نموده اید ؟
 - در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را .
 * چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید ؟
 - دو مدال از طرف بی ، دو
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج . د . بی ، و همچنین با تمهید
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که
 بی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام .

نوشته: دکتر امین زمان



نتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای
اجتماعی، نوزولوژیک و روانسی
میتوانند هنجار شوند.
الکول سبب چسبیدن پیرگونیهایی
در ریه ویت میگردد؟
الکول سبب تغییرات و رسی
نظمی های مختلف میتابولیک
در اوزان نیز انسان میگردد. -
بالای میتابولیزم ویتامین های
گروه B مخصوصاً ویتامین B₁
تا تیرکود و در نتیجه زیان های
متنوع و مختلف در سیستم عصبی
مرکزی، سیستم عصبی محیطی و
سیستم عصبی اتونوم از آن بسبب
وجود می آید. تا تیرات سوز
آن بالای جهاز هضمی به شکل
التهابها، معده، سرطان هلو
تغییرات در جذب مواد غذایی
ظاهر میگردد، سخت شدن و رسی
سینه، حاد تا ناگوارد پیر-
یست که در رفیعی زیاد اشخاص
صیبه به صورت مداوم از الکول -
استفاده میکنند به وجود آمده
میتواند. الکول سبب یک سلسله
تغییر غیرقابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید
به صورت مرتب از اندازه های
زیاد تر آن استفاده کنند که به
این ترتیب آهسته آهسته و -
بسته می به الکول به وجود
می آید.
در ایجاد وابسته می به الکول
محیط زیست شخص، مسائل
تربیتی، اعتنات، عقاید مذهبی
خستگیهای بیش از حد جسمی
و روانی، موجودیت ناراضی ها و
صدمات روحی شدید و یا خفیف و
مداوم نیز اهمیت دارد. البته
عوامل نوری نیز در ایجاد وابسته
گی به الکول رول دارند مانند:
وفرت الکول در محیط و دسترس
سهل به آن، استفاده از الکول
به قسم تجزیه بی به وسیله
نوجوانیک یکی از اعضای خانواده
او معتاد به الکول شده اند و او
گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن
آزادی خود و تیریه الکول مینویسد
طوری که ملاحظه میشود عوامل
سببی وابسته می به الکول -
ناگون و فراوان است که معمولاً

از الکول به وجود می آید.
وابسته می به الکول چسبندگی
به وجود می آید؟
طوری که گفته شد از اثر استفاده
از الکول در پیرگونیهایی منحصراً
جسمی و روانی ایجاد میگردد که
آهسته آهسته این در پیرگونیهایی
شکل ثابت را به خود میگیرد.
الکول در مرحله اول به اندازه
کم، تا تیرات آرامش بخش
تسکین کننده، نشاط آور و تسریع
کننده فعالیت های روانی را دارد
به همین علت کسانی به این گونه
تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و
به آن مراجعه میکنند که با محیط
زیست خود تطابق خوب ندارند
و یا بی نظمی های روانی از نوع
Neurosis و یا تشوشات
شخصیت داشته باشند. این گونه
اشخاص در مراحل اول با استفاده
کلاه و ناگاه از الکول بروی های
روانی خود را ظاهر احوال میکنند
ولی سرانجام به مرحله بی
نیرسندگی که از اثر در پیرگونیهایی
ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی، الکولیزم،
نیابت از استعمال انراطسی
مشروبات الکول است که
سبب تشوشات در نوزم های
معیاری سلوک و روش شخص در
محیط زیست، خانواده، جامعه
و هر چه کار شده و همراهی نهایی
برای صحت خود شخص الکولیزم
و آسیب و آرامش سایر اهالی می
باشد.
از نظر طبی، وابسته می به
الکول، یک حالت بیماری و غیر
نورمال است که شخص از اثر
استعمال زیاد و مداوم الکول -
سرانجام به مرحله بی میرسد که
خود را ناگزیر به استفاده از آن
میداند و این ناگزیری به علت
احساس نشاء و یا خمار و هم برای
جلوگیری و کاستن اضطراب روانی
و یا تکالیف طاقتفرمای جمعیت
که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شواین وورید هائیز میگردند .
 واقعات التهاب و سرطان غد و یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها بیشتر تعاد ف میگردند .
 - نشاء یا مستی الکولیکست چیست؟ نشاء یک حالت روانی غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال شدن تدریجی نشاء در مغز و از بین رفتن تاثيرات کنترل کننده آن بالاي سایر نواحی در مغز به وجود می آید و تاثيرات (Toxic) توکسیک و مسموم کننده الکول بالاي حشرات در مافست . در شروع این حالت تسمی یا نشاء شخص یک احساس سر لذت بخش گرمی در بدن کرده و عضلات به استراحت (Relax) مروض شده و یک حالت آرامش جسمی و روانی به وجود می آید .
 حالت مزاجی شخص یک نوسان به جهت مثبت داشته ، احساس رضایت از خود و اطرافیان زیاد شده و یک حالت اطمینان و اعتماد به خود به صورت گداز و تغییر طبیعی به وجود می آید ، شخصی واقع بین را از دست داده ، امکانات خود را پیش از حد ارزیابی کرده و خود ستایی میکند ، نیروی خود گاهی Autocritic و نزدش تنقیس مییابد ، اعمال و سلوک خود و دیگران را نمیتواند واقع بینانه و درست ارزیابی کند . در صورت پیشرفت حالت نشاء ، اینسا ط مزاجی شخص به بیگانه حالت حساسیت تبدیل شد مقابل هر موضوعی واکنش میدهد ، به آسانی از رده شده و یک حالت متاثری علقه راه خود میگردند ، تعصب وی شدت یافته و امکان ندارد بعضی اعمال و حرکات Empulsiv به وجود بیاید ، شخص درین مرحله به آسانی به اعمال و حرکات Agressive و تعرضی نسبت به اطرافیان و یا نسبت به خود ممکن است دست بزند و حوادثی را که از نظر قوانین و مقررات اجتماعی و طب عدلی ، آذاری - اهمیت ویژه است به وجود بیارود

درین مرحله (Coordinat) انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از بین میروند و شخصی نمیتواند توازن خود را حفظ کند ، ادای کلمات نیز واضح نمیشاند که این عدم توازن و مشکلات در تکلم از نتیجه تاثيرات مسموم کننده الکول بالاي در مغز کوچک یا Cerebellum به وجود می آید .
 در پایان حالت نشاء ، غالباً کسالت و خسته گی و کوفته گی و در عضلات سردردی ، تلخی و بد مزه بودن در دهان ، تشنه گی و وفورط حساسیت به وجود آمده و یک حالت سقوط مزاجی به شخص دست میدهد که این همه از اثر تاثير مسموم کننده الکول بالاي انساج عظمی ، معده ، جگر و سر انجام در مغز به وجود می آید .
 گاهی تسم حاد الکول نیز به وجود آمده میتواند که درین صورت حالت شعوری روشن از بین رفته و شعور به مگر است و خفایت میگردید و ممکن است تا سرحد کوما نیز برسد ، درین حالت گاهی تشنجات مشابه به مرگ نیز به وجود آمد میتواند و حتی ممکن است تفرط و تبسول غیر ارادی نیز صورت گیرد .
 الکولیزم مزمن چیست؟
 الکولیزم مزمن یا وابسته گی به الکول طوری که در آغاز نوشته نیز گفته شد ، عبارت از بیگانه میلان بیماری و غیر قابل جلوگیری به نوشیدن الکول است و نشان دهنده وابسته گی جسمی و روانی شخص به آن میباشد ، در اثر آن شخص به صورت متناوب (Periodic) و دایم مجبور است الکول بنوشد و در نتیجه آن تدریجاً بی نظمی های جسمی و روانی در او پیدا میشود و شخص به تغییرات غیر طبیعی در شخصیت و روان خود دچار میگردد .
 الکولیزم مزمن به صورت تدریجی و خفنی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این حادثه گردد ، پیش از آن استفاده از الکول ، تصادفی بوده و گناه گاه صورت میگیرد که تدریجاً مقادیر استفاده از آن بلند رفته و به صورت منظم و مرتب تبدیل میگردد ، با پیشرفت این حالت به تدریج تغییرات در روان و شخصیت شخص تا سرحد تبسول الکولیک شخصیت به وجود می آید .
 الکولیزم مزمن را در سه مرحله ، جداگانه میتوان در نظر گرفت ؛
 ۱- در صورتیکه نشاء خفنی شدید هم باشد .
 ۲- کاهش و یا از بین رفتن نیروی بازدارنده ، استفاده از - اندازه زیاد الکول .
 ۳- برخی از حوادث و واقعات پیش از استفاده از الکول ، فراموش میگردند ، نشان دهنده اختلال در حافظه است .
 ۴- ضرورت به استفاده از اندازه زیاد الکول به خاطر بیگانه گی در دست آوردن نشاء آشکارا که این حالت نشان دهنده ایجاد حالت تحمل (Tolerance) مقابل الکول است .
 مرحله اول الکولیزم مزمن ممکن است ۲-۳ سال دوام کند ، شخص وابسته به الکول آهسته آهسته به مرحله دوم الکولیزم میرسد که درین مرحله از علائم مهم و دایمی آن به وجود آمدن علائم قطع دایمی و صفا بند (Abst in a nce) است .
 این علائم طوریست که روزیکه شخص الکول بنوشید ، مانند تشنگی ناگوار جسمی و روانی در جگر میگردند ، از تبیل سرخ روی برخیون رنگ های خون در روی برخیون شرابین صلبه در چشم برش قلب ، فشارخون پایین ، احساس ناگوار و دردناک درنا - حبه قلب ، سرخ روی سردردی بروی زیاد ، جلد شدن جلد ، انگشتان رفته دست ها ، درد های عضلات و مفاصل ، تشنجات هضمی ، بی اشتها ، تشنه گی ، اختلالات خواب -

و غیره ، بعد از یک مدتی بسه اجزای فوق بی نظمی های روانی نیز افزود میگردد که به شکل تغییرات مزاجی انحرافاتی ، اضطراب ، ترس وید هانسی ها مییابد ، علائم قطع دایمی کم کم شدید تر میگردد و در نتیجه شخص معتاد مجبور است جهت جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار فوق بازم به نوشیدن مقدار بسیار زیاد تر الکول پناه ببرد ، این مرحله ممکن است از ۲-۵ سال دوام کند .
 در مرحله سوم الکولیزم مزمن تحمل شخص مقابل الکول دوباره کاهش مییابد ، شخص با اندازه کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و مستی دست مییابد ، درین مرحله شخص به صورت منظم از الکول استفاده کرده که به صورت عادی و بدون زحمت و به شکل آب الکول مینوشد ، این حالت نوشیدن به صورت مسلسل و تا یک هفته دوام کرده و شخص تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار دارد ، درین مرحله وضع جسمی شخص نیز وخیم تر میگردد ، کسالت شخص خیلی زیاد بوده ، عرق زیاد ، فشاربازین ، تشنجات نظم قلبی ، تفسر سریع ولسی سطحی ، بی اشتها ، استفراغ و لاخوری به وجود می آید ، درین مرحله از اثر استحال و تخریب در مغز کوچک (Cerebellum) علائمی به شکل سرخ روی ، بس موازنه گی در حرکات ، مشکلات در تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات نیز به وجود می آید .
 با پیشرفت این مرحله تحمل شخص مقابل الکول بازم کاهش یافته و با مقدار یکم الکول نشاء - میگردد ، ممکن است حملات تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy) نیز درین مرحله به وجود بیاید ، تغییرات در وضع روانی و از جمله حافظه شخص عمیق تر شده ، حالات تعرضی (Agressive) ممکن است به مشاهده برسد ، شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً به تغییرات منفی مروض میگردد ، اختلالات عمیق روانی که از



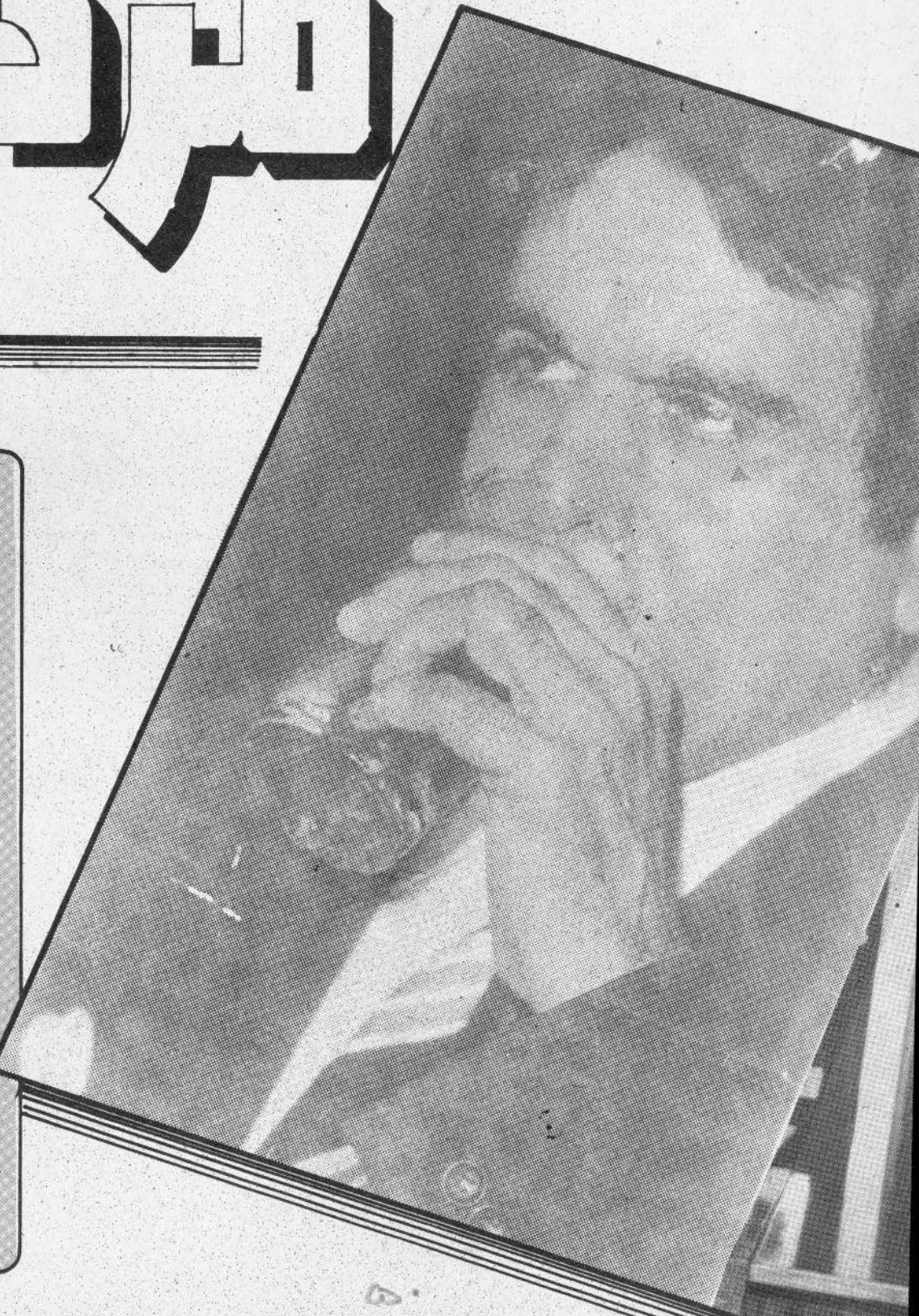
دلپ کمار مردی از غربت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلپ کمار میگوید :
هنر همیشه هاموجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف واجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنر پیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

دلپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشته و صاحب شهرت و ثروت
در خور توجه نیز هستید ، آیا بازم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً مهتاب رابه
دور خود میچکاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسوسه
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
روپایی شود و برای کسب شهرت
به سوی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تعادل روحی خود را از دست



آنانی که مرا میخواهند این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایبه ادراک واپس
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شرفانسه
این چشم داشت های بی رها
و هنر دوستانه ، شان را نباشد
با خنده و فریب ، تقلب و پسا
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤلیت ها را احساس
می کنم .
اندکان می کم یک موجود عاجز
و ناتوان است ، این مردند که
مراهایه ناز ساخته و جای برایم
در طایفه شما قابل شده اند
و مراد رسکوی بر طنطنه هنر شما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتا در -

که پاک داشته هاسانانات داشته
علا در سیمای هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از قلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدیده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تخیل
و هنر سیمای هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرگونی سیمای سینمای هند
باورود من ، در سینما ، حریف
میزنید در حالیکه با ايقان اعتراف میکنم
تا حال نمیدانم چی کارنامه یسی
رابه سینما انجلم داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تخیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید



دلیپ کمار: سردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر وان دیگر رابه سمت پدر میزد بود . از یکی جدا نمیشود باید احساسات و هیجانان یک عاشق واقعی را حالی کند ، در حالیکه عاشقش هم نیست آن یکی بهمار میشود ، با بسند التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد .

آن دیگر میمیرد ، بازم از مثل میخواهند ، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارز دهد ، از خود نشان دهد ، حالا خود تصور کنید ، آوردن و حالی کردن و تجارز دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تخصصی هم نباشد ، کار سهل است ؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه ، یا بیماری مادر ، یا مرگ پدر ، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد ، ولسی حکم تشیل و بر سنهپ تشیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند ، اما با هر نوع تلقین روانی ، روان چون ضمیر واقعه یا امر را نمیدهد ، بناً در همین جاست که کار تشیل مشکل میشود ، یعنی هنرمند بهمن (پندیرفتن) و (نه پندیرفتن) درگیر میشود .

مثلاً بسیاری از اوقات ، وقتی میدیدم در فیلم مادری میمیرد ، یا خود میگویم : این هنریشه چی گونه یک زن غیر را ، در قلم مقایسه با مادرش قرار میدهد ، آیا او سه

مادرش فکر نمیکنه ؟ وقتی به چهره مادر فلی خود نگاه میکنم آیا میتواند ذهن خود را مهار نماید تا مثل کارش نشود ؟ ولسی برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فربهی متصل میشود آیا در یک ستیز درونی قرار نمیگیرد ؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برام بود .

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان ، درست است و کدام آن نادرست . فقط با اندیشه های که میخواستم سمت پاپو کتم ویا پیروی از اصول ((پراگما - تین)) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم ، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند ؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد .

مخصوصاً بهترین (لورنس - الیویه و سپنتراس) فکر میکردم . وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفای کبیر درگیر شدم ، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فربهی نشوند و - شماری فقط پول به دست می آور -

دندود یگر به هیچ اسم و رسم پیایند نبودند ، شماری کاروباره اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجلم از احساس و بازتاب احساس ، از کشش و واکنش از وقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمامه بی به مشام نمی رسید .

ولس من فکر میکردم : وقتی یک دهقان دهاتی را ، محیط کار و وزنده گیش را ، شرایط وزنده گش

از غزنه

از خرمن بزرگ هنراسته من تا جایی به فلمهای تجارتی ، اعتراضی ندانم که برای مردم اعتماد قایم نکنند فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید ، باک تا هنری

و طرز مصفیت او را ، نحوه برخورد و کردار او را ، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نباید ام و از لحاظ سوسپوزی ، او را نمیشناسم ، چگونه ممکن است او را نمایش بدهم . اینجامطالعه - سوسپوزی ، مطالعه محیط زنده گی ، مطالعه مردم شناسی ، مطالعه اتوگرافو مطالعه عنعنات و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شعرم .

روزی با خود گفته بودم : حالا به دیگران میگویم بی خبری ، گناه است و درسی خبری کاری را انجلم دادن گناه بزرگتر .

ماهه تا حدودی بی خبر استم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظه کامل باشد ، ولسی در کاری که دست میزنم ، به شغلی که متصل میموم ، با بسند کم از کم ، خود را آگاه بسازم . به گونه مثال : در صحنه های ، یک هنر پهنه نقش یک انقلابی را در زمان انگلوس ها بازی میکند ، این هنر مند باید عصر انگلوس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعماری ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدم ، همه دروغ است .

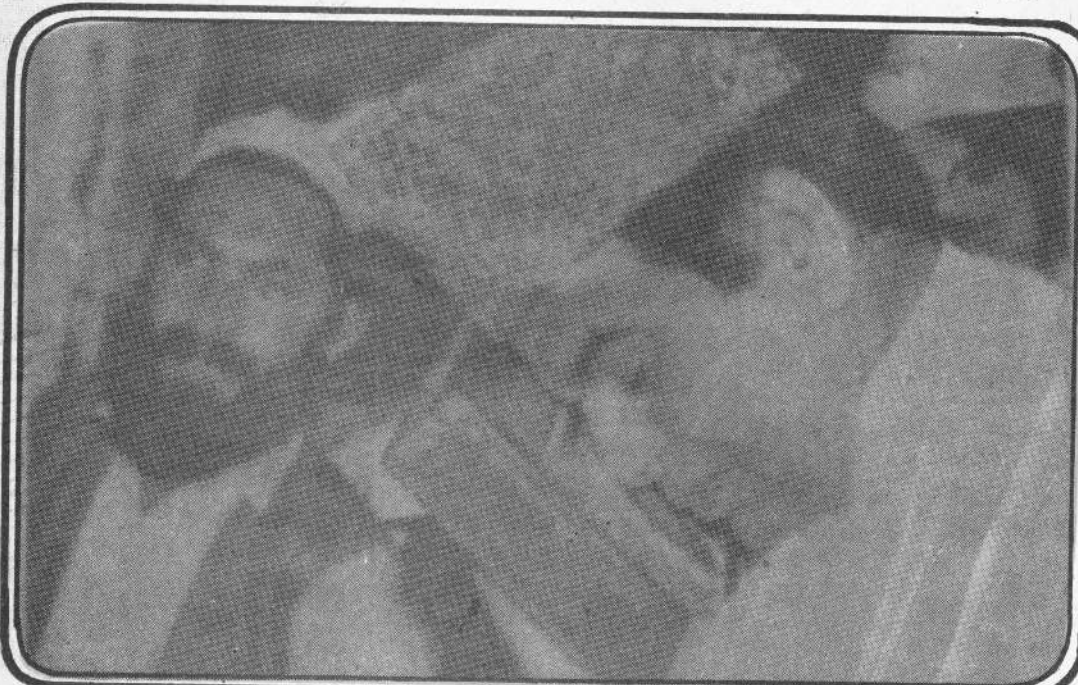
من عقیده دارم باید همه چیز را آموخته

لا شما به حیت یک هنرمند بسی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید ؟ آیا فلمهای امروز ، فلمهای هنرمند ؟ - هر یک دیده بی که به روی پرده سینما هستی پیدا میکند ، خوشه بی

آگاهی ، دانش ، علمیت و درک - لطیف و احساس ظریف به کار است ، باید از این پدیده هاء هنرمند ، کارگردان ، گروه مین ، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند . لا شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید ، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما چشمان شما و موهای سر شما ، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند آیا به نظر شما همین یک راز است و یاد دیگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند ؟

هیچتر نیست و حتی فکر میکردم که میمیرد . . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیچتر در گینودن با جنبه او هم و سوا سها که هارنان ، آن را (خرافات) میگویند ، امر کلسا بعید بود ، ولسی او در گینودن ، تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت .

من از اوتصمیمت نمیکم و شما نمیتوانم این خرافات بپندارم ی او را توجه کم ، ولسی از روزیکه خود را شناخته ام ، تا همین لحظه با همین تلقی و پندیرش زنده گسی کرده ام و معتقدم که آن چه بجز



از ماست ، در واقع زنده گی روحی خود ماست ، ما ستم که احساس میکنم و نقش روح خود ما ستم که در اشیا و ماحول ما بازتاب داده میشود ، وقتی انسان مناظری را که دیده است ، یا ظرافتی که توانسته درک نماید ، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد . من با این نورمول ، این حقیقت را در یافته ام که موهای سر و گوش چشمان من ، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایم بقیه در صفحه ۸۶

- موهای سر به نظریا و خودم ، در مصمم جلوه دادن من در صحنه های فلم ، نقش خلی استوار دارند ، هر وقتی در برش آن اقدام میکنم ، بسا بزرگترین کشمکش ذهنی در گبیر میشم ، شاید این موضوع روانسی باشد ، ببینید رهبر نازی های آلمان (هیچتر) در هر جا ، در هر وقت سال ، خواه گرما ، خواه سرما روی دست خود ، بالا پوش حاصل نمیکرد ، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد ، دیگر

دوستی کیسه جیبی

نوشته: صلاح

دختران کیسه بر از خود دفاع میکنند!

سرگد شتاند م .
 - چرا اقدام به کیسه بری کردی؟
 ((د ر مکتب صنف دوم بودم و سه تشویق يك صنفی ام بنام شیلا شروع به کیسه بری کردیم چون خوردن بودیم بنده نمیگردد . تنها اگر به جنگ مقامات می رفتیم لمت مامیکردند ، و تا حال این مسلك راد دست دارم و ادامه اش میدهم))
 - زیاد ترین بولیراک تا بحال دزدیده اند چه مقدار بوده است؟
 ((شصت و پنج هزار افغانی))
 روم رابه طرف ناد و گردانده بری میکنی ؟
 - باشرم میگوید: زمانی که هشت سال داشتیم .
 - شوهرت میداند ؟
 ((بلی میداند))
 - زیاد ترین بولی راکه به سرقت برده ای چند است ؟
 ((شصت هزار افغانی))
 - بعد آ سوال را متوجه هر دو ی شان ساخته میروم :
 شما چگونه جیبهای بولدار و بی بول را تشخیص میدید ؟
 - ناد و میخندند و روکی میگوید :
 ((فکرت نبود که بیشتر گفتم از هشت سالگی تا حال این کسب را دارم .))

بقیه در ص ۱۰۱

شوهرش سیلانی است او هم بنده است وناد و خانم هم برای بار سوم همراه با روکی بنده شده اند .
 وقتی در برابر بالایی جوکس آمریت محبس میشینند روکی با خنده های بی ادبانه می خواهد خود را تیرته کند وناد و با اختیار سکوت ، ترجیح میدهم طرف صحبت وکن را اول انتخاب کنم واز او میروم .
 - میخوام اول از زنده می ات قصه کنی .
 ((بتو چی)) ؟
 - من زور نالیست استم .
 ((به مه چی))
 - چرا بنده شدی ؟
 ((دزدی کردم))
 - چگونه گیرت کردند ؟
 - بایی حوصله می میگوید : «مثل دفعه قبلی گیم کردند» .
 - چند بار بنده شدی ؟
 ((دفعه بیشتر وقتیکه چهار هزار افغانی را از جیب يك زن - بالا رفتهم ، نگران سرویس متوجه شد نزد یک آمد و گفت نیم بول رابه من بده در غیر آن به گیرت میدهم . منکه بول را به داخل موزه ام - جابه جا کرده بودم برایش ندادم نگران سرویس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سرحدم بسته حبس کنشید و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند ، هر دو ی شان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال مرد دارند ، دوست دارند زیاد بکنند و زیاد هم هوش بکنند و در صهای شان اصلا تاثر نکرده اند انی را نمی یابم ، هر دویشان در محبس زنانه توقیف استند .
 یکی روکی است که زیاد زورک بی هراس ، بیرونی حیاست . در قیافه اش از شرم چیزی نمیایی از جویدن ساجش با صدای بلند ای احساس راحتی میکند ، کسی از مقبولی خود مضروب و از همها رت خود در کیسه بری بخود میباند . برای بار سوم به جرم حبس زنی و گیسو بری بنده شده . مجرد است از فامیل بی مسؤولیت در برابر فرزندان ، سر بلند کرده ، چشم به دستش افته که به گونه برجسته يك قلب تیر خورده و نام ناد و خانم لکوی شده ، در میباید که باد و ست در برین وهم مسلکش زیاد صمیمی است .
 نام دوستش ناد و است ، نام اصلی اش ناد به ، و او را خواهر خوانده اش روکی از ناد ناد و خطاب میکند ، چهره اش مقبول و اندامش لاغر است ، شرمند و لهه سگرتی و کم حرف است ، می خواهد مودب باشد ، اما سیما پیش تصویر های داغ بی ادبی را باز گو میکند .

دوستی کیسه جیبی است

آوردن صفا و پاکی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ محکی مراطها بر عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و حرکات و سکات و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پدید آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیعوش بیفتند و باز بعضی در ابتداء چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که رو خون رانزند یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپسین جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان استند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

تک چینی

یکی از بزرگان هفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازمی کند و بد آن درجه اشارت می کرد و می خورد و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک برسید و گفت : اینجاست چه می کنی ! گفت : می نمایم که درین خانه (زیره باین) نیکوخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بسا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوز نان بی ناخوش نمی توانی خورد و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مؤذنت نوندم ، راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از اوضاع حسرت در عالم بخیلی نتوانند بود .

از ادب علم و حکایت

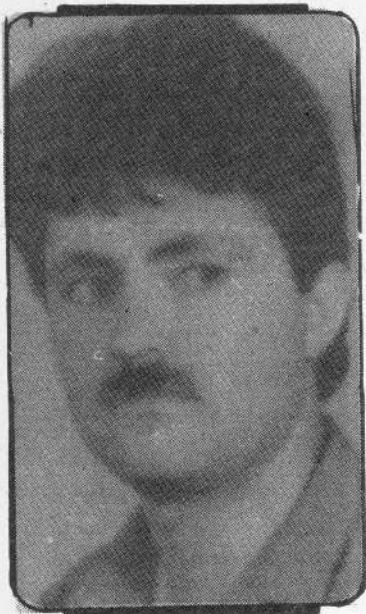
راست ناپی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاهست مفرمای که مرا بر تو حقی است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقیست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه گواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و باوی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب پهلوی لالصدق الهی . اگر دروغ مرد را از بیلا برهاند راست اولیتر باشد که درمانده را خلاص دهد .

رتبه و سرور

در لطایف الاشارات که از زبان مرغان تالیف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشد و در آن رنج بسیاری دید . او را گفت : ای مور این چه رنج است که برتن خود نهادی ای ، و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیانات اطعم و مشرب من بینی ، که هر طعامی که لذت ترست تا از من فاضل نیاید برآدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شده ام و میان چون ترکان بیغما بسته و تیر سر تیز نیش راهم جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دوباره کرد و بر زمین انداخت مور بیامد و پای او بگیرت می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد ، و اگر عاقل درین کلمه نظرتا عمل کند از مواظط جمله واعظان مستغنی است .

تخمینه در خوابگاه عشق



نمیدانم ،
 که امین روزگاری
 در که امین چارسوی شهرین بنیاد بیحاصل
 به آنگاه
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد .

کی راد یدم ؟!
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سیزی
 درون حجله نیلوفر گلبرگ -
 میرقصید

و سواس شمیم مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را -
 در دشت های بایر ز هنم
 همی افشاند

دو گیسوی مرق الد پرچینش
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورنگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آدین همی بستند

حضور ز هن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینیوشی
 بلند ای شکوه گلشن سعادت
 حضور عصمتش در تیره شبهای تهی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قامتش
 یک دفتر سعادت
 چو میدانم
 از آنگاه که او را دیده ام دیگر
 کشت سینه ام -
 در آتش یک درد

میسوزد
 بدخشان دل از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود
 به برگ هرادای او شمیم آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدای بود

نمیدانم که او را
 هیچ دیگر دیده ام یا نه
 فقط آنجا که سعادت و شراب بنم یکرنگیست
 فقط آنجا که سعادت و بهار جشن سرسبز است
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ز هنم
 کسی تصویر مییابد

در بنیاد فرهنگ

ومن
 این بسته بازجهنم یک تاریخ
 یک آیمین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نیونگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجاننده ام ای دوست
 که بیچارمده ام ای دوست

کمال الدین مستان د هیواد له هیوانا نوښارانو
 څخه دي چې دده خوازه اشعار د هیواد پسه
 جړېدو، مجلواوورمیا نوکې څپاره شوې او وښیږي دي
 دده د شعر ونو لویي دي مجیزه هم (المسرح
 نخلوت) ترهنوان لاندې خپره شوی ده له وطنه
 سره مینه هومانیز او انسان دوستی هغه کی دي
 چې دده په شعرونو کې له وړایه بریسی *



شونه

ژونده ماویل
 شپه سم را سره دروسی
 ښک ستا وښخته پورته په سلام شوم
 بی فیرته!
 نه دي خونده و
 نه دي رنگ شو
 هسې خوشی بمرله تا سره بد نام شوم

بج وفا

چې د شپې دي خوري زلفی رایه زړه شسې
 ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسره
 تاچس خیال د جدایی درلود په زړه کسره
 له اوله دي په محان ولکس میمن کسره

کید

د اتم جسی
 پرښته هسې
 د شنه سوری په زناکې
 لویه شوی
 بنا پسته بی
 مگر گسوره ا
 مادي خانگونه
 لا
 لاس درقې نه و
 تا

د سرو صودفله په نوم رسوا کړم !!!

خیال شغه

نویت زمانه دي ساقی یاخه راته نه که بیمانه کړه
 په غوښتو بیمانوې له خپل محانه بیگانه کړه
 یاره هسې می خمار کړه چې رگ رگس میخانه شی
 د دي عمر عمر تری تنده ماته جانانه کسره
 بانوگان می وار ه خپل شول ستاد عشق په تمخیل کې
 د جامونو په کر نگهاري لور ه سته ترانه کسره
 ته هم غرق شه په مستی کې ما هم غرق کړه بیغنی شوکې
 چې توفان شی په توفان کې توفانی مویاران ه کسره
 هسې شانته مستی غوارم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
 په بد مستی مینې سر شوم ما بد سته د یوانه کړه
 په بیالویا لویې هل کړه په نیشونیشوې ښکل کسره
 د گلپانو په شیند لورانته سازه گلخانه کسره
 د عمر ونو ارامسې م وچو شونډه و ته می گسوره
 ساقی جگ شه بیالی بریز د ه خمخانه رایه پمانه کسره
 چې مو مینه مینه تل شی چې مو وینه وینه خپل شسې
 د مستان په خیر له عشقه نغمه لور ه زندانه کسره

خاطره‌فلمی «معرفت»

ریکا: تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم تا...



ترجمه: همایون

- X بهترین صحنه: عشقی در زنده گی واقعی‌تان کدام زمان بود ؟
- هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
- X اگر دزد می‌بودید ؟
- تمام بهم‌های زروی را می‌زدیم - زدیتم تا جهان برای زیستن در امان باشد .
- X اگر زور می‌بودید ، دوست می‌داشتید که در کجا باشید ؟
- در قلب ((کسی)) .
- X اگر بی‌نیاز می‌بودید ؟
- کودکی می‌باشتم
- X با کی خوش‌دارید تا خارج از سینمای بجبی قرار ملاقات بگذارید ؟
- با رابرت دو نیرو . . .
- X اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتیم فلم گناه بود و من از برادر بزرگم خواهش نمودم تا فلم را تماشا نماید .
در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تئاترچیان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلم‌های حاضر نمیشود.



می‌بودید ؟
- واه یادراین صورت از - رقابت رنج نمی‌بردم .
X می‌خواهید که در سنگه گورتان چی رانقش کنند ؟
هنسوز خیلی زود است
X اگر در لهفت با امیتا بچهن

نقش‌های جدید

اسدالله تاج‌زوی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایرکتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده‌ام .

شیراد هقان :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیاید . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده‌ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده‌ام .



در فلمی وطن یا کفن



ثریا هروی :

برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می‌گرفتم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گره کردم .

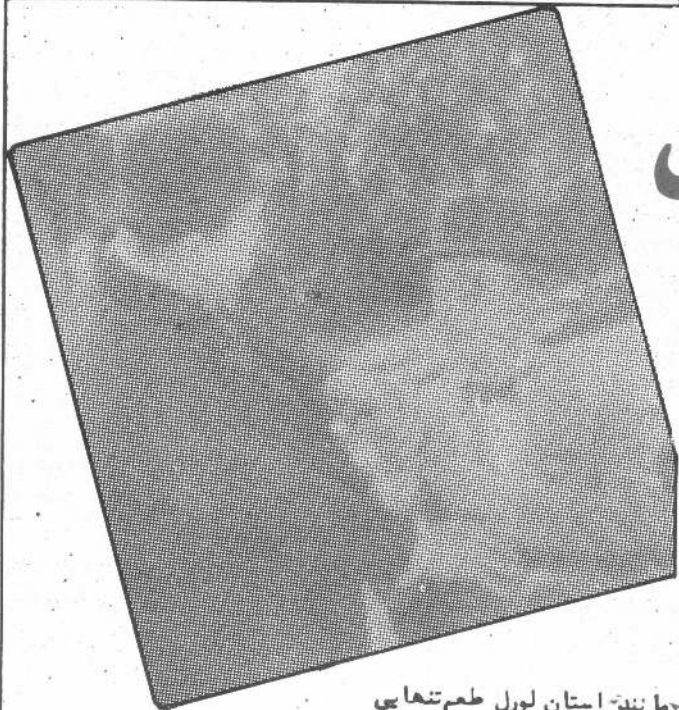
سلیم خنجی :

بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش‌بازی کردم . همه هنرپیشه‌ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم‌های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

چهره‌ها و نقش‌ها

لورل و لورل

هاردی هاردی



لورل و هاردی بیش از آنکه مسر راه یکدیگر قرار گیرند همدیگر زنده گی جداگانه ای داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در یک خانواده هنرمند انگلیسی دیده به جهان گشود . پدرش ((ارتور جفرسن)) یک انکتوریاتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصیل نتوانست در یک مدرسه بند شود و مرتباً از یک مدرسه به مدرسه دیگری میرفت و در صنف شوخی و مسخرگی میکرد و همه او را دست می انداختند و به اصطلاح بدلقک صنف بود این موضوع او را تسکین میداد و احساس تنهایی را در او از بین میبرد . وقتی برای اولین بار در صحنه تئاتر قدم گذاشت همه او را را به نام سیر ارتور جفرسن می شناختند و شهرت پدرش وسیله بی برای تبلیغ او به شمار میرفت

لورل هاردی در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ایالت جورجیا دیده به جهان گشود . او نیز

مانند استان لورل طعم تنهایی را چشیده بود . پدرش یک قاضی و سیاستمدار امریکایی بود و هنگامیکه لورل هاردی از ده سال نداشت . زنده گی را بدرد گفت و مادرش همه پس انداز آنها را صرف ساختن یک هتل کوچک کرد . لورل نیز ایا به خاطر هیکل چاقش مورد توجه همشاکرند و بهایش قرار می گرفت . زمانی او گفت :

درین دنیای بزرگ لورل و هاردی های زیادی وجود دارند . من آنها را در هتل

مادرم زیاد دیده بودم . آدم های کاملاً ابله ای که هرگز اتفاق بدی برای آنها رخ نداده بود و آدم های کاملاً باهوشی که ازین آدم های ابله . ابله تر بودند منتهی . خود . این موضوع را نمیدانستند ایند و شخصیت متضاد و در همین حال بهم پیوسته . بر حسب تعداد بر سر راه یکدیگر قرار گرفتند و دست و پا چنان برهنه گرفت که یک زوج فراموش نشدنی را تشکیل دادند .



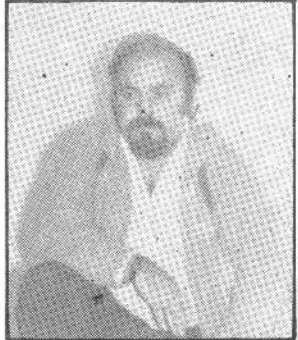
آخر آ فیلم حدیدی را محترم مقربنی به نام اسقوط کارگر - دانی سینماید که سناریوی آنرا محترم انجنیر لطیف نوشته و کار فیلم برداری آن را سید موجود حسینی به دوش دارد .

درین فیلم که بیانگوانعمیت های جامعه ماست ، هنرمندان آسید الله آرام و معرفت شاه نقش آفرینی نموده اند .

روبه روشوید ۲۰۰۰
- میگتم : (۱ بیوزن میخوام)
...
X برای آخرین بار کدام دروغ را گفته اید ؟
- دو سال پیش ، جهت بهبود یک وضع معین .
X یک راز را بگوئید ؟
- این که من ازدواج نکردم .
...
X زیباترین مردی که تا حال با وی ملاقات کرده اید کیست ؟
- هیچ یک ، من به زیبایی ارزش قایل نیستم . مردان زیبا رنج اند . من مردان جدیدی را دوست دارم .
X در زندگی دوباره تن آرزو دارید که چی باشید ؟
- یک مرد تازه مردان بیچاره مومن که چو گونه با زنان رفتار کنند .
X بهترین دوستان ؟
- خداوند و او . . .
X قصه اید هال عشقی برای تان کدام است ؟
- قصه خودم .
X یک جاشدن را تعریف کنید .
- یک جا شدن یعنی در بهلوی یکدیگر نشستن ، به چشمان یکدیگر خیره شدن ، بدون گفتن حرفی و در انتظار یکدیگر

سازنده های جدید

انجنیر لطیف :
فیلم حدیدی را به نام (اسپر) روی دست دارم که سناریوی آن را خودم نوشته ام و وظیفه کارگردانی آن نیز به دوش منست . موضوع این فیلم را تجارت هیرویین و مواد مخدره در سر دارد .
کار فیلم برداری آن را محترم وحید الله رمق به عهده دارد و هنرمندان موفق سینمای کشور در ان نقش آفرینی کرده اند .



بیتا و بیٹا

۱۶





وچیدامید ریکل صفت ۵۸

۶۱

دانشگاه فرهنگیان

صدایی که در خون غلظید

نوشته کامله

پیمانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به سوی ماستری با دیپلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً با فرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این نامیل سه نفری خود شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشگی کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفت موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوطه اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

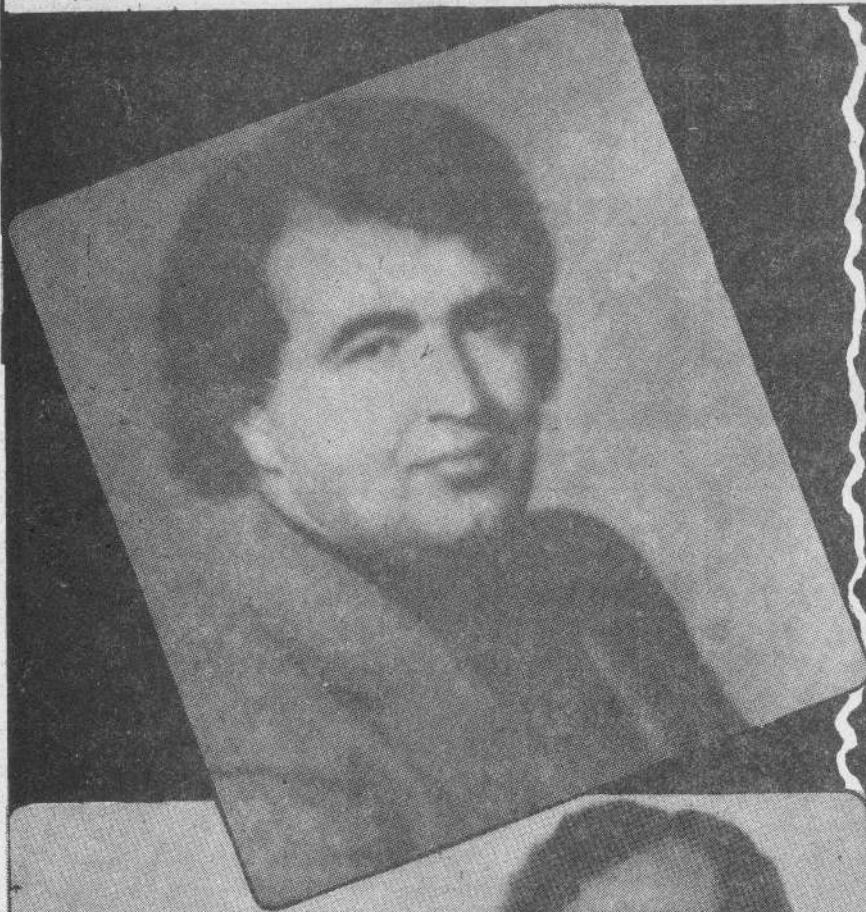
غرض تحصیل آواز خوانی سازمان اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.)

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفیژر، آرمونی، پلی فونی) تاریخ موسیقی جهان و غیره

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می انباشت او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چه گونه راهی را گشود در فرجام هموای مرگ انتظارش را میکشید بیهوده.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۲۲ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در یکسالگی نوازه بافضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدایی تحصیل را در مکتب مهرورس آغاز و بعداً شامل لیسه شهروشه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد یکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
نامالی‌مات درزنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگه رامسخره می‌کرد
و درآینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت می‌کرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگه.

ولی یکروز مرگه بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخنده در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینه درآینه چشمانش شکست
وامروزکه یکسال از مرگه او میگذرد
نمی‌توانم بخود بقیولانم که
همایون (رازبان) آوازخوان
خوب کشورماد یگر درمیان ما
نیست.

ولی به اجبار می‌بندیم که
همایون رازبان دیگر در میان
مانست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازبان همسراه

با همسروی‌تانه طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فراز راهشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
رهسپارد یار دیگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظرند پده
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و
همایون آنان را بدرقه می‌کرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میدا -
شت وقتی نگاهش بانگاه گرم و -
مهربان زن گره می‌خورد، خوشی
زاید الوصفی در رگها پشمید و پد

بقیه درص (۱۷)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهار خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادوستی های سزیو علی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و استندنی راهسته گذاری نماید به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیولوت پریده بی بود. از طرفین روزانه در بیولوت های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان در بار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگویند. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فرزند او اگر عیادتش می کردند این افراد اینه خاطره چهار:

چنان تریس بود که در بیولوتی:

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیعایی از دوستان روایسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با نوزده از آغاز وصلت، بد بختی آویز بود. او که در یک خانواده، روزی انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست بسا زنده گی ساده، درباری بعلوی عادت کند. شهنشاه پس از جدایش از نوزده، مثل هر مرد دیگری، زنده گی پروا جرای داشت. نوزده او را نسون نموده بود، اما با افسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زانه، نوزده تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جاییکه من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم. در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لایق باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه بعلوی ها، چیزهای زیادی را موختم. تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و یاد بد به، دربار بود. او زن - مرموزی بود که هرگز فراموش نمیکرد ما به مباحثات دربار راست. گرچه من مدحیت شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در ((زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش و پیمانده با او نداشتم چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دارم. پدر تاج ملوک از حکمرانان قزاق بود. رضا خان پدر شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زنیش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی در وزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و یا رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنبلی ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشتند و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهمه میکرد. یک روز وقتیکه هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. در جوان راد برابرش شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: این دو شوهران آینده تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری که از ملاکین بزرگ و دیگرش علی ((دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

... از ((دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم. محمد رضا گفت: خوبست.

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به پیش حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۲۶ با موزیکدان بی اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو نوزده نیز نایبید گفت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مراتب بریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی پرا در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به کالیفورنیارفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیولوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیگی بود. او در بار می اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتی بعد بدون فرزند و زنیش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته میخواهد خود بر تاج بنشیند در حالی که چنین نبود.

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانعاش پیراز آثار افتخاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر دیگرش (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زن سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش ورزش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زنیش (هما) آن جا در ((زاد آباد)) در چند قدمی مازنده گی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از دکتران ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودگان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با مهندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختمانی بند های ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوبش بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میبافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام بری سیما ((زنده)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. بری سیما یکی از دختران قشنگ شاعرش بود.

ازدواج عبدالرضا با بری سیما زنده آمیخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه بعلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. بری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در جمله نخستین ایرانی های بی بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلاند زومبرگ)) در بیولوت اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزد یگان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۵۱ به سوئیس ((زاد آباد)) برای گذشتاندن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک در پی مهری والد پسر بزرگ میشود، پدرش را بیخ میال میشدند و بدید بود.

شهنشاه را در بارک ((زاد آباد)) برده و همه تلاش را به کار گرفتیم تا همایش زیاد خوب کنیم. در تابستان آنسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردید. بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواسته در شهرهای بیگانه مقرر مخصوصاً به نماند که بر تبه بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوین تورکلسوز



تصویر: حسام الدین برومند

اعمار پنجم. یکی از همکارانم دکورمصدق (پسر صدراعظم) بود. بها وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خرابکاری های درباریان روبرو شد. بانفوذترین شماس وزیر دربار حسین الله خان مرد ۶۵ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زنی قرار داشت و او ابداً این را نمیدانست که زنی دوست نیست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میخواست با دربار مختلف وسایلی بد بختیم را فراهم آورد. از این رو بلا نهایت راه هم میزد. کمرد بگری که از آغاز بامن سرد شمنی و عناد داشت. ((ارنست بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورد. بود و اطراف شهنشاه چرخید، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قابل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، او دست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و مشاور نزد یک محمد رضا پیدا شده میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت بنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست در لقی حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او کلاهگاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس ارتباطی میان شهنشاه با انگلیس ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مرموزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سموم ساخته بودند اما راهیسی یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاق سرمیزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشوهری من و محمد رضا با صحبت راگوشد، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش مکن که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجسوز از من بپرسی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شباهت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۶۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور بد فون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدید. با محمد رضا تا آخرین نفهمیم.

منگ از بیماری ((تیپوز)) رنج میبرد. دکور عیادت همیشه به عیادت در ((زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایبید شد و دیگر ابداً در موردش آگاهی نگرفتم. بنیه در عمده (۹۵)

روی آورد و پیروز گردد ، پراگندگی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیگانه ، ناچیز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند ، آشفته می ناسالم
رایه جای خوشی و صیب رایه جای
زیبایی قبول می کند ، برای درک
زیبایی آرامش روانی لازم است. و
آرامش روحی را ، بدون خوشن
داری ، کسب نمیتوان کرد .

راه درک کامل زیبایی کدام
است ؟
آن چه برای برهرا ، زیبا و
درخور تحسین بود ، مورد
بذیرش مردمان تمدن امروز -
نیست . این برای آن است که
درک ماوان هادرمراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد . نه نیبای
انسان تمدن در ظاهر و باطن ،
بزرگ است ، و دنیای برهرا چنین
نبود . بدین لحاظ همیار واحد
تمدن و برهیت وجود ندارد .

برای انسانی که با هنرنقاشی
آشنایی ندارد ، فقط رنگارنگی
بودن ، سطح هموار و اشکال نرم ،
خوش آیند است ، برای اوسعت
درک مطرح نیست . قریحه بلند
تحلیل را ندارد ، که به درک وی
کمال رساند . او چیزی را که در سطح
وجود در آرد دیده میتواند ، نه
ژرفای آن را . شخص عاقل به
چنین ساده می نریب نمی خورد .
او که صاحب نظراست ، مقنون
رنگارنگی تابلمونی شود . تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلوراجستجو
میکند . رنگارنگی زود به چشم
میخورد ، اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید ، در ایست

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم . اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان وقت و توجه
ژرف است. به همین اساس -
پیشنهادند ، لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی ، تنها مشاهده
کافی نیست. بلو بینش ژرف باطنی
ضروری است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش ویژه را میکند .

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد ، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی ، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد . سیبای آدمی نه تنها
زیباست ، بل بیانگر تفکر ژرف ،
الهام و گرمی قلبی است. فقط به

همین خاطر او بالایی ما ، بر انگیزا -
نند ، تا نیروی بیست .

بهترین مردمان خیر الهی را
در زمین با خود دارند . انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تا منسد .
بدون آنان قلوب ما ، سرد و بی
هیجان بود . برای همین شهنزاد
دهی که به خاطر پیروان خود ،
کاخ شاه را ترک گفت ، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود .

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد : ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید ؟ خیر ، خیر است .
زیبایی ، زیباییست . زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون ، اثر
میاندازند . از این رو با کلمات
مختلف یاد میشوند . خیر باغفا د
خود جلب توجه میکند و چرا
زیبایی خوشمان می آید ؟ هنوز
درک نکردیم ام))

به بنداشت من : اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است ، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر ، حقیقتیست که
به تنهایی از مندی حسی مارا بر -
آورده میسازد ، بل یک دید ممالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان ، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیبای زیبایی ، آن را بیان میکنند .

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیاز مندی ما را
برآورده میسازند ، زیبا نامید .

برنج ، لباس ، چتری ، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندانند ، اما نهاد وجود ما ، بیدار
کننده آن حالتی نیست ، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم .
میان نعمتها و جهان ماحول ،
هماهنگی ژرفی وجود دارد ، میان
نعمتها و روان آدمهانیز ، ارتباط
نهانی موجود است .

رنج کشیدن ، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند .
او در وجود خود هماهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند . لکن در کتابهای
مذاهب ، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول ، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود . زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته ، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته
زیباییست .

وجوه مشترک خیر و زیبایی در -
جهت ؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیاز مند است
لذا ، از نظرها ، غنای حقیقی در
زیباییست . به کمک زیبایی از حقاقت
خود پسندی ، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت .

به همین گونه ، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم .
هنگامی که قهرمانی نعم شخصی و یا
حتی زنده می خود را ، به نام -
لینترین ایده آل قربانی میدهد ،
شهادت وی قابل تحسین است .

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود ، بالاتر از نافع محدود شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد . خیر همانند زیبایی ، اما
رایه نه دارای تحریک میکند . زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد . و نیکی زنده می انسان
هارا مینماید . خیر برای مردم -

زیبایی راه نهادیدن تر و معقولتر
میسازد . بل آنرا با بهانه و زور
به ارمغان می آورد . ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد او
آن قدر با ما نژد یک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر رایه گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم ، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید . در آن وقت هیچ چیزی
بهرتر از آن به نظرمانی خورد . . .
برای همه خوش آیند است ، اگر
میز میمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها ، آراسته
گردد . معذرا اگر میزبان ، از -
میهمانان بدیوایی سرد و سطحی
نماید ، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد .
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک ،
سخن پر لطف و پر خورده مهمان -
نوازانه ، چیزهاییست که بر گهای
عادی کله را گرانتر از قابهای طلا -
بی جلوه میدهد . البته که همه
چنین فکر نمیکنند ، آدما بیسی

زیادی یافت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تجمل ، هر نوع
حقارت و دستی رامیدیرند . آنلی
که عمیق و درونی بنز را ، دریافت
کرده نمیتوانند ، فراوانی خوراکی
ها ، نوشابه ها و تجمل را ، با
اهمیت تر از هر چیز دیگر ، مینند -
ارند .

خرد مندان بدین باورند که :
((مهربانی زینت نیرومند است .))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را ، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد ، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و ویران کننده ، احترام
میکند .

حیا به زن ، زیبایی میخشد .
زیبایی حیای زن ، متجلی زیبایی
های دیگری نیست . مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد
میتوانند ، که درک عمیق و ژرفی از
زیبایی داشته باشند .

شاعران میهن ما ، بدون هراس
زیبایی آبستن زن را سروده اند .
مگر شاعران زیبایی ، خجلت و حقا -
رت را ، در آبستن مینیند . در -
واقع ، قیافه ، ظاهری زنی که
آبستن است ، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد . مگر او را لیتربین

رسالت را انجام میدهد . و در آن
هنگام ، تمام وجود او ، با نوری
مادری میدرخشد . نگارنده قیافه
ظاهری او ، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد ، ولی این حالت به
خود وی خود ، احترام برانگیز است .

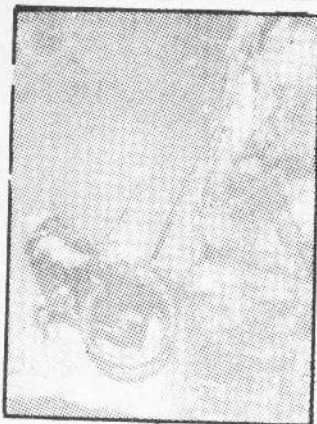
ابرنازک وی نیم و باران که بی
هدف در بانهای آسمان سرگردان
است ، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب ، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود ، اما
ابرضخیم برنم و باران ، به گاو سیاه
بزرگ میماند . او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست . مگر تمام
نگاهها را ، به سوی خود جلب می
کند . ابر سیاه بر عده ، اعتدال
و سیرابی را ، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد ، بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست ، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش ، زیباست .

برای کسیکه یگانه می خیر و
زیبایی را درک کرده ، حتی به
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیب
میتواند بی برد . قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حس زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست . بل از فراوانی آن است . . .
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست ؟ از تصراحتی بنیادی هم
باقی نمانده است . اما ستونها و
وسیله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد ،
بود ، تاکنون باقیست . آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند . زیرا آشوکا آنها را ، برای
تماشا نساخته بود ، بل برای تعالی
بود ، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده ، بنا کرد .

چه چیزهایی

نوازنده گن در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هوزیک در آلمان غریب روداد، بدینگونه که گروه چهارنفره مورکن اشترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوان در ریاض در شهر دوسلدرف در آلمان غریب بعمل آمد لادن بدکراست که این نمایش در دریاچه مصنوعی عن که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا گذاشته شد.



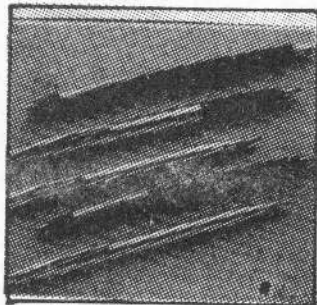
کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه‌هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، درعکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی برسرو صدا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکس واگذار خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زسین نواخته شود این دستگاه الکترونیک از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۲۰-۳۰، ۴۵ و ۴۸-۵۶ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقیقتر- ین جزئیات را بر روی صفحه ویاکت های ویدئو ثبت مینماید!



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید آرتفلزی گرانها وسیک وزن ساخته شده رنگ آن بهرور زمان از بین نمیرود و هر خود کاری تواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۲۵۰۰ صفحه مینویسد، سرخود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۴ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

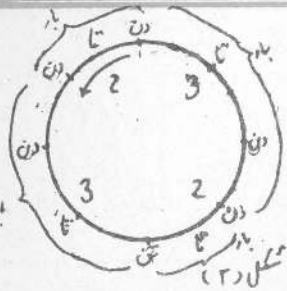
فقط باید ن و شناخت آن، توسط عقل اکتفا کنیم.
اد بیات چیست؟ هنر بیافشگری؟ اد بیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است.
اد بیات، موسیقی و نقاشی سه همبگونه زاده میشوند.
انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سعی میسر - تیار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفرینش ها عبارت از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعر هاست. اد بیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران قابل دستیابی باشد.
انسان بقای حیرت انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای عملی، تاریخ و مذهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه باشد، به سوی زیبای حقیقت متمرکز سازد. واری، این میراث انسان غنی تر و غنی تر میشود، صدای آن باطنین سهمگین و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که اگر انسان اثر خود را در اد بیات نمیکرد، چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک می بود. جهان ما از برکت اد بیات قابل دید، شنوایی لمس و با روح گردیده است. اد بیات جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میبندارد که میان ایستایی (سکون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد. حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق را اما زلم بیرون آورده ام، مگر تنها اد بیات، این را متعالمس میسازد که حقیقت - خوشی و حقیقت - آغاز زنده می آفرینش است. اد بیات بدون خسته می کلمات او یا نشاد هارا تکرار میکند. (اوما به همه چیز است. با حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.)

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم درهند باقیست، اما از کاخ - های پرتخمل شاهان اثری نیست گویی در آفرینش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلها، در کوهها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند. انسان با هنر خود میگوید: (به کسی ببین که واقعا هنوز نایل نگردیده ام. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قند و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگوییم که درک زیبای و حقیقت همانا دوروی یک سکه است.
بر اساس همین مطلب، آگاهانه و یا نا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به چیزهایی باز میکند، که پیشتر بدیدن آن قادر نبودیم و حقیقت آنرا نمیدانستیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه اد بیات و هنر، چیزهایی را که دستیابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در سادگی، توانایی بر غرور حقیقت را، هود امیسا زد. کسی را که آشنای ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت میبخشد که قبلا به آن، با دیده عادی مینگریستیم.
یکی از شاعران معاصر گفته بود: ((حقیقت، زیبای و زیبایس، حقیقت است.))
الله تابش نور سرور است که در شمشاد اقامت داشت، زیبایس و راستی را با خود دارد. در او سادگی نشاد ها یاد گردیده که سپاسی سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دید، بازتاب می یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبا مینماییم - تا موجودات بزرگ آسمانی، این همه حقیقت و زیبای اند که خوشی سعادت تبار را با خود دارند.
اد بیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل سرتیازنده می بخش حقیقت را، با زنگنه مگر تکامل و انکشاف حقیقت در اد بیات هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

موسیقی برای همه

تذکر

در شماره های گذشته در دروسهای موسیقی بعضی اشتباهات املائی و گرافیکی به چشم میخورد که علاقمندان موسیقی میتوانند با تماس با اداره رفع مشکل نمایند.



طرح ۲ سیکل چیتال

شده که به یک حرکت یا سیلاب - اجرامی شود طور مثال: تال تیتالی دارای ۱۶ ماتره یا ضربان و چهار بار Bar می باشد که بارها توسط خطوط عمودی از هم جدا می شوند که به نام Barline میاد می شوند. (تا - دن - دن - نا)

تیتال : ۴ + ۴ + ۴ + ۴

۱ - دن - دن - نا
۲ - دن - دن - نا
۳ - دن - دن - نا
۴ - دن - دن - نا
۵ - دن - دن - نا
۶ - دن - دن - نا
۷ - دن - دن - نا
۸ - دن - دن - نا
۹ - دن - دن - نا
۱۰ - دن - دن - نا
۱۱ - دن - دن - نا
۱۲ - دن - دن - نا
۱۳ - دن - دن - نا
۱۴ - دن - دن - نا
۱۵ - دن - دن - نا
۱۶ - دن - دن - نا

((نا)) اول به نام سَم Sum یا گریاد می شود که قوی تر نسبت به دیگر ماتره ها نواخته می شود. گفته نمائند که تال تیتال به سه چک هم یاد میگردند. چیتال دارای ده ماتره یا ضربان چهار بار است.

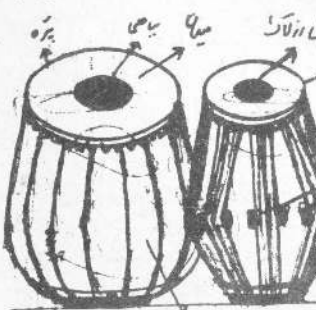
چیتال : ۲ + ۲ + ۲ + ۲

۱ - دن - دن - نا
۲ - دن - دن - نا
۳ - دن - دن - نا
۴ - دن - دن - نا
۵ - دن - دن - نا
۶ - دن - دن - نا
۷ - دن - دن - نا
۸ - دن - دن - نا
۹ - دن - دن - نا
۱۰ - دن - دن - نا

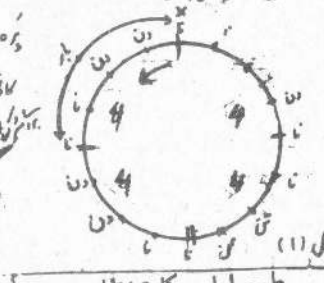
هرتال در حقیقت محیط یک دایره را منظم طی میکند که در شکل دیده میبونه.

در اشکال فوق واضح دید میشود که هرتال محیط یک دایره را - یکواخت طی میکند فاصله یا سیلاب یعنی بارها نظریه خواص تال شاید مساوی نه باشند چنانچه سایکل تیتال محیط دایره را به چار حصه مساوی تقسیم نموده و با هم مساوی اند. ولی در چیتال بارها با هم مساوی نیستند. اما برعکس فاصله ماتره ها در محیط دایره در هرتال مساوی اند که محیط دایره بین ماتره ها به قطعات مساوی تقسیم شده اند که عبارت از زمان های مساوی خود یا ازلی نمایندگی میباشد. علامه چلیپا ماتره اول یا سَم ((گسر)) است.

واکنون دوتال فوق را در طبله و طرز نواخت آن مشاهده نمایید:



طرح اول سیکل تیتال



طرح اول سیکل تیتال

میلودی معراج رضایت شنونده را به وجود می آورد. برای روشنی موضوع به مثال ذیل توجه فرمایید بدیده نظام شمسی که حرکات و وضعی و حرکات انتقالی را به دور آفتاب در بر می گیرد در وقته های منظم واقع می شود. مثال به وجود آمدن روز و شب سال و ماه ساعت و دقیقه و غیره ویا طور مثال قلب ما در زمان منظم ضربان می کند یعنی قلب ما دارای یک تال ساده و در ضربی یاد ماتره بی است. اگر بخواهیم این تال ساده و ماتره بی را روی کاغذ تحریر کنیم میتوانیم این دو ضرب را نام گذاری کنیم یعنی حرکت اول ((دوب و دم آنرا)) یعنی دو کلمه بدون معنی در سابق چون ساعت موجود نه بود موسیقی دانان زمان بین دو ضربان قلب را به حیث واحد برای موسیقی قبول کردند و یاد دهند این واحد را از روی نبض یک انسان تند رست Pulse-Rate حساب میگردند.

بعدها در انواع تال شما الفاظ حد ادا در بی معنی را خواهیم دید، مانند: ((نا، تا، دن، تن، کس، دگی، تنی، دها، دهد، - دن، تنگ، گز، گز، نت، کت، ترک، تو، ترک، چمن، تاگی، تو و غیره و غیره)) مینا مانند حرکت قلب هر کلمه نمایندگی از یک ماتره یا Beat یا ضربان یک تال را می کند. لذا گفته میتوانیم واحد قیاسی هرتال ماتره است و هم تال ها دارای سیلاب های اند که آنها به نام بار Bar یاد میکنند. یعنی تعداد چند ماتره نظریه خواص تال داخل یک بار گجانیده

در شرق معمول چنین بود که اول شعر سروده شد و بعد آمو - سیقی دانان آنرا در قالب موسیقی ریخت نمودند بنه عکس آن. بنا بر آن در شرق تعداد متنوع وزن یعنی ماتره یا Beat به معنی ضربان تکامل داده شد. این ضربات یا در نظر داشت مقیاسات مرتب زمانی یا تال ها سروده می شدند. بدین ترتیب وزن به تنظیم وقت موسیقی بد اخل مقیاسات کمک کرده.

کلمه تال از تالیغ Talig یعنی چک اشتقاق شده به خاطر که در هر ضرب ریتمیک باید یک چک زده می شد که بعداً یک جوهر چک جویی اختراع گردید به نام khod-Tala خود تال. بعداً انواع دهل ها تکامل یافت و به تعقیب آن طبله به وجود آمد. البته موضوع تاریخ دهل ها - خیلی وسیع اند، حتی محققین - هندی و امریکایی بکتورا در این باره نوشته اند که اینجا از آن صرف نظری نمیایم. برای اینکه یک بار چه موسیقی نامنظم خوانده نه شود توسط انواع تال ها منظم ساخته می شود یعنی برای اینکه یک آهنگ آفاز خوب داشته باشد لازم است که در شروع هر جمله موسیقی با ضربی نسبتاً قوی تر نسبت به دیگر ضربها یاد دهل یا طبله مشخص گردد. که انرا به نام Sura سَم یاگز یاد می کنند ((ضربه اول هرتال را به نام سَم یاگز یاد می کنند)). ضربه های متداوم تال باید با سَم های میلودی همزمان باشند اینجا است که یکجا ساختن ریتم و

بقیه از ص (۷م)

مدیر صاحب

کشت و مات

عارض : مدیر صاحب حالخو کار مرا اجرا کنید !

مدیر : معجب آدم شله استس ، نزاکت راهم نی نمس ، بیشتر دیدی که باختم و جگر خون شدم ، در وقت جگر خونی هم آدم کسار کرده می تواند ؟

عارض : پس حالا چطور کنم ؟
مدیر : فردا بیا
نوشته : احمد شکیب

بجه به دفتر آمده بودم ، مدییر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زاری بود ، مدیر صاحب اینبار نفل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم .

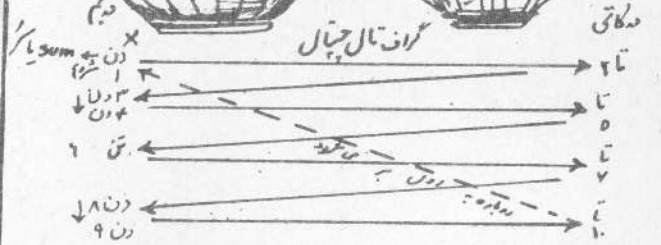
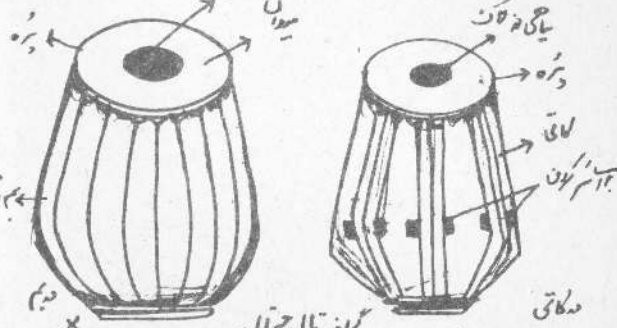
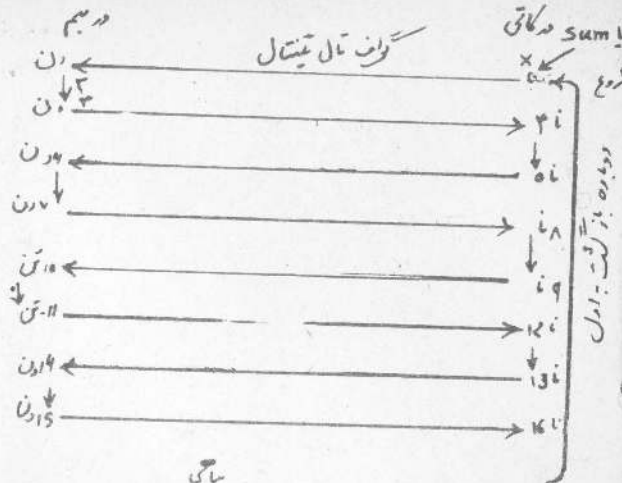
مدیر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم .
مامور : مدیر صاحب این هم

دوگانگی های بدهم چسبیده



ورزش شنا و اسکال سواری انجام دهند .
لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیازها ما توسط نظر داریم اما اگر به ما مطمئنمان داده شود بدون این که یکی ازماندای دیگری شود با ما عمل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحال می شوم .
لاله ولدان از ناحیه سربه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون در اکثران ایرانی و برخی از اکثران آلمان که آنان را معاینه کرده اند رسک جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبیل تکسیده اند .
بنقل از روزنامه «کیهان» هوایی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برونند و هتل لاله تهران با دو دوگانگی که به هم چسبیده ایرانی می دیدار و گفت و گو کردند .
در این دیدار لاله ولدان صفائیان دوگانگی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشهای از وضعیت زنده گی آنان موجب شوند تا در کشوران جهانی امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند .
دوگانگی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند و دوگانگی از شاگردان ممتاز زند و قادزند فعالیتهای مادی و حتی



تال کروا را نظریه مین دلیل به یکت سایکل هشت ضربه که برای شکلی لایت یا خفیف استعمال میشود - تغییر داده اند . استاد فن هنگام آموزش موسیقی یارقیس یا طبله نوازی توسط ((بول)) ها یعنی نقشه ضربه زدن طبله را بیان میکند شما به یاد دارید بعضی از طبله نوازان زمان نواختن الفاظ که در فوق تذکر رفت گردان می کنند که آنرا به نام تیکه یاد می کنند تال ها دارای اقسام زیاد است به خصوص در شرق ولی سارنگه دیو عالم موسیقی در اثر خود از ۱۲۰ نوع تال نام برده است هر چند تعداد آن بیشتر از آن است ولی امروزه در موسیقی کلاسیک وجه لایت در حدود چهل تال مروج ترین است که تال های مروج برای شنوندگان نامری و فوق العاده مشکل است . صرف به قدرت در بعضی محافل موسیقی دانان حریفی و استادان فن و بیابرای گرفتار استادی گاهی ضرورت به معلوما ت کافی پیدا میگرد . (بقیه در)

ماتره سم یا گرباید همزمان با سمر اساسی Home-note یا کهرج نواخته شود . تمام ضربه های دیگر مثلا در تیتال به جز از ضربه های ۱۳-۹-۵ که در فوق بیس Bar-line ها یا خطوطی باری نشان داده شد با فشار مادی و ضربه های ۱۳-۵ کی بسیار فشار ترولی ضعیف تر نسبت به مگر تا بیلاب هاراجد اکتد ضربه شماره ۹ نواخته نمی شود که به نام خالی یاد می گردد بلکه طبله نواز در بار خالی دست خود را کمی در ویس کند و بایک موجه خفیف لحظه اجرا و نشان میدهد . این تغییرات فشار در تشخیص ضربه هاد رنقاط مختلف زمانی در داخل حدود سایکل تیتال به هنرمایی منحیه کل لطافت بیشتر و موزن تر می دهند . از همین سبب است که مقیاسات زمانی دارای هنر گاری به صورت اختصاصی در موسیقی کلاسیک به آکادمی روند .
مثلا در شکل خیال ((نوع موسیقی کلاسیک)) بعضی موسیقی نوازان

ورزش

هنه کند : لیلما نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلواکیا
اشترک نموده بودند .

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر
سورت گرفت . ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتر را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند .

مالافون دوستنی

گروه یکی از دزها های معروف
چکوسلواکیا است و تعجباً در لیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آپ انجلم داده میشود . یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتر
و ۱۱۲ متر) طی میشود . اخیراً
بهترین و بهترین دوز مسابقات
مالافون قایق رانی دایر گردید .



بایسکل وسیله دلچسپ سپورتی

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود ، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سپورتی
نیز بدل شده و چهره هایس را
در همه جا به ویژه در کشورهای
سراحد آرم که با معارفت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی ، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده .

یکی از این چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده گی ریاضت سرگذراند



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خفته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتر را در ۱۸ دقیقه و ۲ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود ، رکورد تازه بی رانیز به
فاصله ۱۰ کیلومتر در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از فضا های سپورتی
تازه او در این زمینه میباشد .

وی طی صحبت و تفصیلات
کوتاهی در مورد مسابقه وزغیش
بنام اظهار داشت

از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید ، تا اکنون در بهشتراز
بهترین مسابقه در داخل کشور
و در دو مسابقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات یاد شده ، توانسته ام
بزرگه مقام اول در دو مسابقه
و دو مقام طلا ، چارکب نهمانی
و تند پرنده های متعدد دیگر را به
دست آورم ، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم .

او افزود : از سال ۱۳۶۱ ایامه
کلب شخصی را به نام افتخار
گرفته ام ، خوشم در هر
این که تمرین منظم ، شمار
از جوانان ملات مند کاتب ،
محلان ، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند ، نیز
وجود دارند .

مهرم : رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست ؟
پاسخ میگوید : دوش برای جا-
لت نیز یکی یک بایسکل ران ، موثر
واقع میشود اما نفس را بخته
نیسازد .

بایسکل رانی نفس را بخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد . آمیزش سران

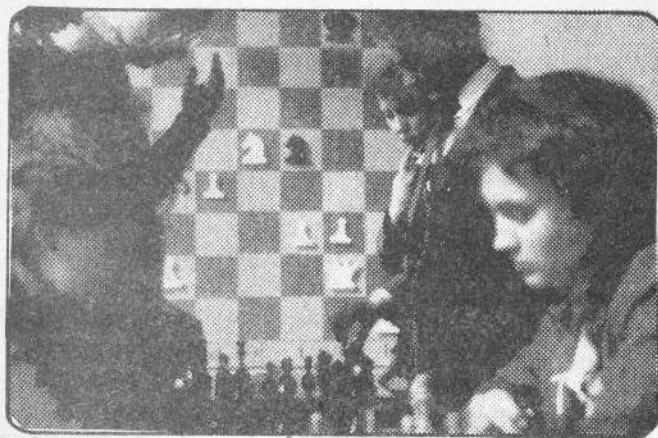
بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش



اسپار تاکياد محبوسين

انجمن ورزشي (استاد ريا) بولند مسابقات اسپار تاکياد محبوسين و اسازماندهي کرده درين مسابقات انسانهساي محبوسين که سپورت را داد امسه مهدهند، اشتراك نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته هاي اتلتيك، خففيه، بگه بانسك، آبيازي و نشان زني، مهم گرفته بودند در بايان مسابقات بدالها، جوايز و ديپلومهاي سپورتي به برندگان اهدا کرديد اما همتر از همه خوشي وسررت مردمي که در اين مسابقات کتلي به مشاهده رسيد و يوهگي خود را داشت، بدين ترتيب محبوسين حضور کامل الحضور قم جامعه شده سده.



مسابقه آبيازي مردان

در مسابقه آبيازي مردان به ناصله ۰۰ متره سبك ازاد که در ايالات متحده امريکا اير کرد بده ل کاربونار با زابنا لها نامله ياد شده رادريك دقيقو ۰۳ ثانیه و ۲۵ حصه ثانيه دخترت از امريکا در يك دقيقه و ۱۶ حصه ثانيه و سد سود از جاپان در يك دقيقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتيب حايز مقام هاي اول، دوم سوم شناخته شده اند.



از مهر صوفيه در نخستين مسابقه بر مطرح باز هميانيان سان ميگوند ظله حاصل نمود در اين مسابقاته نوبت ترين مطرح بازان از دختران اشتراك کرده بودند که مستحق جوايز مشاز گرديدند ۱۰ اين مسابقات به سيمت سويسي در ۱۲ دور باها پات.

نتايج مسابقات جهاني

مسابقات جهاني مطرح جهان دختران سالك مختلف زير سنين ۱۲ سال در مهر صوفيه گهايش پات مارگريتا مطرح باز جوان



رويداد ها ورزشي

ورزشکاران کويابي در سا بقات امريکاي لاتين به اشتراك ورزشکاران ۱۶ کشور به روزي جشنگيري به دست آوردند در اين مسابقه ها ۲۰ ورزشکار از کشورهای امريکاي لاتين به شمول ورزشکاران هميانيان بر تال در شهر هاوانا دور هم جمع گرديدند ۸ ميزبان به تعداد ۱۵ بدال طلا ۱۸ بدال نقره و ۱۰ بدال برنز به دست آورد ۰ ناصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کويابي لوئيس بوشينو در مسابقه خيمنز به دست آورد ۱۰ اين نتيجيه بهترين رکورد مسابقات جوانان شمرده ميشود.

به در هانت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لهسه ملاسي با وجود لهانت کار ورزشي شان به در هانت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتيجه مسابقه به نفع ماخاتسه پات. در فرجلم آرزو دام که به نمرات متداول خود زير نظر تهرنان سرج به هردو تهم ۱ دامه به هم وبه خاطر رشيد و تحکم بهترين ورزش در هر ما بتوانم مسابقات دستار هرا با مکتب پسران و دختران برگزار نماييم.

هم واليبال و هم باسکتبال

زوبا هاگرد صف ۱۲ لهسه زخونه: از سال ۱۲۶۱ واليبال و در بهلري آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازي ميکد اکنون در تم واليبال کيتان تم و در تم باسکتبال ن فردم همتم تاکنون در مسابقات بهماري شرکه نموده لم که در -

تلم آن ها جاي اول يادم را - داشته تاحال دودال از طرف سازمان دموکراتيک جوانان افغانستان، دوکب و چند بين تقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برام اعطاء کرده است. چندي پيش در تهر ننت بهاري توانستم مقام اول را کايي نمايم هميشه با تفاوت نمره کم مسابقه از انجلم دادلم، از لحاظ وساطل سپورتي تلم مشکلات ما تهر به در مکتب رفع شده و خوشترين خاطرات من در سا - بقات دوستانه بالسه ملاسي است که چندي پيش برگزار کرد بد که در آن تم مکتب ما

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام شب زخم صحبت میکرد.
 دومی: درباره چه صحبت میکرد؟
 اولی: درباره اینکه خیلوس (کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک باهم بازی میکردند
 اولی پرسید:
 راستی حمید جان تو چند ساله هستی؟

حمید جواب داد: پنج ساله - هستم و تو چند ساله هستی؟
 دومی جواب داد: نمی دانم.
 حمید پرسید: ازدخترها خوشتر می آید؟
 اولی: نه خوشتر نمی آید.
 حمید باعجله گفت: پس تو چهار ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به همسری اش موفق شدی؟
 دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
 اولی: چرا؟ از دارایی پدرت یاد آور نشدی؟
 دومی: بلی یاد آورشدم ولی او بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
 ارسالی: همایون سعیدی

چندک

شش ساعت

هزارنکه با رنگرز مواینجاست نه هر که مشوه نماید سگرتزیه اند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه میگردد

که ما موازیم تیل و نمک من یوانسه میگردد

چرا آن مدعی ترک می بی بدعا کرده

که آمریشت میزش عشقبازی را بنا کرده

مه قربانت شوم ای سونسی

بموش که ما مواز نظرگشته فراموش

ارسالی میرمحمد حمید سعیدی

رفع کپک

شخصی د ریک اداره کاری داشت و در مقابل میز مامور موظف نشست پس از چند دقیقه بی اختیار دست به بغل برد.
 مامور که در آن حال متوجه وی شده بود گفت:
 صبر کنید، هنوز کار شما تمام نشده.

مراجعه کننده جواب داد:
 ببخشید و اشتباه هم نکنید من رفع آن پت کپک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
 بهترین شامپوهای بوجی خنده که موهای سر شماراتقویه نموده وهم از نوز آن جلوگیری می کند از مشهورترین کمپنی جهان تازه وارد گردیده است. با خریدن یک بوتل شامپوی

بوجی خنده، به کیفیت آن پی خواهید برد و برای همیشه خریدار آن خواهید بود.
 اگره تاثیرات قوی این شامپو باورتان نمی آید به عکسهای زیرین توجه کنید که موهای این آقا بایک بار استعمال آن جقدر تغییر کرده است:



بعد از استعمال



قبل از استعمال

چيستگان و کيستگان

آن چيست که دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
المعايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن چيست که است لافر ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : مامور دولت .

XXX

آن چيست که کم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مأمورين .

XXX

آن چيست که خوار و زار است ، ترش ز نرخ شمار است ، اولاد
اوپه رار است ، معاشش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست که خلاق ، ندانندش لایق ، بگویندش ماهی قی
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن چيست که اشکش به مثل سول ، فکرش به سوي تولد ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن چيست که نيسه پروايش ، وماستم به فدایش ، هر چنده
ندانم نایش ، می رقصم به صدایش ؟

جواب : مایکل جکسن .

XXX

آن چيست که هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
کار دانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست که مایهش نول ، گارگانش بر زبول ، هودم به مثل
زلفی ، زند ملت رانسول ؟

جواب : گمريك .

اینک شعبه طنز مجله ساوون برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا
به من بدهید .
تاجر : پول سواهندارم ، حساب
چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .
گدا : پس لطفاً يك افغانی را
به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)
تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوکهایسی

گدای سال

بازی با دوبیتی‌ها

سرم درد می‌کند، الله تو دانسی
معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زهشفت زارو حیرانم گل من
به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکوجه نشستم دلبرم رفت
هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شم ای پارچانسی
مکن زهن بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد
چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنبراهم گرم گفتگو بود نسد
بگر آن هاگت:

خوب زومینه جان چرا بافرید
جان نامزد نشدی با آنکه بکد بگر

رازدن و جان دوست داشتید؟
دوس: مرالز او هیچ خوشم

نی آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر
کوشیدم نتوانستم او را رضی بسازم

تابه خواستگاری من بجایید...
ارسالی: خاطره پورزاد



مایکل جکسن اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هاراببین.
جاوید: چرا؟

فرید: به خاطر که در زیر
عکس مایکل جکسن نوشته کرده

اند (مایکل جکسن اوازخوان
امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما
انقدر نااهم استیم که مایکل -
جکسن را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور
دنی هاروشیدنی هاجه چیز
را خوش دارد.



سلام سنگس

فرید: واقعا که اینها بسیار
ساده اند.

جاوید: چرا

فرید: به خاطر که در
زیر عکس این نفر، تنها نوشته

کرده اند (سلام سنگس).
حالا ما چه بفایم که این

اندم چه کاره است و از کجاست
است.



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر
جلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره
گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب
چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده

خدا حافظ.
عارض: مدیر صاحب، ورقه

عرض مرا اجرا کردین؟
مدیر: کدام ورقه عرض؟ این

بچشم، کشت!
عارض: مدیر صاحب!

همو ورقه عرض را که دیروز
آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مامور: به زورچی کشت دادی
عارض: مدیر صاحب!

مامور: بالاخره مدیر صاحب یک
سوار پیش شدی، این کشت خود را

پت کردم.
- همه هم اسپت را گرفتیم.

مامور: دیروز ساعت ۱۱
بنیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...
عارض: مدیر صاحب اجازت

است؟
مامور: مدیر صاحب چال برو!

مدیر: صبر کن تو که فکر کنسم،
اینه قبل را حرکت نادم.

مامور: بسیار عالی، اینه مهم
بیاده تا تیرابه مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بسا
معدرت مسئله کارهای من چطور

شده؟
مدیر: یک لحظه...

مامور: برو مدیر صاحب!
مدیر: نمی‌فایم که عرضه را که

ششماه پیش سپرده بودم اجرا
شده پاتی خوب بهر صورت، این

دفتر را در خانه سفید آوردم.
مامور: خوب مدیر صاحب این

بیاده را پیش کردم.
جرتگه، جرتگه، جرتگه...

بلی!
مهربانی بفرمایین!

مدیر صاحب، تلفون برای
هما استگ!

شمس الابدین جدوی

در اکثر از و ایرد ولتی کشور ما
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعطفی مایه بدل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این معضله
است، به خاطریکه او یک ریاضی
دان است اما از ریخت بد که او رایج
حیث زور ناله است در یکی از نشریه
ها استخدام نموده اند.
باید ببینیم که چه گزارش مید-
هد.

رابورنمبر (۱۱) :
بتاریخ ۴ ماه چهارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه در چارراهی چارقلعه
چارنفر به جان هم ریختند، که
به نس چار پایها جنگوی میکردند،
که از جمله چارنفرم کورنفر چاری
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چاری سه
دندان نفر اولی، چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد.
که ۱۴۱۰ + ۱۳۲۰ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل، به زمین خورد
و مثل خط مستقیم به سمتی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد. و سومی
که خود را تنها یافت میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چاری
بازدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق
به زمین انداخت.
و چاری که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند، اما در چار دیواری

مقابل چار راهی نفر چاری با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند توپ که انعکاس کند دو سطره
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار پایه موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از جهلستون و شش درک
به شفاخانه چار صد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جو
در چار اتاق يك يك چیرکت دادند
که بعد از ۴ روز چار نفر صحنه
یاب شد ندوبه ساعت ۴ بجه و ۴۴
دقیقه روز ۴ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند.
ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

ریا عینا عمیری

آزار ما جمعیت آیین منست
تیرنگه و نریب مذ هب و دین منست
بی رشوعی واسطه کاری نکم
چون آمرشعبه یار دیرین منست
در هر طریقی که بیرو باری بود ما سببه
ایستاده زن و مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تهل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر چو سبب می گذرد
از پیش نظره به انج و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری
بابای بواده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت د برینه تست
دونان جووه بی توسم نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

تفتیش بیاتام نرخها نخورم
این يك لب نان را خنیمه شموم
زان پیش که بو طرف زکارت کردی
هدست شده کسیه مردم بدرم
بی موتر بنتر زستن نتوانم
بی پای کشی، بارتن نتوانم
بی ناز سکرتن جهان خوش نیوی
اوسره کشد بردیده من نتوانم



جلال نورانی:
به خاطری که حق الزحمه يك ماهه
طنزهایم (۲۰۰) انعامتیس

نورانی صاحب،
چرا ایقه لافر استین؟

رهبري از عقب صدا زد و گفت
اي صفا دختر اي طناباز
بيچه بر بروت مسوي درواز
روي گشتانند انكه بود جلو

پاسخ دهاتي

باري از يك دهاتي بيسر
برسيدند كه: بيشتر از همه براي
كرد عاميكنيد ؟
دهاتي پاسخ گفت :
براي اسبهاي اربابان، زيرا
اگر اسبهاي آنان بميرد، اربابان
حتما بر دوش ما دهانان سوار
خواهند شد .
ترجمه از حميد خراساني



متعل جاده عمومي



از پدر کلانم تا پسر

✘ پدر کلانم مادرش را (ننه) ميگفت ، بدن مادرش را (بوي)
ميگفت. خودم مادر را (مادرا) ميگويم و پسر مادرش را (مه موي)
ميگويم .

✘ پدر کلانم (بزني بهادري) وقت بود بدن (كلكه) نهرسود
خودم بهتل بودم و پسر (ديبگو) ميشاند .

✘ پدر کلانم (فالوده) را دوست ميداشت پدرم (زاله) را
دوست ميداشت خودم (شيرچ) را خوش دام و پسر (آيسكرم)
را دوست ميدارد .

✘ پدر کلانم پور تربت (استاد قاسم) را ميخريد ، بدن هكس
هاي (استاد بوشنا) را ميخريد خودم بستكارتهاي (همماليني) را
مي خريدم و پسر بستكارتهاي (مايكل جكسن) را ميخرد .

✘ پدر کلانم (اتن) مينداخت پدرم (چاچا) ميرقصيد خودم
(دانس) ميكردم و پسر (برك دانس) ميرقصد .

✘ پدر کلانم (داستان) مينوشت بدن (عريضه نويس) بسود
خودم (مکتوب) مينوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مينويسد .

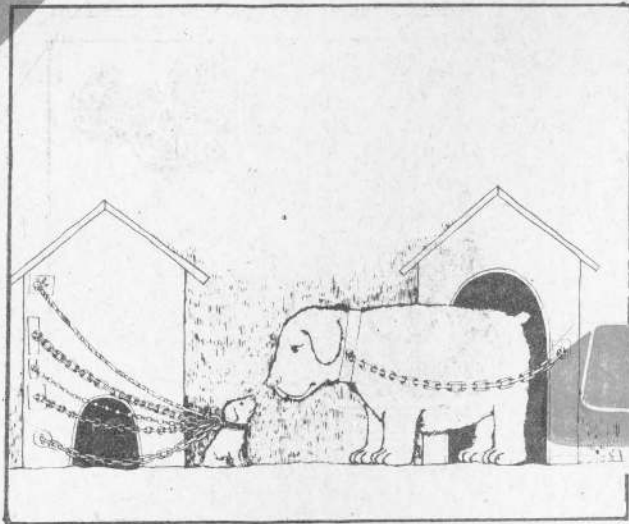
✘ پدر کلانم وقتی خواست طوري كند (دم دروازه حيلم)
باخانمش آشنا شد ، بدن وقتی خواست نگاه كند (از بالاي بلم
همسايه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نماييم
به (سراي ليلامي) با خانم توافقي حاصل كردم و پسرم وقتي
خواست همروسي نمايد نامزدش را از تم دادن دم دروازه مكتب ها
انتخاب كرد .

نوشته : منوچهر احمد منوچهر

پیش بینی های

فالین

سپاتوون



دوما سیتی

در سال ۱۳۶۹ ماهگل جکسن به کابل می آید . (البته به خاطری که به جوانان شهر کابل بگوید که برادر، من در قمه تان نیستم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید ؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لرايشگاه تلویزیون مسدود می شود . (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاویون به رقابت بر می خیزد و از آن سبقت می جویند . (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تلهفون ریاست تقاعد تضریر می کند . (اگر دفاتر آن به کدام جای دیگری نقل مکان کند)

د ر موسیقی به برک دانس
د سترسی دام .

س : مشوق شما به برک دانس
کیست ؟

ج : در خانه مشوق اصلولام
مه می یعنی (مادر) است
اما مشون دیگر نلمهای هندی
به خصوص رقص های متن و گویندا
است و میخوام از آن ها بهیرووی
کنم .

س : از مسوولین شاروالسی
چه تقاضا دارید ؟

ج : میخوام قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی
را کنترل کند .

س : چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید ؟

ج : میخوام به هند سفر کنم
و در آن جا در نلمهای هندی کار
کم تا خدمتی به مردم خود کرد -
باشم .

ارسالی :

احمد ولید امانزی وردک

س : لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج : اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانه

توماس می گویند .

س : چگونه می توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید ؟

ج : به خاطر یک دوره پی یعنی
بدن در بوتهای ما استاد است .
س : در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوتهون چی نظیر
دارید ؟

ج : باید یک آرایشگاه در -
بوتهون افتتاح شود تا مشکلات
بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود .

س : شما به حبت یک شاگرد
مستاز آیفهراز درس به کدام
رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سرورگ دارید ؟

ج : چرا نه ، من به ورزش -
بسیار علاقه دام خصوصاً به
کرصول .

تفاوتها

فرق زلزله و همروس :

فرق زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می آید .



فرق مرد بوزن و مرد زندهار :

فرق مرد بوزن و مرد زندهار اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولیسی
دومی اصلاً بپراهن ندارد .
فرستنده : خاطره جبرئیل



د خوبونو کیسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ او چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو . بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سامارونو کې رسمی دنده لري وپوښتل :
 - کوم دنده لري دې رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
 - کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لږه نېغه زمه پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخست :
 - وای چې دې تونمیزایانو د کولموتولو او جیب د کولو په ریاست کې د خوازه او اوز د خوب په باب خبرې کولې ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د سیزله باسه د خوب کولو خور والی تعدد یې کړ . لومړي ته وویل :
 - یوه ورځ مې د سهار په نهمه بجې د واردي اوساډرې کتاب سر ته کېښود او د سیز له باسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلې وي ، زه یې راوېښه کړم . او چې کله د مازد پکړخلور - نهی بجې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راباخولم .
 دوهم ته چې د پور خوب له لاسه یې خوله تر غوز ونو بسوري واژه ، واژه کیده ، ورته وویل :
 - ستاد مې د نهی ورس خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر خوب د فسی مزه داروي لکه زه -

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کولو په وخت کې ملازم نه وي راوېښ کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
 دیم مامور چې د دوي په خبرو کې یې بیا یوه سترگه خوب هم وهلی و ، دخپل بل ملگري په سکونولو سره چې له خوبه یې راباخاوه ، په پټو سترگو وروسته وویل :
 - د دغه شې خوب دې . . .
 خوب زما غوندې وي چېسی د پنجنلسی په ورځ مې سهار په دفتر کې سره میز کېښود او خوب وړي وم ، کله چې د شنبه په سهارونو همکارانو راباخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه يم او هغه هم ونه ده چې د شخصي کور په انگر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوزه او تنده له بیژلی ، خوزیا شونډو د تندي له لاسه پټې نیولې دي . زه له سلیجو ، طوفانونو ، تیگو ، تیگیو او چاکوگانو او انګونوسو لاس اوګر یوان يم . خو هغه په بیخما زړه خوري خانګې د د یوالو لوستر یاتې په (۱۹) مخ کې .



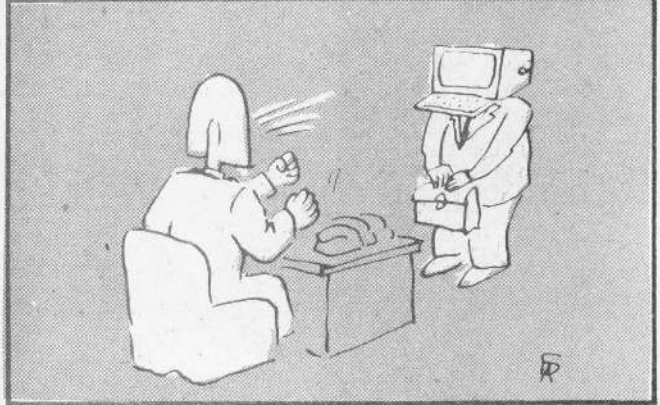
علمی مرکز

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې خبره کړې ده . خبریال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په خپله ډول ابلاغ کړي ؟
 - : نتیجه د لرغونو د روښان ده . . . اوازونو بیچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبریال : ونه پوهیدم . . .
 - : تعجب کم چې پهنه دې ساده خبرو دې سر نه خلاصیږي . . .
 خبریال : آشهز باشی صیبه د ا خیره تاسی ته ساده برینس هر څوک ستاسی په خپو علمسې پراخ لید نه لري . . . کسهر یانې وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
 - : په دې راوروسته وختونو کې د بنا رنرخونه د ویره لوړ شول چې د علمکی له اتوموسفر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مرخ د کړي په مارکیټونو کې هم ستونزه اوکړ - کچ را منځ ته کړي . د دې لاسه پاره چې د اوزون په تې او سوري زړه باندې مو پتی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا رونو کې د نرڅونو لوړ پد وځي او نیول شسې .

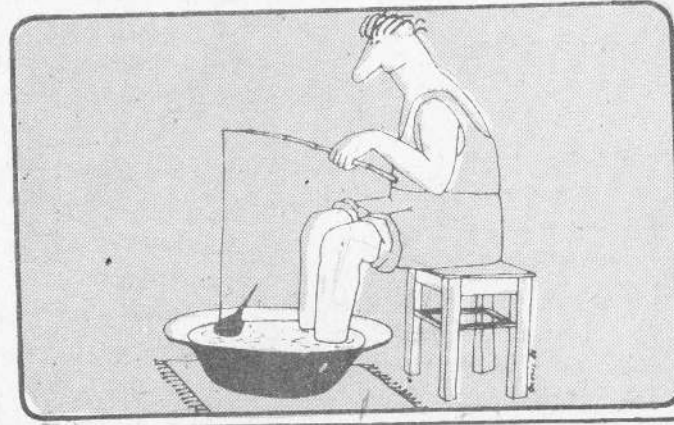
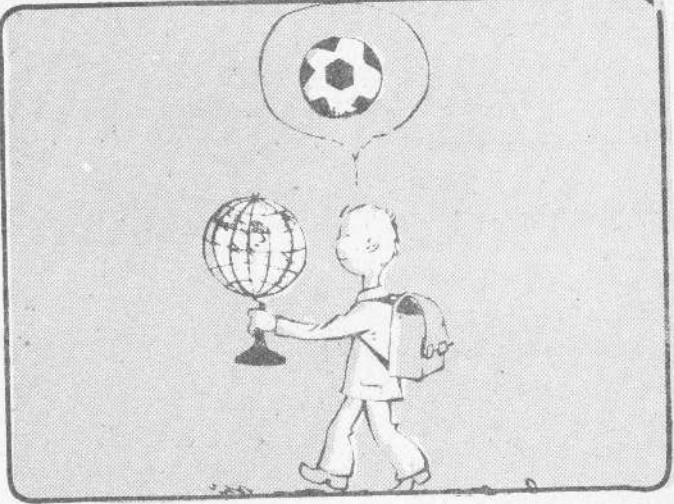
په دې لړ کې لکه څنگه چې د خلکو یې او خبرې بیلې ، بیلې دې هند ا شان د پوهانو نظرونه هم بیل ، بیل دي .
 خو چې کله د بیچاره هتسې بجا نگرې خبریال په دی باب له آشهز باشی صیبه څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
 - له هغه لحاظه چې ماته خپل علم گواهی راکوي او د آشهز خانی د دود کتنې په تلسکوپ کې مې د علمکی د کړې د خوکید اراحوال - اخیستی دي ، نو د ارا ته ثابت شوه چې اوزون بیچاره په خپله د علمکی د اوسیدونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پهنی خا . . . تجربه خیر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د علمکی پرمخ د زړې وسلو د ازما - پښت ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره لگر تیا بولی ، مخو زما د خپو نو او تجربو په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .
 خبریال : نو ستا په نظر د لومړ - پتوب حق د کومې نظریې سر خوا دې ؟
 - زما نظریه هسې خوشس نظرنه دي ، بلکې په ثبوت -

خبري او پېری

آشناګله دا خصوص مالکیت څه ته وایي ؟
 - خصوص مالکیت هغه دولتی موسسې دي چې له امر څخه نیولې بیا تر څو کید او پوري ټول یې د یوې کورنۍ فری وي .
 - او خصوص متشبت جات - ویلی شو ؟
 - خصوص متشبت هغه څوک دي چې په یوه اداره کې لاسه معاش برته دخپل خصوص متشبت په وسیله دخلکو په کارونو کې خدمت اچوي او بیا ورپسې د سوغات او شپړلې په نوم څه شې تر لاسه کوي .
 - چې داسی ده ، نو دا خصوص بانګه څه شې ده ؟
 - خصوص بانګه هغه بانګه ده چې د پورته ذکر شوي خصوص متشبت په وسیله راټوله شوي وي .
 - دا خصوص در سره وینله ، څه د ارا ته وایه چې خصوص مشورا څه ډول وي ؟
 - تاته زما له پلره خصوص مشورا داده چې نور د فسی خصوص بونستی مه کوه ، بلکه چې د نورو په خصوصیاتو کې گوتې وهل ، د پهنو خصوص خلکو له خوښی ی



کاشکی



کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رنځېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بیسی .
 کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بنید لای یې حسابا حاد نس یا هم جیره کم رسمی منفازه دار وای خرنولای مې د پگونه او کاسی چې بیسی گسې دوران دې دهما کم عقلان سان ته گتس خوشس کیسی

شطرنج بیاموز

چند مشورۀ میثودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اماتوران :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لای به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بی الهلم از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چند را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجام بازی) به صورت فشرده ارایه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بومرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاعها متنوع که وجود دارد رعایت رهنماید. بیرومون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نوبت میکند)

۲- مهره های خوبشرا هرچه زود تر به میدان بکشند، و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترشی توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (c) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و غیر اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بزرگتر کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب ورزید جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که

مبادا : الف) حریف تان سواری را

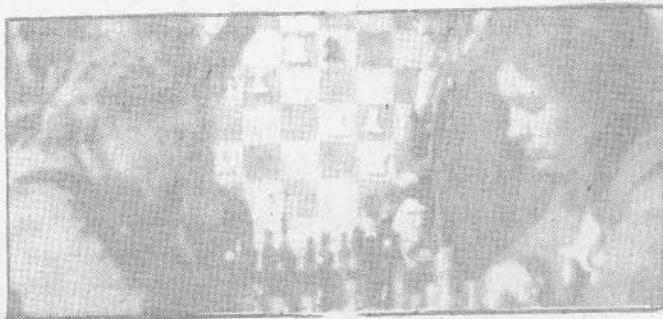
بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرید و یا با لای آن حمله ور شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدیه را متوجه تان نموده که شما بایستش در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدیه ای مشهود نباشد، و شما نمیتوانید که چسب نقشه بی را به پیش ببرید، درین حالت تصمیم بگیرید که کدام مهره تان به نحو نایبندیده جا به جا شده است و یا در بازی کمتر مهم است. پس بکشید تا همان مهره را در موضع نعالتری جا به جا نماید تا موثر نیست پیشتر را کسب کند.

۶- بکشید تا ابتکار را در دست بگیرید، و هر حریف تان فشار وارد کنید، نشووه های اعمال فشار بالای حریف



بدینگونه است :

الف) اگر ستون کشودیم وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خویش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در دیاگونال های (diagonals) که به شاه حریف مستقیم میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی، از جلو راندن پیاده های قلعه شاه خود دری کنید، مگر این که جلو بردن این پیاده ها جهت راندن یکی از مهره های مهاجم حریف نباشد. ولی هنگامی که در بازی س تا چهل حرکت اجرا میشود و شمار زیاد مهره ها تعویض میشوند، دیگر ضرورت آن میرود تا راهی برای شاه تان یا پیش کردن یکی از پیاده های قلعه گشوده تا شاه به سوی مرکز بشتابند.

۸- در انجام بازی، از رخ های بیشتر نسبت سوار مهاجم کارگیری کنید تا سوار مدافع پیاده ها بکشند تا پیاده های تان را در خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان باشد، مستقر نماید.

مادری مباحث بعدی بیرومون هر یک از اصول فوق معلوماتی ارایه خواهیم کرد.



موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می‌آید. سوئد و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب آ ۱۴ و هر ۹ هزار خانواده دارند.

گراف‌ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نص باید از ۱۲۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان، در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شونده بنا بر این ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئید، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

قدیمی ترین شهر

ثابت شده است که قدیمی ترین شهر جهان، ژریکواست، راد یو اکتیویته، نغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، بر اساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده (زاوشیمی شانیدار) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صا در میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ تا ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هاییکه از خارج با ایتالیا می‌رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است و بدینوال رکورد میزند برایی از توریست هارا ایتالیا در سر تا سر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

آمار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در (پورتوریکو) با ۶ در هزار نفر در قهرسیا ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهد.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۰ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

میراث

د (۱۳) مخ باتی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوی شورلمی شوازی یی ورته کونډتون وکړ اود امید نیالگس یی په شورسید ه د زمانی په تیریدو اود د پیوسر وتود و په رامینځته کیدو د صدوزیره هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهناسی تودی - زمکی یی خرنی شوی دی او هین ورته نه دی باتی شوی ، یوازی - د یوه اوانگر وریاتی دی د پیریشان شوی دی . د کلی کور معامله هم ورسره نشته بداسی وختکی د - یا را نوید اکل دورس دانهر د گل مثال لری . یاران یی ورته بیل شوی دی . منگی کی چی اوبه نه وی کډولی تش پروت وی . هیڅوک نژدی نه ورس د هستی د ورشو یاران یی نه لیدل کیسری او پریشانی به مخه کړیدی او یسو مری جواری ته خیران دی زمانه خامخا انتقام اخلی . به هرشکل چی وی . کله کله چی ویده وی به خوب کی خیزوهی بداسی معلومی ی چی قوس می لاس - چی به حقیقت کی دی گسا ه شهید سالم لاسدی په خوب کی حد ودری نه نیسی او ورته وای قاتله ! ظالمه ! خونکساره (میراث) غواری د چامسیرات ؟ د صدوزره کی اوس هم کله کله گزی چی د سالم زیکوبانسی قبضه وکړی خودی بلخان هغه خبره به وریاده شوه ؟ چی دجر - گمی به ورغ یی اعلان وکړ (ا هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندی شوه سالم د قاتل په صفت بیه وپیژندل شی اود عدالت پنچوته په وسپارل شی . دی خبری به لیز آرام کړ او هم به د عطاخان اعتبار ورته مخی ته ودریده او فیسی خنجره یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

باتی په (۱۹) مخ کی

جوانه یی سمنگان



سمنگان جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد انسی . سمنگان را در لایه لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرد اد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابجد الله شهاب الدین باقوت حموی ، حمد الله مستوفی فردوسی ، بارتولک و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میبایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثیر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کسی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنهای داشته است ، شعری که هجوم وحشتناک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و یگرا ، اما بود و سود ،

فرهنگی و تمدنی

گزارشگر حمید مهرروز

و ماند و ماند ، همانند شعری دیگر این سرزمین ، در داشته های مادی و معنوی دیگران ، یاد بر گاموحتی تا هنوز ضحک نگرین آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارنه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیره گویند زنگاری ، روح آریایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فراگرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، بی تاثیر از این جریان سلط ، نتواند بود . اما از دهه

اخیر که میایستسی چشم امیدي داشته در پیشا که واقعیت زنده کی موجود ، روشنایی امیدی را ، در چشم بر نمیا فرورد ، روند سلط در زنده کی ، امروزین ما ، توجه به مسایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کسی در اینجا برای لحظه یی فسر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در مرصه مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت کسی نمیدهم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت : ((اگر فقر ، از در پیچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بیرون شود))

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی سلط کسانانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم سلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود تر و هر اسان تر چند سال پیش کمیت قابل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

هدف نگارنده آن است که زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میبازد ، گوئی سلط کسانانی اند که : ((درهم را ، زدایند ، اندوه میدانند)) و این کاریست که غرب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجاریست . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانیم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که سلط اند (هدتم سلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میروند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - اسان اند ، و کسانی که زنده کسی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود تر و هر اسان تر چند سال پیش کمیت قابل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلنند نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میبایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند سلط

بقیه در صفحه (۱۰۱)

زیبایی

سرمانند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قائلیم . شوم زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا . لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خویشتن دارست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی برهائی عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خویشتن داری همسر ما باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدی سرا خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خویشتن داران و اشخاص حاکم پرنفیس نمایان میگردد و سزای ازمدان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آد پهر - خور ، مزه ، غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان باوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشای زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

العهد زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگر ما روان پاک نداریم ، غرق تجمل و آرزوهای اغواگرانه هستیم . ما قادر به تماشای آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدان دست یافت . خویشتن داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خویشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بستی عادی را در وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که ، خویشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عق) - پنهان است . به همین سبب مشاجره و مباحثه برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خویشتن داری ، تجسم یافته اند . نکته شته از این مطلب ، فاکت به مشابه ، شاهد است . شاهد اصلی ضرور است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست رهزن نباید نتیجه گرفت که رهزن بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کنیم که پیروزی رهزنان نتیجه هبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهزنان بهنا گاهی روپرو میشوند ، ما علت آنرا در هبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجو می کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاجری ، نخست سبد زیاد مسی برد و سپس خسی می شود . ما نمیجویم همه کسانی که خسی اند ، از پول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر پول میاند و خست ، خود دار و احتیاط بود . سپس غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساسی بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه در جامعه کار خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده بی که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکنند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم ، و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمیکنیم . عمران چیزیکه عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم بر نسیم های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش وی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده می ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجتهد ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند . برای آن که به حقیقت دست یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نمایم . مگر وقتی میخورد ، ا هم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میبرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به

این سبب گا و از آن میگریزد . حیوان کامل زیبایی باغلیان فرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی ندارد ، میان اینان تضاد آشکار ناید پوری وجود دارد .

ممكن بگویند :
(تضاد آشتی ناید بر برای چی ؟)
به عنوان مثال از ویشو امیترا یاد آوری شوم . او دنیای خود را در مبارزه با الهیت بنا نمود . دنیای او زاده خشم و فروری بود . بدین لحاظ با دنیای الهیت میبوند نیافت . او که در آنرا و اهرج و صرح زنده گی میکرد ، نتوانست جهان خود را عیار سازد . سرانجام در رنج و غدا ب هلاک گردید و این رنج و عذاب را برای دیگران نیز روانید ، غریزه لگام گسیخته ، ما هبست متضاد با جهان الهیت دارد . او با جهان ماحول خود در تناقض است . خشم ما ، به سان حرص و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبندد : کوچک بر این بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گذرا ، ابدي جلوه میکند . و چیز ابدي اصلا از دایره توجه وی خارج است . هدفیک در برابر فرسوده قرار دارد به اندازه غیر قابل ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آنتا به متضاد و ستاره گان را میگویند ، زمانه آن دارد و بدینگونه بالهیت در تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و از آمیزش که به دور یک نقطه بجزریم . روان ما به سان اسپهرو دام ، به دور یک نقطه جرم میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است ازین ببرد . عدل در همین بیعده گی چیز زیبا را - مشاهده مینمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه وار فرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه بی از کمبودی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای بینش وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز ما زیبا و بزرگ است . اولد تماشای که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمرنگی را پشت سر گذاشت ، بادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . با - لمقابل . مردم نیز در رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانه - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیزو زیبایی ، میان دارند . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد . بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که افراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حیاسات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

الکولینز مزمن به وجود می آید :
این گونه اختلالات (Psychoses)
در مرحله دوم و سوم الکولیزم
مزمن ایجاد میگردد که از بعضی
اشکال عمده آن تذکره بعمل
می آید :

۱- Alcoholic delirium

عبارت از یک حالت هذیانی حاد
بوده و یکی از اشکال شایع
سایکوز الکولیک است ؛ این حا-
لت غالباً چند ساعت و یا چند
شبهانه روز بعد از قطع حالت نشاء
به وجود می آید و به صورت آنی و
حاد تبارز میکند ، علام آن در
شروع به صورت تشوشات خوا-
ب شبهانه ، بیدار شدن از خواب با
یک حالت ترس واضطراب ، بر-
موازنه گی ، عرق زیاد ، تبیدی
استفرغات ، رعشه و حالت متو-
حس و متعجب میباشد ، بعد از آن
بی خوابی زیاد شده و برسامات
به شکل دیدن حیوانات از قبیل
موش ، پشه ، قانعوزک و سایر
حشرات و حتی حیوانات عجیب و
غریب به وجود می آید . تمام این
علام از طرف شب شدید شده و
شخص در یک حالت تعجب شدید
روحي و حركي قرار می آید .
درین حالت مرض شخص هم برای
خود و هم دیگران خطرناک بوده
و نهایت به محافظت جدی بود قهق
داشته و باید به زودی به شفای
رسانیده شده و تحت تد اوی قرار
بگیرد .

(برسام یا Hallucination

یک حالت اختلال در ادراک است)

۲- Alcoholic Hallucinosi

برسامات درین اشخاص به صورت
حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند
که در صورت حاد به شکل شنیدن
صداهای تهدید آمیز و متهم کننده
میباشد ، شخص الکولیک این
صد اها را میشنود بدون این که
و اتعاً صداهایی وجود داشته
باشند ، شخص درین حالت به
اضطراب شدید ، ترس ، یاس
و ناامیدی دچار می باشد ، برای
نجات خود فرار میکند ، به دفاع
از خود مقابل دشمن خیالی

را رها خواهد ساخت . در آن دم
احساس ، بی حیایی نمیتواند کرد-
هنگامی که اود صفای غیرقابل
بیان است ، در صلح نیز است اگر
زیبایی را از هوا و غرایز جدا
نمازیم ، آن را به دست آورد
نمیتوانیم . انسانی که از درك
ناقص و پراکنده رنج میبرد ، بالای
خود حاکمیت ضعیف دارد ، او
توانمندی غرض نشانده ن عطش خود
را ندارد ، بل هنوز او را شعله و ر
ترمی سازد ، یک چنین در کسی
تشنه گی را فرود نمیشاند ، اما
اشتها را میسوزاند .

بدین لحاظ تعدادی از
فیلسوفان مشهوره میدانند که از-
زیبایی باید دوری جست . آن ها
راه رابه سوي غنای روح مینندند و
هوشار میدهند که در این راه
باخت وجود دارد . اما حقیقت
این است که باید ، برای درك
مکمل زیبایی ، در وجود خویش
خویشتن داری را ، پرورش داد .
هدف برهنه نیز در همین نهفته
است ، نه در خشک ساختن بیهوده

روح
ازمن میتواند بپرسند :
(برای چی و بر بنیای چی-
ضرورتی باید کسب کمال کرد ؟)
درك این مسأله مشکل نیست و
برای چی انسان کار میکند و طلب
می آموزد و برای چی حسن زیبایی
به وی لازم است ؟ پیش از آن که
به جواب اینان بپردازم ، میخواهم
به این نکته درنگ نمایم که برای
چی زیبایی وجود دارد ؟

هنگامی که مابه کمک حواس ،
زیبایی را در میابیم ، به نظر ما خیلی
اشکار میخورد ، در این صورت
میان زیبایی و زشتی ، مرز روشنی
پیدا میشود ، ولی هنگامی که
زیبایی را با هوش از زیبایی کسیم
بین این دو مفهوم خطی را رسم
نمیتوانیم کرد . وقتی چیزی قلب
مارا میفشارد ، آن قدر شاید مارا
جلب نکند . پایافتن هم آهنگی
درونی میان آغاز و انجام ، اصل و
فرع و جزوکل ، خوشنود میبویم . آن
دم اهمیت بیشین رابه زیبایی
برونی قابل نیستیم . مفهوم خیر ،
کرانه ، انکار مارا هنوز بیشتر وسعت
میدهد و زیبایی و زشتی را از میان
حذف مینماید . چیزیکه داری -
خیر است ، زیبا جلوه میکند و جایی
که در آن نور خویشتن داری ،

بقیه در صفحه (۶۶)

میگردد .
در صورت برسامات مزمن بیمار
گاه گاه هر صد اه ای متهم کننده ،
تهدید کننده و غیر را میشنود
که ممکن است چندین ماه و یا
سال دوام کند ، شخص رابطه
خود را با خود و واقعیت های
بیرونی آن قدر از دست میدهد
۲- هذیانات سو ظن در

الکولک ها :

نزد شخص يك حالت ترس
و اضطراب از اثر موجود است
دشمن خیالی و تعقیب شدن
بیمار به وسیله آن ها موجود
میباشد ، این گونه اشخاص
هر نوع حرکات و حرف های
دیگران را نهی دشمنی و یا تهدید
به خود تلقی میکنند ، این حالت
ممکن است چندین ماه دوام کند .
این حالت غالباً در بیمارانی
که بیشتر از ۴ سال دارند
و شخصیت شان به صورت آشکارا
از اثر الکول تغییر کرده است ،
به وجود می آید که اهسته اهسته
به یک بد گمانی
داهی تبدیل میگردد و شخص
یا هیچ نوع استدلال و آرایسه
شواهد و اسناد نمیتوان از این
بد گمانی هذیانی منصرف سا-
خت ، ممکن است يك مرد معاب
به این بد گمانی هذیانی خانصر
راد دشمن خیالی خود بند داشته
و او را تعقیب و حتی آزار و تلو-
کوب کند ، معمولاً این حالات با
ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد .
۴- بیماری کورساکوف
(Korsakov) : که از
اثر الکولینز مزمن به وجود می آید
و علام روانی طور است که عملیه
دقت و وظایف حافظه به اختلال
دچار گردد و شخص orientation

بقیه در صفحه (۹۵)

دلیپ کمار ..

بقیه از صفحه (۵۲)

آیا شما میدانید که بسیاری از بننده‌گان فلما، دلیپت گسی و حلقه بندی بسیار زود نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشای به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مقلد و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام عوامل را در این دایره مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف های وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشای یک حقیقت وجود دارد و آن این است که تماشای حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنر در کارگردانی یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کارکرد یک هنر پیشه، با منطق، همراه باشد تا فایده تماشای منطقی برخوردار کند.

هنر فلی که تهیه میشود، مجرد است و لزوم و تقویه نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی فلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با نظر و انتقاد بایروس و تفاوت قرار میگیرد.

دلیپ ترین کارنامه من یک فلم، این است که باید تماشای چهره هنرمندی که باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری را یک کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورد هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دلیپ کارهای ادبی و بر اساس آن، پیوسته می شود، ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهترین بدیهه پردازها صورت گیرد.

— شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیک بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگرگونگی است که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرق کرد و مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که مختری داستان را امیداند. ولسو در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیزهای تازه و نو را می بیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله موصول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکرفلی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه پلای گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید ه های پر از خم و اندوه و سوز و گداز پایه قوی رجحان و سرتیبت را نسبت به تالیف ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب ایشیل و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گیها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که جابه گاری های خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلماهای زیاده ای هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوبت لادین وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به نشان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته حمیس استوارت، کاری کوب، پیتی دیوس انگر دبرگن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیره هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که ایشان چه گونه در این قالب ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سالیان بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تعریف مینمودم.

من تصور میکردم مادر بیمار است در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر اتم حکم یک کوچ را دارد.

من میگریستم، واکنش نشان میدادم، جمله باقی میکردم و به این طریق خود را مقرون به آرزو ها و خواسته هایم مینمایتم.

هدف من این بود که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشای در برابر کارهای هنری من چی قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراف میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه ام و باید از یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیدانم. میدانم این یک حرفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سندی تحصیلی هم دارند. ماه این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیبت کردیم.

— پس چه گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشکل است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیجه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی سرکش میسازد. و کس آن، در لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد - عهد مغول رابه دوش داد. . . شما در نحوه ادای کلمات جملات، رست ها و حرکات و خورد ها و کس العمل ها، مپها بدید های هرد و فلم، بارهانگاه شید و همین شوید، هرگاه مشابحت ها و قرینه های همگون در هر دو نقش سراغ نمودید، میتوانیید ناطمانه حکم کنید که بسازی تکنیکیست، ولی اگر تفاوت های موافق به مقتضای حکم شخصیت بازی میباید، در آن صورت تشریح دیدی ندارد که گفته شود بازی با احساس انجام داده شده است. در این جامنظور از بازی با احساس، فرورفتن در قالب شخصیت است که هنرپیشه، نقش آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در - فلم ((شکس)) و ((کرما)) و ((کرانتی)) روی همین نورمول نتیجه گیری مایید.

در این اواخر پس برهنهگی یک بخش ضروری فلم هاقبول شده است. آیا شما سکس را در فلم ها بخش ضروری میدانید؟

این بلائی بعد زمان، شرایط و مدت نیست قرینست که مادر آن، زنده گی میبایم. دادگاه فرانسه در قدم نخست و بعد از آن دادگاه سویدن، برهنه گی را مجاز دانست. و ما مثله که در همه سایل نقالی میکم، این بلائی کلتور و هنر را در دوره کلتور، اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که بعد از دوران امور، باید در این قسمت راه اعتدال را در پیش گیرند. - تجار بیزی انتخاب نمایند تا کلتور و هنرند هند که هر کهن دارد و تا هنوز از مسیر خون منحرف نشده است، دچار اضمحلال و باشدگی نشود و به یک سخن: برهنه گی امروزی سیمای هند، قاسوس کلتور و رسم و هنرند مردم هند نیست. . .

حالا راجع به خودتان . . . شما که اهل پشاور استید، بد نیست خودتان از زادگاه روزهای کودکی تان صحبت کنید.

میگویند انسان وقتی در برابر دشواری قرار میگیرد که راجع به خود صحبت میکند. من شنیده ام ما وابسته گر خیلی دیرینه با مرکز سلاطین فزله بی (یعنی فزنی افغانستان) داریم. این حرف ها در ذهنم از آن جایی حک شده که وقتی کوچک بودم از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا چنین و چنان میشود؟

حتما سنین ۶-۷ ساله گی در چنین یک حالت بودم میگویم از فزنی استم ولی نمیدانم، چون ندیده ام.

آن وقت حرف ها و قصه ها روایات و رویدادها را می شنیدم از آن جمله یکی هم این که ما از کجایم و چی گونه آمدیم؟ در آن اوقات ما، در ((الادالان)) - زنده گی میکردیم کوچه ها و خانه ها و طرز زنده گی و معیشت سردم ماحول ما تا هنوز چون تصاویر جسم و گویا در ذهنم باقی مانده است. ولی همه این خاطره ها زایش نیست، بل احساس است و در قالب واژه ها نمیتوان آن را ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر زونو - پسند هم استید. فلم ((گنگا اورجمن)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری از کتابهای شاعران هندی و پارسی را مطالعه و اشعار آن را به حافظه سپرده ام. من کتاب های حضرت حافظ، سعدی جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف میکم، البته به اجازه ایچا کران آن ها.

منظور از ترجمه شعری شما فرجام عشق و رزی ها با هنر گویم دوست داشتند که شما است که

چی گونه این سوز و التهاب را با زتاب میدادید.

من دوست داشته بودم و دوست داشته بودند. فکر کنم ها به هیچ وجه جایز نیست، ولی یگانه کاری که کرده ام این است از عشق و دوستی کسی سو استفاده نکرده ام. من دوست داشتم و یاد دوست داشتم. در هر حال - یاکي به همراه داشت و یاد قانه بود که خاطرات خوبی از آن ها در ذهنم نقش بسته است. به هر صورت حرف ها، فراوانند این حرف ها ممکن است برای من حتی تکرار نشد لذت بخش باشد، ولی میدانم دیگران فرصت شنیدن ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً استثنای است. انسانها در رویا رویی با مسایل زنده گی، به ما شنیدنی های میمانند که فقط باید کار کنند و در حرکت باشند. این به خاطر آن است که امروز دنیا دنیا یی تحول و دیگر گونیهاست و همیشه برای هر کس، نعا، راههای بهتر و برتر دارد، اما متأسفانه سفاکانه تاجار، استیباط کرده ام، در این اواخر، بسیاری از سردم ما ((پس سی میست)) و یا ((سن - گرا)) شده اند. به همه رویداد ها به نظر سطحی نگاه میکنند، در همه احوال دیگران را مسوول می خوانند بدون این که فکر شود در این مسوولیت پای هر یک شریک است.

در هر موضوع زنده گی، اگر نادرست باشد، خود را نیز شریک در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در نقشی هنرمندی ناموفق جلوه کرد، تصور به کارگردان احاله میشود در حالیکه چنین نیست.

شعایکی از هلاکته مند ان - خاص موسیقی استید در مورد موزیک امروزی چی نظری را قائم میکنید؟

وقتی صحبت از موسیقی به میان می آید، ناگهان ذهنم به سوی همان موسیقی اصل سنتی و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود. آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع میکند. من بنابه همین طرز پند - برش در فلم شخصی خود ((گنگا اورجمن)) یادست توانای استاد نوشاد علی، موسیقی را از ایه کردم که همه اش سنت ها و اصالت های موسیقی ((پس)) را داشت برای این که مبتنی بر اصول و اساسات بود، کایس نبود، آمیزه یی نبود، ادغامی از موسیقی آن جا و این جا نبود. موسیقی هندی بود و خالص بود.

ولی امروز یاد بروز قابیل مقایسه نیست. امروز در داپره موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا اصالت کمتر دیده میشود. نسل جدید، یک نسل بیگانه با موسیقی اصل شده اند و این یک مسوولیت است. مسوولیت در برابر هنر اصلی، در برابر هنرمندان سنتی، در برابر فرهنگ بره های کشور. . .

چیزهایی به عنوان (شعر) در آهنگهای فلمی ماسروده میشود. ند که من معنی آن ها را نمیدانم مثالی مآروم:

در یکی از فلم ها آهنگیست به مطلع ((جی جی جی)) . . . اگر وقت شود این آهنگ نه به موضوع فلم ارتباط دارد، نه به بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل برداخت.

به نظر شما بهترین فلم خودتان کدام است؟

شما نظر خود را بگوید؟

به نظر من همه . . . ولی ((مشعل)) برازنده تر از همه است. سیرا مشعل بهترین فلم منست.

دیگر چی گفتنی ها می دارید.

چون قدری به آثار سعدی آشناستم، بعضی از آن ادیبان مثال را میخوانم:

دل زهرگتن بمرود در بدن گرچه گفتارش بود در بدن با این تک بیتی فقط از شما تشکر میکنم.

و حید امید: از موسیقی...

بقیه (از صفحه ۱۶۱)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروب میراز شوروی کسرت میدهد و تکتهایش باز رساه میشه او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری ربه او نسبت دادند سرودهاها اینطرفتر از نشوات درین عده بی از - (تصویر کننده گان در مورد هنر مند ان) بجایین کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند . اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودهاها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند . چرا اینطور شد ؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست ؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (!) دیکسوی (!) وسیک - بودن ربه وحید امید نسبت میدهند همانهای نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحیت گهتارست نصیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند ؟

وحید امید کیست ؟ از کجا آمده ؟ کجا خواهد رفت ؟ از کجای هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود ؟ بعد راهی در برنامه های اطفال رادیو پوهانته بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد ، علاوه ، با زوی

استعدادش شد و روانسه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید . اولین سہلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات د پهلما تمک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد بروتخنیک بخوان . او تخنیک تراکتور را در دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسهار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد . کسرتی امید اد تا آنکه توجه وزیر کلتور آنکشور بهنگاه را بخورد جلب کرد ، به بسهار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد ، و ششمال تنهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را مزید بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت . استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیر اد را دارد ، حتی این امرگوش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند .

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزند و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و ریکاردها و ریل های موسیقی دارد ، وقتی از میلودی ها و انتخاب ستمیل موسیقی اش میپرسم ، بادقت میگوید :

لطفاً از این طریق به همه

برسانند که من آغاز گروموسیقی استر اد در کشور نیستم ، قبلا احمد ظاهر ، عارف کیهان ، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی رانجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدنم صدای استر- اد است) به میدان آمد ، العالم بزرگ از موسیقی فلکلور مادارم ، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد ، در او توان سبزشیدن و شگفتن زیاد است ، از حرکاتش و از اداهای مطمشانته اش میباید که اوسرا یا با میلودی ها و صدای استر اد زنده گی میکنند .

اندیشه اش را منی بر اینکجه چرا استر اد را ترجیح داد ، - میپرسم ، پاسخ مقبول خاطر را میباید :

(شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شعرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه پارچه های کلاسیک و غزل را د لید میسر میسازد ، آهنگین ترین سرود های موزیک استر اد را منسز بدید . میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استر اد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورد ، و اثر هالسر هنری را بدید میآورد ، گاه گاه برای خارجین ها این تصورن میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکردند که بیرون لسانی ما با آنکت های موزیک استر اد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیاترین میلود - یک ترین لسانها ، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استر اد نخست علاوه و استعدادم سپس اینکجه بالاخره بدیده نویند برفتمه شده ، هنر موسیقی است میباید مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استر اد ، لسانش ، کلتور

و استعدادش را که سہای هنری ملق در آن نرفته باشد به همه جهان نمایاند ؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکمده کشور های تمدن امروز هراس آنستاد ارند که افغانستان را در سطح خود ببایند ؟ چرا در تلویزیون های خارجی سی زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند ، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند .

اینجا سوال انتخاب رایسه رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار میوشوم ، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و سه گذشته و اتماً هنری احترام و جای و الا و در شایسته دانسته

اگر استعداد کلاسیک خوانی را امیداشتم شاید کلاسیک میخواندم))

- خود را در برابر شنونده - های خارجی چی گونه یافتید ؟

- آنها به علاقه مندی برنامه هام را دنبال میکردند ، تکرار میکم که لسان دری شعرینسی و فصاحت میلودیک دارد ، و برای آنها سخت د لیدیر است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد برفتمند یا خارجی را ؟

- ((موزیک استر اد را میزند برفتمند برای علاقه مندان موسیقی استر اد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده از بهایی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی ، دیکسو واریوایی ما با نا به شمانسیت داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است ، آیا تایید میکنید ؟

- ((تشویق از اینست که تفاوت های آکادمیک جاپشان ربه تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند ، وقتی

میخواهم استراد بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراد و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص محلی کنم؟

آیاد آنصورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تیکه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیانم، چرا رنگ اصل و شیوه اصل ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و منم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما کاش مخالفین با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضای نامطمین راد در عرصه بازتایب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی راهن را به سرزمین و ملت باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وحید امید ونه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراد آورنده موزیک استراد خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراد را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراد را گن روی پرگ راهنر گفته احترام میکنند، قدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر را به این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند.

شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان دانسران ممتاز برآگس رولان موافق و موافقین های تاب استراد بر اشتیک (زیبایی شنا - سی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه برعکس در جنب

کلاسیک استراد خواهیم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

بلی، انتظار داشتم - درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشناستم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورد هایی صورت بگیرد، اما راستش فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای راناد بدیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من طی آموزش کافی ام در عرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دانم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و دستهای کدام حالات و آهنگها ضروری است بگذارد از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگه دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگه را به بیهنده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالایش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراد نباید سرد روی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرده) - پس دریافته وحید جان که شماره استراد را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بچیت یک رقابت منفی و ضعیف

میدیدید یا در برابرین بی تفاوت میشدید یا ایستاده گی را - ترجمه میدیدید؟

((اگر دهنه نفرم شنونده ام باشند باز هم خواهم خواند))

- در این سبک که شما بعضی گرفته اید همانگی کمیوز و شعر را چگونه میباید، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

((دوست دانم در آهنگه های اصل مطابقت و همسایگی کمبوز و شعر و تصنیف صادق باشد.))

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراد در کشور ما چگونه است؟

((دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرهایی مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اند در این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سروصداهای و فضا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما عواملی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز نظر است و ملت باشادی و سرور راه شان را برای حرمت با هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کاریست از من تاملت هیچ ((منی)) و هیچ ((تو)) نباید در این باب مخالفت کنند. من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به پرسش شما جواب ارائه نمایم))

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

((بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراد احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشد و تیکه گاهم استند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم راد این عرصه به علاقه مندی پذیرفته اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروه موافق رقص و آواز استراد خواهیم داشت هر چند همین حال هم گروه گل سخ مو فغانه تبارز کرده))

- وحید جان! مگر شما تصمم دارید مشهور شوید چطور؟

((مشهور شدن راهمانانیکه میخوانند و در برهه های مند ان مستقر میگردند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنری باشم))

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

((من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دانم و همینطور مواد پرکننده خلاه های کسرت پار سالم را نیز دانم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد))

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

((آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم - آنها که هستند؟ - ما دم که خودش در شعبه تیاتر و تمثیل راد پیرو تلویزیون کار میکنند، بد من خواهم شعله استیور است برادرانم: نواد و همراهم

- کار هنری تانرا دوست دارید؟

((دوست دارم و پدر و خواهرم منتقدین خوبی استند))

که دجا د خپښې مسئله وي نو سالم ته ورسي چې په دې جرگه کې شريك شي . دې د خبروتکړه پهلوان دې پير سرې تبه قناعت ورکوي . په بحث کې د تاثير آثار په دې نه ليدل کېږي او په ورين تندي د هرچا خپرونه غږول نمي . د خپلو خپلوانو اشنايانو تپوس ته هميشه ورسي ، اوسې تکلف معوان دې . کم وځست چې کله زيات معلوم شم نو خپله راشي او راته وايي : کاله خبر دې وي د پښتو دې قيمتي شونه دې وينو چېرې يې چې شنه بنکاري . هميشه په دوستانو گوزي او بي واره ورسي او دجا ننگ ته نه گوزي . چې پلاني نه راشي نوزه هم نه ورشم د دې . خپلا لاتوزلمي نه دې . دوستانو ناسته ولاړه ورسره زياته ده ا هرڅوک يې د ښه خوې خريد اړه دې . عالم خان ماته خواب راولنډه اوزه يې وغوښتم اوراته وي ويل : چې کاله ته پوهنيزي ماد څه شي د پاره راغونښتي يې ؟ ما ورته ويل چې عالم خان کاکا هرڅه امرچې وي آماده يم . ده ماته ويل چې کورنۍ کې مې نورڅلک هم شته چې زه يې سالم تيا ولينم . سالم زمازوي د پير حيا خښتن دې شايد که دا خبره زه ورته ياده کم مانه به وشوميزي او حال پهراته ونه وايي . ما عالم خان کاکا ته ويل چې په کيسه مې لنډ پوه کړه چې کيسه څه ده ، عالم خان کاکا د سالم بلا راته ويل چې کم وخت چې د سالم مسود ژوندي وه ما ورته ويل خداي دې پنځينی چې سالم معوان دې ، په خپلو خپلوانو ، دوستانو اشنايانو کورنۍ سترگې وگوزوه او يا که چېرې په سالم پوهنيزي چې د ده کوم کورته د خپښې د پاره ميل دې او د چاکورې خوښيدې چې ورته خپښې وکړم . خو په همدې ارمان کې لاړه او د ارمان يې ترسره نشو . نو کاله بچيه ته مې راوغوښتي چې په سالم معان پوه کړه او د دې خبرې خواب تري واخله زه به په انتظارم . ما عالم خان کاکا ته ويل چې کاکا (پلرونه چې زامنوته وروڼه کوي نو زامن پوښتي ، زمونږ په کلې کورنۍ خو

زانکړه او معان به راته بد ښکاره شو . او معان سره به مې وويل چې سالم درياندې د معان نه د پير گران دې د دوست سره غداري نه ده بنگار . د ژوند خبره ده کميسې نه دې چې زير شي او وي غوږوي د پلار خبرې به يې رادخښوي پښه نيولى به شم ، چې څه وکړم ! په جرغو ، چرتوکې خپل کورته ورسيدم او د دې خبرې د پاره مې گود رلتاوه . چې کم وخت چې زه سالم وروښم نو خبره ورته دکومسې بحايه شروع کړم نه چې راته خفه نشي . بيابه مې وويل د زلمسو همد ارزوي ، اوسالم د هغو زلمونه ووچې په دې خبره خو . شحال شوي واي . زه هم پوهه جاله کې ناستم . چې دوتلسو امگه يې به آسانه غاري تيا .

مکونه برښيد . د هرچا په کور مې نظر واچو او د خپل فکر نيولى مې وژغلو خو جلب به مې را وينو . اود خيال د نيکايي به هيڅ لاس ته راغله . معان سره مې فيصله وکړه چې مشوره ښه نشي دې په دې کې به د نورو دوستانو پوهنيزي شي نو پوهه تري جوړ شي د ا به مې زړه کې وگوزيد . چې د دې خبرې سلا مشوره دکلسي سپين زيو سره ښه ده . د دوي فکرونه باخه دې تجربه لرې او د هرچا کورونه ورته معلوم دي . کله به مې معان سره وويل چې دکلسي سپين سرې ښمې وگوم د دې د پيري په دې خبرو کې بلدي دې زياتره خپښې د دوي په وسيله کوي . چرتونه نه وه دلې ، دلې راته پير وويل . عالم کاکا په پوهالم چرتو اخته کړم . ليار راته ورکړه شوه . د اکاړي د اوسد پاره .

ميراث

په ښود او معان سره مې فيصله وکړه چې په دې پوه سلامت او پوي ورسي خبره نه ده عالم خان سم خواب غواړي په دې کې به پوره غوږوکم او خو ورسي به . چرت ووهم . شپه شوه د شپې مې معان سره سوچ وکړ چې اوس د هرې خوانه خاطر جمع يم . او په هرڅه د فکر نيولى زغولولى شم نو اوس به د فکر نيولى ته څنگه اشته وړکم چې کورته ننوتم او پوي خور ته مې وويل چې ناري راگرې زه نن ستومانم يم او پوه کړم . ما ناري وکړ او لارم خپل کت کسې حملاستم . د ختوسره فکر راغسي چې د دې خبرې چرت ته وهه دا خبرې ټولى آسانه دي . پوار خو په سالم يوازي معان پوه کړم . ما د دې خبرې د پاره مناسب وخت لټوم . چې په کم بحايي کسې سالم وگومم لکه دا خبره د راز . خبره ده او بايد په راز کې مې سالم ته رسولولى واي . ماته به همدې چرتوکې خوب راغى او ويده شيم (ا خوب مې وليده چې ماسره گڼ شمير ملگري دي او اراده موکړه په چې د نورگل د پير ته روان شو ، ټول غږ نيزي ، او خالدې لاسونه غوږوي ، اخږد . نورگل د پيرې ته ورسيد و نورگل کورکې نه وو . مونږ پوښتنه وکړه چې څه شو ؟ نورگل د پير ښا . پسته باغچه لري به باغچه کسې ، جعفرې گلان کرلى دي اولسور رنگارنگه گلان هم شته نورگل د گلانو بوتې او په کول دلته سو دې بيداکړ . مونږ سلام واچوو نورگل سراجگه کړ ، نورگل د تيباکو د جلم ملى د پيد تيباکو د استعمال په وجه يې آواز سرگه شويدي . سترې مې موسره

تجربى خاوند دي د زمانې تودې سري يې ليدلى دي په هرڅه پوهنيزي . هرڅومره سخته خبره چې وي او سخته غوږه وي دې يې برانيزي ماته فضل هم معلوم وو . دې هم ښه ملگري دي . په لارگي مې فضل هم بيداکړ او معان سره مې پوهنيزي روان کس او نيخ د شريف ماماد پيرې ته ورسيد و . شريف مامابه کورکې وو . خواب مو ورونيږه راوت . شريف خان ماما د قبح اولوس سپين پيرې دي ، ښه ملى سري دي ، مونږ سره يې جوړه په خپروکړ ل او کورته ننوت او ناري يې راوړ . زه او فضل کنښناستو مافضل په ټوله کيسه پوه کړي وو . ناري مو وکړ شريف ماما ، ماته وکتل اوراته وي ويل چې کاله ليار دي غلطه کړيد ه څنگه راغلي ، ايله ، بيله ما ورته وويل څه وکوتا چاري ده . کارونه د پير دې زه د خپلو مشرانو په قد پوهنيزم خو شريفعلما منخ راواړاوه چې کاله فضل دې څنگه راووستلې پوي خوله سره . بنکاري نه ، فضل وويل بنکاريه شو ، ماماستري به دې کړ و زمونږ تياره اوږ دې خبرې دي . او . سره اوږ دې کيسې لرو . شريف ماما ويل هرکله راشي هره کيسه چې وي خداي به يې آسانه کړي . مونږ مجلس برابرکړ او په پير وخت کې دې وي ويل چې ماته ورته وويل خو ، نه غواړي پيلار دې خواب غواړي او واي چې د سالم مورچې مړه شوې ده زما د کور حال خراب دي . دې جوړه شوياله يې کنښنوده او وي ويل چې کمال روکيه زه هيڅ نشم ويلې خو چې بلا رتيگه دې اگرکه دا خبره د وخت نه بخوا ده زه لازم گم چې شريف خان ماما سره سلا وکړي هرڅه چې هغه وويل بيله به يې ماته روايي زما خوښه ده (دې خبرې اود شريف په وپلوماته هرڅه آسان شو مجلس ختم شوه او دې د وار ه تړيو بحايه پورې پوهنيزي روان وو . دې مې رخت کړ او زه د شريف ماما خواته وخوښيدم . هرڅوک په ولس کې د اساسي خبرو مشوره د شريف خان ماما سره کوي . دې سپين ز پيرې دي .

خپرو لاجو غوښي پرانيستې شي . شريف خان لږ شيبه فکر وکړه او وي ويل چې کمال بچيه هرکار کې چالاکي نه ده په کارناموسي مساله ده دې کې غوږ په کار دي . خبره چې دې ماته را وړه نو اوس محصل وکه چې زه به دې خبره کې پوره غوږوکم او شاوخوا ښې سترگې وگوزم . ښمې د پيرې دې خو په کار يې تيزي . دې پيرې دې خو خبره ترمن پورې ده بايد کلک قدمونه واخلمه چې ښه مو ونيوښي . ما يې خبره ورپرکړه او د تيزي شوي د خوب کيسه مې ده ته هم وکړه . ده د پير وځنډل نورا ته وي ويل ، چې د ناسي خوبونه خواب بايد عبيرت . واخلو اگرچې تاد دوستي به له نظريات جرت اوسودا ، وهلي ده ، بيابه پښتانه واي چې غواړي خو نه ده چې خرڅه يې کړ و زه به معان سره ښه فکر وکړم او تاته به خواب برابرکړم او بيابه د وار ه عالم خان ته ورشي خوښه ديد ه زه او فضل يې قانع کړ و مونږ نه يې پوره دري ورسي مهلت وغوښت چې په دري په ورځ بهه د شريف ماما احوال اخلاواوه ، سره به پوهنيزي عالم خان ته ورغوجسې د عالم خان خواب ووايسو . ما او فضل د دري يې ورغوسس انتظار بوسته چې دريمه ورځ بهه کله رارسوي او د ازي پيرې به کله اوو . مونږ د وار ه د سالم په خپښې خوشحاليدو . چې د پيرې زړه پورې دوست کورمو و د ان شي اود انتظار په مونږ د وار و پير اوږد شو . بالاخره دريمه ورځ را ورسيد او د وهدې سره سم زه او فضل د وار ه د شريف ماما کورته وخوږيد ومايه ليارکې فضل ته ويل ، چې فضل خداي دې خپو کړي ، سودا مې زياته ده چې شريف ماما مونږ د چاپه کورار وي ، فضل وويل ، خپري دي وي د زور کار خو نه دي مونږ يوازي خواب . اخلو سالم روکي او پلارې خبروو . زه او فضل په خبرو خبروکې د شريف ماما کورته ورسيد و شريف ماما د دې سره سم زمونږ انتظار بوسته . شريف ماما خپله د پيرې کي ناسته وو . سترې مې مې موره وکړه . مونږ کنښناستو . زړه مې بسس واره درې ، درې کاوه او شريف پاتې به (۲۷) مخ کې

سیرات

خان ته موکل چی شریف ماما به اوسغه وای د خیرود پاره مسو بها نه لتوله . مطلب معلوم و به د ی وخت کی شریف خان فز کسر د مجلس سکوت بی مات کر، وی ویل : کمال بجیه ! مادری وری مهلتد دی د پاره وفوت چی به نودی کلی او باندوکی او هغو لوپو کلاکوکی سترگی وگنزم او بیا لیز لیری نظرواچوم زه به دی - نودی بانو وکی موفق نشوم . لسی شیهه چوپ بانی شو ، زما خيال رانی چی خبره تمامه شه البته همد ا جواب وو . بیای یمان - خبرو ته جوړ کر اویخ بی راولاوه چی د سین هغه غاره به هغه لویه کلاکی چی د عطاخان کلس ورته وای پخپله د عطاخان به کور کی می درک کړی دی . عطا خان درې زامن او یوه لور لری، عطاخان خپله د بیره امتهار خاوند دی په کام کی هم امتهار لری او زامن بی لایرینه روزلسی دی د دی خبری به اوید وویل د پاره د پر خوشحال شوو، زما خپل فکر د دی بیا یو نو، کورولو، باندو فیه بل خوا حرکت نه گاو به دی نودی بیا یوکی ماته داسی کور معلوم نه و . د عطاخان کور دی خپلوی خپینی د پاره یو مناسب راته ښکاره شواو په زړه کی مسی د شریف خان ماما په پوهه آمین ووا به او شریف خان نه مسو زیات تشکوک . خبره موفوت کړه زه افضل ووا به یاخید و .

۱- ازه مو واخسته چی سالم ته خبر یوسواو بیا بی بلار خبر کړ و . زه افضل به د پاره چالاکي لار د سالم موبد اکر ، اود شریف ماما کیسه مورته وکره ده هیخ ونه ویل مونز یوه شوچی چوپ والی به رضا دلالت کوی . بیای بلارته ورفلو . عالم خان لکه د زخمس مارغه پشان بیدار ناست وو . او زما انتظار بی وسته د ورا به بی مونز ولید ورا یاخید راته وی - ویل چی کماله زمانه یه وی سترگی خلور کړی وی . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخو شه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم به د شریف ماما افضل اود خپلو چر تونواو هغه د خوب کیسه توله پیل کړه ناخابه بی سر راپورته

کړ به خند اشوراته وی ویل چی آخر شه (ما ورته د شریف ماما د خولی جواب اود عطاخان د لاسو خبره وکره رلاص بی راولد کړه زه بی د لاس نه ونیم، زما لاس بی ښه زور کړ او به وچولی بی چ کړم . اوراته وی ویل چی: آمین ، شاباش، په رښتیا چی د سالم رښتی دوست او وویلی، کاله خپل کمال دی . معلوم کړ، زما خوښه ده عجب بیا ی دی، مناسب بیا ی دی اوس نو د جرگی بند ووست او ترتیبات برابره کړه چی یو خو نفره جرگه وویلی و وگور چی څه کوی ۹ .

زه یاخیدم د کلی کور سپین پور می راتول کړل . او عالم خان ته می پوره لاس ولس ته جرگه ما ور برابره کړل مچی عطاخان تنه لار شو . مونز مخکی له دی چی حرکت وکره و د دی خبری د پاره دوه نفره استازي مو عطاخان ته واستول . چی داسی یوه جرگه د رتلونکی ده . په خپل کور ، زامنو، خپلوانو سره سلا وکره . د جرگی ترتیبات ونیول شول . یه جرگی کی د خبرود پاره مشر ویاکل شو . د تولو وظیفه معلومه شوه چی څه وخت عالم خان کاکا وخت تاکی چی جرگه حرکت وکړی . جرگه آماده شو عطاخان زمونز د راتگ د پاره آماده گسی نیولی وه او زمونز انتظار بی وسته . د حرکت نیته راورسیده، جرگی حرکت وکر . عالم خان - جرگی ته مخ راراپور ویل پوفقی او کامیاب راشی (د سین له پورې وتور د عطاخان کلی ته ورسیده عطاخان بیا یوه فری کړی ژبونه بی اچولی وو . پښتانه جرگی ته په درنه سترگه کورې اود پورته وروکړی عطاخان خپل خپلوان را فونشی ووهغوی هم ناست وو . مونز ورسید و سترگی مشی وشوه . کښنا ستود چای، لاولوی ښه انتظام شوې و . میلانه غندر

شول، هر څه خلاص شول . مونز د جرگی د مشر خبرود اعلان - انتظار گاو و او تولو ورته کتل . په دی وخت کی نواب چی د جرگی مشر و عطاخان ته وویل : عطا - خان به د پوره معافی غواړم د کورم مطلب د پاره چی رافلی یو ښه هغی می پخوا تر دی خبر کړی بی ته پوره سړی بی چی خور، لور کور کی ورسیندی نویی خلیک غواړی، څوک بی کور کی نه ساتی . مونز رافلی یو چی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ و ستا رضا ده که نه ډدی چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :-

چی عطاخانه څه وای مونز جواب غواړ و جرگی به گوه غز کړ، هومونز جواب غواړ و باید چوپ بانی نشی یو څه غو ووا به ! ... لیا رهم لیری د مرخکی سین دی باید جواب درنه واخلو . کور کی دی سلا کړی ده که نه ؟ عطاخان وویل، چی تاسو درانده خلیک بی د کام مزان بی، ماته مود داسی سړی به برخه کی پښنهاد کړی دی چی زه بی ردولی نشم . زه څه ووايم زه به کور کی یوه لورم ما خپلک لور چی ((ازی)) نوم یی دی عالم خان زوی سالم ته وکره . د جرگی د خوشحالی په رسم یو خو ډی زی وکرې . عطاخان ((هوکه)) را کړه او مونز رخصت شوو . مونز یه لیاړونه پوهید و یوانانو هر څه ویل عالم خان ته مو (هوکه) وویله په کور کلی آوازه خیر مشوه .

هر کور کی د دی خپلوی خوشحالی وه . په لزه توده کی د ستمال واخستل شواو د واده ترتیبات ونیول شول خپل خپلوان آشنا یان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم ونیول شول . د ولس دود سره سم د عطاخان د لور واده خلاص شواو ناوې د عالم خان کورته رافله، سالم خوشحال معلومیده په دی چی خپینی بی ښه بیا کی شوی و .

زما تول جریان تر املرنسی لاندی وه . صد و مونز جرگی ته راخوښت را نشی . واده ته مسو راخوښت معلوم نشو، خپله سالم وری، چی زما واده ته راشه ورسره قبوله بی نکره د خفگان موجبسه هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دی اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تولونه خاوند دی د رنگه هم تولدی همداسی بی زړه تور دی په لمان د پورگوتی وه خپل پښتن برابری خو . . . چی بیا - یسته شم خود د هغ چی خلیک ولسی خوی بی وینې د پرید سړی دی په کلی کور کی ښه گداره اود خلکو سره ښه چلند نه لری . ماته فضل وویل ، چی کاله صد و به دی خپلوی د پرخفه دی اولکسه مارتا ووی دی اود سالم به پخوانی اعتبار اونه کام کی به زیات محبوبیت هم راضی نه و ، چی به کور - کلی کی دی د ویره محبوبیت ولری . په همدی ورومکی د خدای کاروه د سالم بلا ناروغ شو، پاروختیا بی زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شویل به ویل له نظره شو کارونه تول د خدای په اراده تر سره کړی ویخ به ورځ خرابیده . د سالم د واده د وی میا شتسی تجوی نه وی چی عالم خان مسر شو . د عالم خان مری ته هم صد و رانی دغای و نکره . یه ولس کی خوله به خوله خبری گزیدي اوما ته هم هر څه رسیدل وای وریدل چی د صد و قهر ورځ به ورځ زیانیزی اود سالم د وستانوته هم گواښ کوی . ما یوه ورځ فضل ته وویل چی صد و تسور دی دی په خوهیخ کله (ازی) نه وه فونشی صد و خولن کالسه پخوا واده کړی دی . د ابد ، رد ویل د ایه څه به فسه دی خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دی بد انسان دی بی شرمه دی په هیخ نه شرمیزی بی حیای دی ، لسه بی د اچی د دی تولو سره سرمی علنه دی هیخوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه بی د یوختو . . . سره ده چی ته بی بیژی د صد و نورو بیژندی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دی او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي .
 سالم د صدود سترگو ازغې دې .
 په ولس کې دده په محبوبيت هم
 خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
 يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
 عجيبه خبره مې اورېدلې ده او -
 جرت وري مې ته به هم لږ پيسر
 خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خپل
 دې وېرې ده راته وويل خپل خوښه
 دې پد ايد بخت صد ووايي اوږه دا
 خبره د هرچانه اوبه په اول کې مې
 اعتبار نه راته . چې هرڅوک د و -
 ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
 شوي زير مې تنگ شو . صد ووايي
 چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
 عالمي خوښ شواوږي يې سالم
 پوروي دې ؟ پرې به يې نغږ دم .
 يې مرغه به رانه خلاص نشي .
 او مومي واردي نېغه به يې زاته
 پاتې شي اوتول مال اوچايد او په
 يې راته به ميراث پاتې شي ماورته
 په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
 وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
 هو ! ميراث ماته د سالمې کسې
 مخې ته ودرېده او په دې وپوه کې
 ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
 کار صد ورکې د سالم بل هېڅوک
 نشته ؟ صدود پوره هستي خاوند
 دې خو پد پرتگ نظري انسان -
 دې ديد وپاي په کې نور نشته ازه
 د دغې خبرې به اورېدلو پرخفه
 شپ او جرت ، جرت کې مې عطا -
 خان ، زمان يې قوم يې رادمخه
 شو چې صدود د اجراء تونکرې .
 کله به مې فکر د صدود يې رحمت
 خواته لار ، چې رشتيا خونخوړ
 انسان دې . د اوازې ورځ پورځ
 په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
 معايه به معان مغرور انسان دې -
 دا خبره يې د هېچانه نه پتوله
 برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
 نه پرې دم . د صدود شاوخوا خلکو
 چې له دده سره يې ناسته ولاړه
 ده دا ورځ له خدايه غوښته او هر
 کارته يې لاسونه ټکل . ولوکه د
 هېو مظلوم ((سالم)) انسان وينه
 يې گناه توبه شي . دا خبره صد و
 او دده ملگروته يې تفاوت وه چې
 د صد و لاسونه دې د پويي گناه
 انسان په وينوسره شي . صدود
 هېڅ شي پروانه کوله . دا يې هم
 زړه کې نه گزندل چې د زمانې
 سپر به د انتقام په هر رنگ چې وي
 واخلي . خوښه مخکې او يا لاس

وروسته ولى هغه ساته چنډونه
 لېده دا ورځ او داسامت ورته
 غښت ښکارېده . دا وري ورځې
 شپې وې او د سالم د واده اوه -
 ميا شتې بېرته تيرې شوي وې . چې
 سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
 خان ټيټو ته لار . د سالم د کور
 نه په لږه مسافه کې وسپن غاړې ته
 نژدې په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
 پير لويي ښکل . په ليار کسې
 واقع وو . او په منځ کسې
 لري لاره چې د ولس د خلکو د
 تنگ راتگ سره جوړه شوې وپلېدل
 کيده . سالم د يوحق شناس انسان
 په خپل د خسر پوښتنه وکړه او يا -
 سپڼين مهال د کور په لور راوخو -
 زېد . کم وخت چې د سپن نه
 راپورې و ت او د لوڅو ښکل ته را -
 ورسيد او په لري ليار د خپلو ملگرو
 سره روان شو چې ناڅاپه د ښکل
 د منځ نه د خوتوله خوا پزې -
 وشوي او سالم وپوښتل شو . دده
 د وپوښتلواو اوزه په لږ وخت کې زمونږ
 کلې ، بانډو او کلاگانو کې تپه شوه
 او هرڅوک د سالم د مرگه او زلسو
 نه خبر شول . د هري خواته د و -
 ستان خپلوان راوتل زه هم راقلم
 فضل هم راوړسېد د يوڅو تنوسره
 منځ په ښکل روان شواو دده د
 يې گناه مې د باره مويوکتد -
 معان سره واخيستونم وچې چې
 د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
 هم رسيدلې وو . د هرچا سره
 کيوته ليدل کيدل پهکله د دې هر
 چا دست وه . زه او فضل چې وړ -
 سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
 په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د وار و
 ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
 د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
 په رسم سپين خوله کې پرېښدل او
 نې لاس يې په سينه پاس يېښ
 وه ما او فضل ژر ل معان مې ټينگ کړ
 حاضرېتونه مې وويل چې وگورې !
 خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
 په خدا لاس په سينه مخامخ کيده
 دده يې گناه مې هم مونږ ته په
 هغه احترام ، خدا ن لاس په
 سينه ايښې پروت دې . خواخوسرو
 چې د جگړه وامورته نشته زما په
 خبره د ولس ټولو خلکو ژر او شملر
 يې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
 چوپ پاتې شول دده مې مورا -
 واخيست او کورته موراوړ . په انگړ
 کې دننه د خوميا شتون اوږي ((اوږي))

خپل خښتنه مې په زار زار -
 ژر يده او پښتې حيا يې د چپخسرو
 مانع گزېده . عطاخان ته محو اب
 ورغې عطاخان د زامنوسره راوړسېد
 او د خپل ولس گڼ شمېر سپين -
 ژرې ، جوانان ورسره د سالم
 يې گناه مې د ولس د دود ، -
 د ستور سره سم خا وروته وسپارل
 شوتول ولس پرې خفه وو . د مې
 درېمه ورځ وه عطاخان ټول ولس
 را غوښتې وه . سپين زېرې -
 جوانان ټول ناست وو . عطاخان
 د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
 او پاخېده او ناست مجلس ته پسې
 داسې ويناو کړه
 جوانان ورواوه زيانو په دې -
 ټول پوهېږئ چې د سالم په يې گناه
 وينو د جلا سونه سره دې قاتل
 معلوم دې تاسې يې هم پيسه
 پېژنئ ، زه صرف د ويره و ايم چې زه
 خپله لور ((اوږي)) چې د ناوې -
 توب جامې يې تراوسه خپلې
 شوي نه دې خپل کورته بيا م او د
 سالم زمکه ، چايد او په اجار پورکوم
 هر هغه څوک چې د سالم زمکې ته
 وړاندې شول د قاتل پيسه
 صفت به ونيول شي او د حق او -
 عدالت پلټونه به وسپارل شي .
 حاضرېتونه پياوړا وويل چې پرمخ و
 خبره اوږته فيصله ده مونږ ته
 منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده .
 مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
 لور ((اوږي)) خپل کورته بوتله
 او د ناوې توب په جامه کې پسې
 کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
 کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
 پاران ناسته وو د عطاخان خبرې
 صد و ته ورسيدې او صد و ته د
 عطاخان په کام کې اعتبار رسوړه
 معلوم وه .
 عطاخان او زامن يې د ((اوږي))
 سره يوځاي خپل کورته د تلوسو
 تيارې ونيوه گڼ شمېر سپين زېرې
 جوانان ، سپين سري ، تور سري
 د کلې کورنور وستان د دوي د -
 مخې يې د باره راتول شوي وو .
 کم وخت چې عطاخان د خپلو
 زامنو او ((اوږي)) سره منځ په
 کور حرکت کاوه . د حاضرېتو پخپرو
 کې له ورايه د خفگان نښې ښکار -
 يدې . او پخپل دغې صحنه
 په ليد لوانسکې تپولې . د سالم
 د کور د روزه تړون معلوم وخت
 پورې و تړل شوه . د چم گاونډي

پاتې به (٤٩) صخ کې

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۲۷)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد .
 سوال : این مادر چند ساله است ، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد ؟
 جواب : این خانم که به یسک نامیل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۵) سال دارد ، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۵) ساله گس عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد .
 سوال : آیا تمام اولاد هایش سه سال را در بطن مادر سپری کرده اند .
 جواب : نخیر ، فقط آن فرزندانند که بعد از سن (۴۵) ساله گی این تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند .
 سوال : وضع صحنی این مادر چگونه است ؟
 جواب : بسیار خوب است ، حتی همین حالا که ۵۵ سال دارد بسیار صحتمند میباشد .
 سوال : آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است ؟
 جواب : کاملاً نورمال ، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می کرده و بعد طفلش تولد می شده .
 سوال : این دو کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند ؟
 جواب : بلی ، این کودکانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند ، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است .
 در طولی اینها ، کودک در دو ماهه گی میتواند بنشیند ، در چهار ماهه گی چارغوک می کند ، در هفت ماهه گی می ایستد و در (۶) ماهه گی به راه می افتد ، گپ می زند .
 سوال : آن کودک اولش فعلاً چند ساله است ؟
 جواب : پنج ساله .

سوال : و این دومی .
 جواب : بیشتر گفتم (۴۰) روزه سوال : وضع صحنی کودک آن ؟
 جواب : این کودک بسیار صحتمند ، بنشیند و بنشیند و در طولی آن بسیار هوشیار و کنجگاو است .
 سوال : بنامی استاد عبدالغفار بوده ، وال ، از محابه شمشکر ، از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند پدر خوانده عزیز ؟
 این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی ، برای باور نکردنی نبود ، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطر این بود که منطق طبابت میتواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد .
 به صورت نورمال ، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله گی به پایان میرسد . یعنی هر حله انقطاع طمث یا (Meni-pause) فرامی رسد .
 و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل عصیت است .
 ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ ساله گی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد ، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است .
 ولی این که می گانیم این تغییرات چیست ، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودک چگونه توانسته اند از چند نورمال دو سال و سه ماه را بیشتر در بطن مادر سپری کنند و زنده بمانند ، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشور محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را میتوانست ایجاد کند .

مصاحبه فالچی

بقیه از صفحه (۲۱)

ان محاکمه شمر او که مراباد محاکمه روز تیرگه می اندازد ، چیمز هاین از او جو یا می شدم .
 ۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس بله من نام لنین را هم در فهمرست آورده ام . اما چه صحاحه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاه باکول مارکس صحاحه کرده باشد ؟
 من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم . اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود ؟
 این مرد همانطور که یک ارباب با رعیت و با فرعون با برده اش -

رفتار من کرد ، باز خود سلوک من نبود .
 اما نوشل کانت هم چیزهای بسیار در باره عدم شناختن ابراز من کرد .
 ۱۸ مرد بلژی از سها را ای دیگر (ویک داینا سورا) من از داود ، مکیاولی ، مارکوبولو ، هلمن تروی ، دانته ، زکیمس ارتور رسو ، پاد نکرده لم ، قلم اراپنگه از وی ناچار می به انسان بی توجه نشان داده ام چه حجه دارنده است .
 نالین وجود از صمیم قلب ترجیح من در هم صحاحه ام را بیک مرد بازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم .
 شاید این صحاحه با گذشتنه هیچ ارتباطی نداشته باشد ، اما من چندان هم مطمئن نیستم . در طول زمان ، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است .
 تایید آن من گویم انسانها در آن داینا سورها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات سافرت کنند !

دخوبونو کیسی

د (۲۶) مع با می

می گاه چی گوئدی لا اوس هم د پشچنشی سهاردی .
 که چی نکل با می ته ورسید نو کیم داد راته وویل :
 اوس و پوهیدی چی مامورین ولی د پیر جای خنسی ؟
 به خیرانی من ورته وویل :
 ماد ریختی د جای پوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی .
 کیم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل :

نه به دی وی اوردی چی من وایی : جای د سری خوب تنبوی . اوس نو که چیری مامورین به دفترونکی جای ونه خنسی ، نو به وریجو ، وریجو به د میزولنسا یاسه ویده براته وی .
 ماچس به رسی د فترکی کوچ ته تکبه وهلی وه . د سترگوله یاسه می د خوب روند والی حسر کر ، زری بیاله رابورته کره اود جای به غیر پ می خوب له سترگو والو زاوه .

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۲۵)

روزی از شهنشاہ پرسیدم :

— طبیب معالیم داکترعبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((منم که از خدمات داکترعبادی بایستی چشم پوشیم))

من افزودم :

— داکترعبادی از خاندان بهایست. مادرش همکار سابق این قبیله

بود. نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتر است که در

دربار بماند.

در واقعیت، ملاکاشانی، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش را علیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود. صد ها بهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد. از جمله داکترعبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی هادر سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاد شد. از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ، ارجحیت بلندی داشت. کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت ((رانمسی)) های خالص درین میان درخشیدند.

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند. از این رو مردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینسی

پیش آمد، شهنشاہ میگفت :

((در سوال مذہب مانیرومند استیم. بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکترعبادی، زنده نمی در دربار را چند ان موافق به

صحت نمی یافتم. گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند، اما من اورا -

انسان دیگر نمی یافتم.

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند. در ماه اگست شهنشاہ

بیمار و عطیات شد. من شب و روز بر بالینش نشسته بودم. وقتس

وضعش بهتر شد، بنابه توصیه داکتری، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتیم.

خواستم همراه شهناز که میخواست دوباره به لیلیه اش به سوئیس برگردد،

روانہ سوئیس شوم. به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهناز یک جا به سوئیس

ژنیو پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت

افتادم. چند روز به سوئیس ماندم. کشوریکه مادر در آن انتظار مرا می کشید.

خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکها هم سرازیر گشت. مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر و

باریک شده ای ؟

مادر حق داشت. پس از عروس مرانیده بود. فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم. آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

و از زنده گئی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت. من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم.

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندم مشاهده کرده بودم.

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین این ها به

استقبالم نشسته بودند.

ادامه دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۱۶۷)

— هموطنان میتوانند به ورگنساپ

من. برادران ورگنساپ. واقع

در روزه، لاهوری عقب بالا حصار

مراجمه نموده، با برداخت پول -

بیشکی فرمایند هندی.

... قیمت آن.

— هر چند آرزو داشتیم به قیمت

بسیار ارزان آنرا مرصه بدارم اما از

انجا که مواد ساختنی آن مثل -

آهن چادر، بخته، نشیمن و آیینه

قیمت است. فعلا هر کدام آن برای

زردیت به ده هزار افغانی تمام

می شود.

... و چند انزایم فروشید ؟

— ده هزار افغانی.

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگ ان مملو وجود

دارد باز هم نرخ آن ارزان است.

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هر هموطن میبوسن

آفتابی ما از این دیگ ان وجود

داشته باشد با اختر بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم.

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد، حوادث و جبر

یانات را در حافظه تثبیت کند و -

در نتیجه شخص این خلای حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها بر میزند که به نام

(Confabulation) افسانه

سازی یاد میگردد. یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد.

• Alcoholic dementia

از اثر الکولیزم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخص به

وجود می آید، وظایف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران تظاهر میکند.

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى محلات و سایر جراید کشور را
بدسترس شما قرار میدهد. همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت
در وایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد.
قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى توسط ماشین پمپرس اسناد و کارت
دست داشته شمارا پوین میکند.

ناصر سیرتى

قرطاسیه فروشى ناصر سیرتى چوک میروسیر میدانش
نماینده اش در چوک جاوه میونده تصدیرت جبرافغانی

خشکی به روی ماباز شد، همین که قدم به درون حویلی گذاشتم مرد در راست، بجهه ای که در را به روی ماگشوده بود، در حالیکه اشک هایش را با پشت آستین - پاک مینمود آن گاه زیر چشمی به سوی من نموده با آواز خفص الودی به آن مرد گفت: چرا او را آوردی از وقتی که تو بجهون رفتی مریم خوابیده، هر قدر تنگ - نشد ادم بعد از نشد، مسرد باشیدن این حرف باد ستیا - چکی و ترس اشکارا به طرفم نگرسته گفت: آقا ببخشید مثلثی که خانم مریم اسسه، بروی آتش هوسم که تا چند لحظه قبل در وجودم شعله ور بود آب سردی ریخته شد، باصبا - نیت گفتم: خوب در را باز کن من مبرور زهر خندی زده گفت شما یک لحظه صبر کنید من هم باشما می آم، بجهون شدن تان به تنهایی از این خانه خوب نیست فقط یک دقیقه صبر کنید من باشما می آم و به شتاب به طرف دروازه اتاقی قفس برداشته، بدون آن که مرا به آمدن دعوت نموده باشد در نبالش رفتم خانه کسی کتفی بود سوی رطوبت از در رو د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا دیگری نداشت، در وسط اتاق زنی بی حرکت به پشت روی کبف اتاق افتاده بود، مرد به رویش خم شده صدایش میکرد ولسی آوازی از آن زن بر میخاست از چراغ سپاه تیلی دود فلیطی به سقف می نشست و نور کم رنگی نثار اتاق میکرد، چهره زن را سایه مرد پوشانیده بود و من نمیتوانستم قیافه اش را ببینم وضع نکیته باران خانه دلسم را به رفت آورد، آن صحنه فلاکت بار سخت تکام داده به صفت یک انسان خیر اندیش باید کمک شان میکردم، آهسته صد اکسردم فکر سیکم ضعف کرده، باشد در اکثر را خیر کم؟ مرد که گویی از وجود من در آن اتاق بی خیر بود سرش را سویم دور داده به آواز گریه الودی گفت نه لازم نیست اولی بود و... آقا او مرده اس هیچ نفس نمیکند، همینکه مرد از جا - بر سر خاستد در روشنایی ضعیف چراغ چهره رنگ بریده زن آشکار شد، چشمانم از حدقه برآمدند باهام آن چنان می لرزیدند که اگر به دیوار نکیته نمیدادم

بی گمان نقش بر زمین میشدم نمیدانم چه گونه خود را به خانه رسانیدم. انشب در بستر چندین بار ازین بملو به آن بملو فلهطیدم ولی خواب نبود برخاستم تا بازم طبق معمول از توفان آن شب باران، از نسیم خوسه شگوار بهاری سخن بگویم ولسی قلم ریخ کنیده ام دیگر به فرما ن آن احساس خشکم در جاده سیود ورق ها پیش نمیروست باد مانده گو به نوک قلم خیره شدم دو قطره اشک به چشمانم نهض زد و من از پس پرده نازک اشک هادیدم که قلم قد کشیده بزرگ شد، جان گرفت و زیانش به حرکت درآمد گویا شد و فریاد کنیده: ای سیک مغزگریزان از حقیقت من دیگره کلم هوس های بیوج تونص چرخم، دیگر باگذاشته های بیق و میان خالی ات و داغ کن، زنده گو خیالی را فراموش کن.

شیرجای در دکان بود

بعد قلم از دست افتاد در - جایش فلهطی زده با خاست پس پس رفت به دیوار نکیته آهسته آهسته قد کشید و در کالی - انسانی نفروفت، در کالی زنی، زنی که در آن خانه بد نام مرده بود، نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی قدر مسلم این که لبخند شیرینسوز لبان او را از هم گشود و به آواز - ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم طنین انداز است گفت: آن ورق پاره های دیووزی را باره کن، چیزی به درد بخوری نیست، مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت اند برای پس دادن کفاره گناه هانت از حقایق زنده گو مسن و امثال برده او هام را بدر، شرح در بدی و شب زنده داری هسای مراد آن خانه بد نام بنویس. آری آن زن همان خانم طلاق شده من بود.

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۳

میرود، در وقتگود سنگی می شود جزای بیند و مورد اهانیت و تحقیقیر عام و خاص قرار میگیرد. گفته معروف مرد می حکم مینماید که هر که دروغ گفت مرتکب سرقست نیز میشود، و هر که یکبار دروغ گفت، دیگر کسی به وی باور نمیداشته باشد. کودکان هنوز قادر به تفکیک واقعیت از خیال بردازی نیستند زیرا آنها هر چه را در فکر کرده اند

به زبان می آورند، فلم خیالی می که در مغز کودکانه خطور کرده، می تواند واقعیتی را نیز نشان دهد. آنانی که به سن بلوغ رسیده اند، طبعاً میان قصه های خود ساختا و خود بافته و حقیقت میتوانند سرق قابل شوند، اما این تفاوت را نمی شود به کودکان درست تفهیم کرد، با وجودیکه کودکان می آموزند که وجدان و اخلاق چی استند، چه برای شناخت دروغی مبدون

نظر داشت این که خود دروغ گفته و یاد رگفته های شخص دیگری دروغ را کشف نمود، و وجدان و اخلاق ضروری پیدا شده میشود. منتها: اخلاق و وجدان از کجاست شروع میشوند؟ کی به خود جرات کشیدن خط مرزی را میدهد. آیا این دروغ است که از انتظار نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس درست مینماییم، هر چند همین شخص مدعیست که: من در وقتگود نیستم. بروهشگران یونیورسیتی بستین نورد اسکیا مدعی دریافت این

نتیجه اند که: ((در واقع چهل درصد انسانها، حتی اگر نفیست شخصی شان نیز در میان نباشد، دروغ میگویند)) پس هر دو وجهین نفس را در وقتگوست. امکان دارد. لحظه بی صادق باشیم و از خود به رسم که آیامابه کدام بیعانه در پس بهانه می استیم، چی قدره حقیقتی خود مان نیز اند کی انزود مینماییم و سرانجام انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ وجود دارد که هر که ام در جایی خود، مقصد و فرض را بر آورد، می سازد

بقیه از صفحه ۱۱۳

صدایی که در خون



و اینکه چند روزی از نوازش این نگاه های مهربان بدو میماند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را بلخند یا سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی می رفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاش بیرون شد. انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو و چو در رخت های قطع شده از ریش و در ریحولیش بخون غلطیدند او خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زرقای یک جامه خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چون شاخه های خشکیده درخت به دورتش بیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مره سرا سر وجودش را بر کرد و سیس فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دورتر از او با مرگ وزند می پیچیدند آمدند راه باز کرد، او پس تا آسمان برخاست و دیوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جسمانش چون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرمی می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خوشی در ریحولیش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگه او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویس خورشید را در افق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتموسا کج رو است شد و بعد در کارماند و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه زورناهیستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشه بر قلب همه نشسته است. همایون هر جا که قدم میگذشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بویزه رشته (زیبایی اندام) زیاده مسورد علاقه او بود. تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید ۱۱۰»

بقیه از صفحه ۱۲

۷-۳ مین اختراع

اهم آراتاق برآمده به سخن و کتاب رفتیم. آنجا صدوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب بود را بالای آن یک آئینه قد نما ایستاده بسود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور مستقیم به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نمود و گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا عملاً بختن آنرا ببینیم، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صدوق فلزی دود یگان دارد و از دوطبقه آهن جادوگره توسط پنبه از هم جدا گردید ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صدوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انعکاسات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد مواد غذایی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ هایها دی وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شد و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا مختل برقی وجودی بدون آن که کو چکرین معرفی شده باشد و سیا بدون آن که دود و سیا می دیگدان بزند و راندیت کند، مواد بخته می شود. پلی خواننده: مزین: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل چشمان آنها را توت کرد و همراه با روغن و پیاز و نمک در بین دیگ ((روی)) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن مینگردد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: پلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آتش بود بیگه را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خوب این دیگدان آفتابی را بنیست که همه چیز را همزمان بخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. پلی خواننده: «گرانقدر سباون مواد دی که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب بخته شد، و من آنروز همگان مخترع شدم، غذای (آفتاب) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعا بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر نور گرفته بودم و در این شرایطی برقی، بی تبلی و بی چوبی به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشهری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا ندارد و معروض فروش و استفاده هموطنان قرار نمیگیرد؟ برادر: این دیگدان را برای همین ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها دیگ خود را به آن بخته کنند بل که خمیر خود را نیز با آن بپزند و آب جوش خود را نیز تهیه بدارند. علاقه مندان چطور می توانند آنرا به دست آورند؟

بقیه در صفحه (۹۵)

مردنی سواله ...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را در دست زنده انسی
شدن هم افزودند .
چون جنایتی ؟
مگر شرط است جنایت بکسی
که بندی شوی ؟ من که جنایتی
نکرده بودم ، صرف یک مراد مقرر
سایکل را که خوش آمده بود از
شهر گفتم دزدیدم ، این بار سه
سال را در زندان ماندگار شدم .
یک روز با هم آزاد شدم ، پس از این
گزاره پروگرامهای بهیسی داشتم
از کبسه بری و دزدی و همیشگی و شوش
و قمار و ... اما تقدیر را تقدیر
ماه مراسم بود در آن سویی
دو یارها ، در جاده های آزادی
دادند و درست در راه پلجم بود
که محکمه ملنی ، برای پانزده سال
زندانی را محکمه و اعلان کرد .
شما هم زهم جنایت کرده
بودید ؟
نخبر باها ؟ چی جنایتی !
تتها ۲۸۰۰۰ انفغانی رسول
گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی
شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس
از پنجسال حبس مرا بخشیدند
بخشیدن آن چه که من نمیتوانم
بر خود بقولانم ، من نمیتوانم تقدیر
برم را بخش نمیتوانم مادر را
بخشتم ، نمیتوانم پدرهام را بخشم
و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون
پیکانه بی میبینند ، بخشم . من
نیتوانم چنگهای قاضی را بخشم
که هرگز انانی را که مرابه ضایقت
خدارانه زنده می دزدند دهره
کردند ، مجازات نکرد ، نمیتوانم
قانونی را بخشم که در آن استثنای
تربیتی برای محکومی موجود نیست
و یا اگر است ، دور از عمل است ،
نیتوانم بخشم همه مجازات کننده -
توانم را که تا حال نخواستند که از
کم مرا از اعتیاد برهانند ... آیه
باری از آزادی دوباره سرسازم
ساختند انسان تازه آزاد شده و پیر
با حالتی که هنوز نفسی به راحتی
نکشیده ، تحت الحفظ در رسیدند .

هروی وازان جابه شهر مند ها ز
لبا حی سر یازی پوشاندند و دوسا
اول سر یازم را سوری نکرد ، بودم
که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم
و به کابل - شهر که در آن جاتها
زندانی شدن را آموخته بودم ، شهر
ماجرا هام ، شهر که جاده های پیش
را اکثر از دیوارها و میله های زندانش
دیده بودم ...
این بار چند ماهی راه حیت سر یاز
فراری به زنده می بر ما جراد امسه
دادم تا این که باز زندانی شدم ...
جنایت تان چه بود ؟
- من که جنایتی نکردم بودم ،
صرف هشت هزار انفغانی را دزدیدم
بودم و دستگیرم کردند و محکوم
شدم به هفت سال حبس و تا هنوز
بهیسی از دوسالش را سپری نکردم .
شما که هیچ جنایتی
نکرده اید ، باید پنج سال دیگر
هم در زندان بمانید ؟
- نخبریده سال دیگر .
چرا مگر شما جنایتی در زندان
کرده اید ؟
- نخبر جنایت نکردم ،
منتھی جلدی بهیسی به جرم قاچاق
هیروین در زندان ، محکمه برایم
پنج سال حبس و دیگر را افزود .
فکر میکنم من باشنیدن ماجرای -
آخرین باز زندانی شدنش ، پسند
میکم ... او دست به جیب و -
سکت گرانها پیش برد ، قوطی
سگرت سخی را که میدانم یکی از شمار
قیمتی ترین سگرت های شهر است
به (دست گرفته) برای تعارف
میکند ، همزمان با آن که رد میکنم ،
مهرسم که ؛
کسی به زندان نزدت می
آید یا خیر ؟
میگوید :
خده ، هیچکس !
معارف را کی میرد از ؟
- دوستان و یاران زندانم !
سهیتم هر چند درباره زندگیمیش
بی پرواست ، اما روانش تند از نصیحت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون
با اوست ، برای من ، نگاه های پیش
آرام و بی معناست و چشمهای پیش
قصه گوی نشانه تریاک است ، یکبار
دیگر نگاهم به چین و چروک گردنش
میافتد ، کسی نگاهم را نمیتوانم
سکوت و نگاه ماکنجکوی نگاههای
مارا افزونتر میازد ، از خمیره
ماندن نگاهم به زخم التیام یافته
گردنش ، در مییابد که چی مهرسم ،
میگوید :
سینج بار ، پلی پنج بار شجا
خود کنی را در خود یافت ، بساری
با تیغ ریش تراشی ، این رگم را بریم
(رگ بلند دستش را نشان میدهد)
زمانی با هام را در یارگف دست
هام که هنوز زده های جرح با -
قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم
که گردنم هنوز تصویر آن را در خود
دارد ، این پنج بار خود کنی -
توان مقابله با زنده ماندنم را -
نداشتم ، در هر بار نجاتم دادند .
نجات از مرگ با زنده می یسا
از تصمیم ؟
- من میخواستم از این زنده گم
نجات پیدا کنم ... اما زنده انانام
میخواهند مرا امانت فردا نگه دارند ،
اینان توان نجات دادنم را از مرگ
دارند ، اما هرگز نمیتوانند از تصمیم
نجات دهند ...
او در حالیکه به دیوار تکیه مینزد و
با جوب گوگرد به روی خاله رسمهای
دایره بی میکند ، میخواهد بسا
بیان قصه مندانه گذشته اش را -
تصویر نماید ... گذشته بی که
برای بر ما جرای بودن ، برای سرور
شدن و همیشه زندانی بودن او
نقش داشته است ... او دیوارها
را چون خود میباید ، او با دیوارها
بزرگ شده و امانت رگشده های -
زنده همیش این دیوارها چیزی نکرده
اند که تخییر یابد ، او آسمان را از
بلندی این دیوارها میبیند ، از -
آفتاب در یاری این دیوارها همیش
را میخواهد ، از رویاها و خیالهای
جوانی در این جا همیش را می
خواهد و سوز این پنج بار خود کنی
ناگام حالا ستم زنده می میخواهد
سهم نان و آب و هوا میخواهد و
هرگز دست ندارد تسلیم خستی
شود ، در استدلالتها پیش به خرد
حق نمیدهم مفکوره اش را پنج تلقی
کم ، او در میان دیوارها نشسته
(بعد از ((خود را ((داد)) افاده
میکند (داد)) او همین است که
تا حال زیسته و بعد از خاموشی

و جزش است .
اوسلولوهای بیشتر زندان ها را
دیده ، تحقیق داده ، غذا خورد
کارشاقه کرده و آزاد شده ... او به
خاطری به (جوچه) مشهور شد
که در کودکی و نوجوانی از قانون
روگردانده و درفش آینه اش را بر
سکوی مدرسه ، دزدی و غارت بسر
افراشت و در طفولیت آن درفش را با
خود به زندانها برد ، هرگز دست
ندارد خود را جانی بکار معرفی کند
او هیچ عملش را جانی نمیکند ، گفته
گورکی راه خاطر می آورم ، جانی
تا وقتی جانی نیست که گرفتار
نشود .
اما او به این گرفتار شدن ها و
دستگیری ها باور ندارد و شاید هم
حساب نکند .
(جوچه) پس از اولین بار
زندانی شدن در طفولیت تا حال
طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر
از نه ماه سپری نکرده ، و به گفته
خود شد در این آخرین باز زندانی
شدن و افزونی پنج سال دیگر
توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد
دق آورده است .
فرار از زندان برای مشکل
است ؟
- تجربه کافی دارم و میتوانم
فرار کنم ...
چون چرا ؟
- میخواهی بهیسی چرا هنوز
هم در عقب دیوارهای بلاک ؟
بلجری انتظار آزادی را میکنم ؟
راستش در لهره همیشه می از تعقیب
شدن در ادان ، آن قدر که تشویش
نزدترین پروگرام سرت را ندانم ...
درین گفتارش صداقت قرار -
بازانه را میباید ، وقتی به رسمهای
که بر زمین نقش میکند ، وقت میکم
و تلاطم درونش را از لوزش لبهایش
در میباید ، رسمهای سرگردانی
یک روان انسانی میمانند که تقدیر
شان اندوه نسلی را با او قصه
کرده باشد ، رسمها تصمیم ندارند
بسمعاد ستخوش هر لحظه معاوضه
میشوند و آن که پاک میشود ، با آن
نه دوباره نقش میشود ، یکمسه .
زخمهای یاها و کفهای دود دست
سرور جوچه ، به باره های رسمهای
زمینش میمانند به اند و درخت پاییز
خورد ، بی که بر سرش سقیقت و -
بهیسته راه بالا ، راه سفر را پیش
لرفته و میچنگد ، حرکات دشتش را
تعقیب میکنم ، لرزش مردانه بیسی

دیباچه و نون

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل به مساوي
 اېس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت ناوخت مسی
 شاوخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رڼي اود دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي ،
 امله چی کم وخت دغه بیړسري
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندې دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، سو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، پوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پېر ازان راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

د (۸۲) مخ پاتی
 خت ۵۵ به ۵۵ نوي خالکی او -
 بنا خونه کوي . زه چی کله پم -
 گچو خونکی کم گل وتوم ، سو
 هغه هم د کوخو د هلکانو نه دي
 اړ باندې پهنه اود گل به مساوي
 اېس خنی ورسره راشوي ، د امله
 چی زه د تولوخلکوته پم مغود
 شخصی کور شخصی وله له دي -
 ډول پینو خغه به امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگولیدلی
 حال کیس وکړم ، نوله حیرانی
 به راته گوت به غاښ پاتی شی .
 زما د خا نگو تر سپړي لاندې -
 چرسانو ساتی خانه جوړ کړي
 ده او د تفصیله پاره د تازه هوا
 په اریان پم . وخت ناوخت مسی
 شاوخوا د قار وهلو خاد رهم اوا -
 رڼي اود دي په ختله کی کله
 کله د میلی د خوز ویرکوشاد هم .
 خود پینو د غولونو (مجنونانو))
 له لاشه په زړه سوړي ، سوړي ،
 امله چی کم وخت دغه بیړسري
 مجنونان زما تر خا نگو لاندې له
 خپلو بیلاناوسره لید نه کتنو کړي .
 نو بیا په چاکو پامخ باندې دغه
 د ملاقات ورغ زما په تنه کی حله
 کوي ، او یاد گارونه لیکي . پوښم
 ظالم بده اگزې چی د سپیلو له
 پاره می په تیرگی پاره باندې -
 پینې اولاسونه غوښوي او پام هم
 په چاکو او لوړ باندې پوستکی
 اړوي . که کومه میوه دانه می په
 خپلو خالکوکی را ښکاره شوه ، سو
 بهامی په ډانگونو وهی اوبه تیکو
 می ولی ، ته به وایی چی زه ډوړي
 په وړاندې گناه گاره پم . زه نه
 پوهیږم چی انسانان گناه خه ته
 وایی . که د خدای (ج) بلده -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، پوزه
 په رښتیا هم چی گناه گاره پم ، کلونه
 کلونه تیر شول چی په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تیره ورځ
 دغه پېر ازان راته خرگند شواو هغه
 دا چی پوتن می په تیرگی باندې
 خا نگو غوښوله ، خو کم بانصافه
 لاروي ورته وویل :

حرکتش خاک جاده را بلند میکند و
 شاید حالامهمانی زندانیان به
 پایان رسیده ، شاید بندیاران
 دعای میکنند که د پروظیفه یا یوازی
 شان ختم شود و شاید
 بلند شدن خاک و گرد زمین با آمدن
 موتر سروید پگرافکان رازهم
 میاشد
 داخل سرویس جا میگیرم همه
 ما برین مانند فرزندان زندانیان
 شان خسته بودند از تر به ای -
 دیوارها بدر آمده بودند ، دستان
 همه مانند من مهروامضا و نمسره
 اخورده بود . به دست نگاه کردم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده به چشم
 میخورد ، به یاد دستی افتادم که
 در آن همه بی با همه تقدیمی خالکوکی
 شده بود و دیواره آن کلمه را -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانست بودند . کلمه
 خالکوکی شده ((مادرا)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرکی که پله
 مهر زندانی بود و آن نام اسار عزا
 به او زنده گی میگفت .
 و شاید در تقدیر همان دست ،
 جنایت کردن و جپاول نمود
 نوشته شده بوده و د زینو نام ما در
 تقدیری برای مادر ((سور))
 آنگده از هوس تشبیه شده بود
 چی تقدیرها !

- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !
- چی تقدیرها !

میراث

د (۸۱) مخ پاتی

ا تیرخان پوره نوي نوي دي زلمی
 دي ، وطاخان هم د پښتون -
 دود سره سم ټول د ولس خلك را
 ټول كړل او د پوځان مجلس په
 ترڅ كې يې د سالم پگړي د اكبر
 خان په سروتر له ، اكبرخان و -
 رزي زوي مور سره د سالم كور ته
 ننوتل او د پورود مور وسته د تر لې
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورسې -
 د د انگر يې يې سپړي د سالم
 خالصي لجا يې په اكبرخان د ك شو
 خود صد و اريان نرسره نشو .

ادش ، پولیس میورد اما
 زود معتقد میشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگړو پایسه
 د سنگیر میگرد .
 صدای هم مانند زندانیان ، مهر
 د وپانرا متوجه آن میسازد که باید
 آخرین حرفها را تبادل کنیم همین
 خدا حافظی ، شماره بی از یک
 تلفون را برابرم میدهد و میگوید
 میتوانی نزد مادر مراجعه کنی
 بقیه هر بخش حیات ما را از او -
 پرس
 در حالیکه از او بسیار گزاری میکنم
 ، او به گونه شوخی میگوید :
 * اگر واقعا کیسه بر ما هراستی
 برای پگړو که کدام حجم پرسول
 است
 میگوید :
 - چند دقیقه بمانید ، بروم . . .
 تا او به راه میافتد ، ناگهان د . . .
 برابرم میایستد و میگوید :
 - در حقیقت پورا همتان کافند
 هاست ، در حقیقت راست بپلوهتان
 فلزات است و در حقیقت چپ شما
 پول به درد به خوراست .
 از تعجب به سویی او خیره میشوم
 به خاطر تمدیق این شناختش
 محتویات حقیقت بر اهنم را که استاد
 هونتم است ، حقیقت راستم را که
 کله هاست و حقیقت چپم را که پرسول
 معاشم است ، به او نشان میدهم
 با بی تفاوتی و بسیار عادی میگوید
 این که حرف مهم نیست با
 خنده و تعارف خدا حافظی میکنم .
 آفتاب تموز ، صودی شده ، ترف
 تا پستان جاده داخل زندان -
 انسان را می آزارد ، زندانیان
 کارگر ، د پگړو زمین را نمیدرند ، به
 زیر سایه های صارت پناه برنده
 دانه های عرق خود را میچینند :
 آمد آمد گزاجی طعام چاشت -
 است مثل های چمک زندانیان
 داخل د پگهای سپاه که بر استند
 از ماش جوش خورد ، میشوند و
 همان طور آب چکان د رهن گروپ
 های زندانیان ناید بد میشوند
 شماری از سربازان ، بهره های
 شان را معاوضه میکنند ، شماری
 بپلهار و سایل کار را جمع میکنند .
 همین خارج شدن از د روزه های
 زندان ، نشانی های دست و پوزه
 میشوند ، سرویس انتقال بپای و از آن
 زندانیان به شهرآماده حرکت
 است قبل از رسیدن به موتر ، جای
 باقی نماند ، پسرک نگران اجازه
 بالا شدند نمهد ، موتر -

دارد که بیانش را در ترسیمهایش -
 جستجو میتوان کرد ، میخواهم از
 رسمش دیده بردارم و نگاهم را به
 نگاهش بند وزم و گفتارش را بیشتر
 تخریک کنم که یک بار میبینم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوکی
 شده و دیواره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نبشته خیره
 میماند ، سرور که گویی تازه چیزی به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم میگوید :
 - این جازمانی از روی حفاظت
 و احساس احقانه ، کلمه (مادرا) را
 خالکوکی کرده بودم
 * چرا این قدر خیره است ، اصلا
 با مشکل میتوان آن را خواند .
 - بلی چون چندین بار بی
 از نامت از نوشتن این کلمه کهری
 همه مقدی است و برای من منفور
 این ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبیدم که خون سرازیر میشد و
 ادامه میدادم که پاکش کنوید -
 بختانه هنوز هم آثارش باقیست . . .
 من نمیتوانم زیر تاثیر این حرفهایش
 بروم اما نمیتوانم ردش کنم ، مادری
 که سر نوشت فرزندش را چنان به
 بازی گرفت ، پدری که وقعی
 نگذاشت که پسرش تریکی شود یا
 نشود ، خانواده بی که شاید
 شب زفاف والد پستان ، آغاز مرد
 شان پیش از زاده شدن شان بود ،
 خانواده ، بر باد رفته ، خانواده بی
 که هر کدام زندانی دیده و هر کدام
 هنوز به همد پگړ نمیتوانند برسند
 مینا کوچی خواهر سرور ، یکی از سابقه
 دارترین زندانیان محبوس زنان
 ولایت کابل اکنون عقب میله های
 زندان نفس میکشد ، سرور از مادرش
 هیچ خبری ندارد ، پدرش را در
 پستندیده ، او تعداد مستسا
 زندانی و زندانیان را خوب
 میشناسد ، او احالاد پگړ به معنی
 (چوچه) نیست او کوهیست بر از
 با روت عقده و بیخی او د پگړ
 در سیست از طلاق او مود لیست از
 گل بی آب بت سازان عیش و هوس ،
 او سرا یا مخالفت است او نمیتواند
 به راه من و به رسم توکام برود ،
 او راهی را گزیده که برگشتن از آن
 را ناممکن میدارد
 مادر انسان از دست جاده -
 زنده گی همچنان با بیانه های
 بیگانه به همد پگړ میخواهم خود را
 بیا بوم و هویت ما را به همد پگړ تحویل
 بد هم .
 با خودم میگویم اگر او این استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کی د ویره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاعمال بالنیات هر عمل د جسماني فعل نه بخوایه د هني عمل کی موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن پرکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی اوجمل پدې د د اهلک صحیح د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له میناخه وړي که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیڅکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کی نشي پاتی کیدي اونه ایمان د ایمان په شکل کی پاتی کیدي شی او د هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي.

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یادگار په موقع کی د بی عقیدي کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیري هغوي ژوند ون اوانسلی نی ژوند کول نواري نوهغوي یوازی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او د هغه د پخوان نه غوره کړي او د فطرت پردي په پان تراوی ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کی مقصد بیت پیدا شی او د مسلمانانو لپاره یو پیغام د اچه هغوي دي د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیرینه نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دي سره را تهل او د پري تیر وخته د هغه قباله ورسره وکړي هغه د اخروي نجات لپاره یوازی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیري د وي د خپل مذ هب تبلیغ کوا نواري نوهغوي د هغه خپله د دنیا واکو مخی ته د عمل د نمونی په څیره کی راوړي.

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

ز یاد است که اگر قرار باشد، همه آن را فرابگیریم، باید صبر و بر سران بگذاریم، مثالی می آورم از اوسن و نر سینه گر بر جسته هالموود، او برامون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سینه، میگوید (پسند مد یون جهل خود هستم) یعنی مد یون عدم آگاهی از راه و روش دیگران، امیدوارم شما هم درصدد چنین وضعیتی قرار بگیری.

فکر نکنم.

آ جی کارهای روی دست

دارید؟

والله رسامی را که برای خودم برای دلم، برای آرزوهای هوای التیذ اند خاطر، انجام میدهم. زیرا در این شهر خریداری ندارد، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ: (که بجز گوهر خود را بیه خریدار دیگر).

اما بکار هم نیستم خدا اخصبر دهد، مناسبتهای مختلف را به هر مناسبتهای شعاری فرمایش داده میشود، من مصرف خطاطی شمارها میشم، بیشتر هیچ حق الزحمه میروگه با اندک کسی بستنده میگویم، همچنان نگاهم میس لوحه مینویسم، پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم.

به امید آن که سنگان بسیار دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش، اگر نه در کیفیت، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید.

را امیدانستم، صرفاً تشویق معلم رسم برلم محم بود، کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت میبردم، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن میواقف، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی هاشقانه کنار آن نشسته و خیره خیره، سر را مجدوب خویش میکرد، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیرد پوری از دیگران به رسامی پرداختم و در کنار آن به خطاطی نیز.

از کدام سبک وکتب در نقاشی استفاده می کنید؟

والله، به هیچ سبک وکتبی آگاهی کامل ندارم، نامهای این وان را بیفهم، اما همانمیدانم که در این جا نه کورسیت و نه هم کتابخانه، مجهزی، و نه کسار آزموه گانی اند اندر چه زمینه (شماره یزدگرد کوهی سنگانسی که حالا حوصله اش را ندارد) و اگر بنوده اند هم حالا بسا دکاندارند و بابه کارهای پرور آمد دیگر بود اخته اند، گویسی دیگر آنان را با آن باره بیفهم سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیرد پوری از رسم وان رسم نگاره گری می کنم، و گاه دل خویش را عرضه میدارم، این که به کدام مکتب مربوط میشود، خودم هم نمیدانم.

آ باری بچنین وضعیتی گهگاه خود، موجبات پیدا میس بدعت های تازه بی راه، فراهم می آورد، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

عطریات

بقیه از صفحه (۳۰)

بوده است. اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست، اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسویکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند.

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گللاب، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را ترکیب و استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در برد ست آور. دن برنم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف، پزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه، شحمیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گللاب را به دست آورد، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنومی (عطریات) سبزشد و جان گرفت.

قانون جدید ترانسپورتی

در فنلند درین تاریخ هم قانون جدید ترانسپورت توری وضع گردید که بر اساس آن افراد بلا واسطه هند را ند و کان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سڑک ها بدون دستاها با چراغ های روشن در حرکت باشند و تمام بیاده و رها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشند.

دوسيه های جنایي

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظین میسریم :

چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟

دو نفر در یک کلام حاضر جوابانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))

و این را به مثابه یک دفاهیسه کپسه بران میزنیم .

وقتی از محسب راه برون را پیش میگیریم نگاهم به گرداب کسار جوی کثیفی افتد و به ناگهانی به فکر گرداب زنده می آید من سینه از صف در مکتب بد بند و نوسهایی بودم از کپسه بری . مگر چه سنگدل و بی احساسی والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند .

با خودم میگویم که در آنوقت - طفلك شاید برای يك دانه ساجق و یا خرید يك گدي برای بازی در كجك شد / اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار در زندان را در رشنماه زندانی شدن - برای پیشمیدهند و در هر بار بندی شدن نه گانهی و نه معلی برای منع پرورش او در غرضه کپسه بری وقف خدمت میشوند . در یگرچه نیازی است که از مسلک دورگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترك نماید چه كاری برای ادمه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به كارشرفخانه می خواهد گماشت ؟ پاسی میتواند از این مسلک كار ببرد - و قتیكه راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در ریخ كه آنوقت او يك روسپی و لگردد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود كه از مادران و پدران وهسه افراد جامعه خواهان توجه و مسولیت به كودكان و نوجوانان شویم ، در روی و در نكاد و زخم های التیام نیافته يك نسل است . به آنانیكه كپسه برن حوزیر سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر ویسها به جاده میاندازند باید بفهمانیم كه بعد از سر ویس حاملشان سر ویسهای دیگر برای ادمه برنامه جنایتكاران كوچك خواهند آمد . پس بیایید نه كت و كوكب و توهین كیم بل این اطفال را - این آینده سازان وطن را به دست خازندوی دهم و پاكش در رفاه مدارات خازندوی كانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردانند تا نسل بعدی ما روگردان و ناد و راد ریمانشان نداشته باشند .

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

بلی نعت خوانی ، طوری که گفتم ، مقام های خود را دارد . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما در وسبك وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و نوسیقی . در نعت بد و نوسیقی ، مقام ها در ادا در نظر گرفته میشود ، من برادران ، بسد و ن موسیقی میخوانیم ، البته كه این سبك مشكل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی متعصب استید ؟

- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیه بد و ن موسیقی را انتخاب كردم ، ام * سروده های نعتیه كه ام شاعران را میخوانید ؟

- از بیدل ، حافظ ، شبلی ، سعدالدین انصاری ، عشقري ، میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو ، عطار را .

* از كه ام شاعر را بیشتر میخوانید ؟

- از سنایی را .

* برای خواننده گان ، - در لجه می خواهد بود كه در باره خانقاه های شهر آگاه میسید بد هیسید .

- خانقاه در شهر قندیمیس كابل در عاشقان و هارغان موقعت دارد و به نام (خانقاه پهلوان صاحب) معروف است . سابق از طرف شب در این خانقاه اهل تصوف و عرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگه ها و نعت خوان ها گرد می آیند و ن نماز جمعه به نعت خوانی ادا میسید هیسید .

در نعت خوانی های خانقاهها چهار طریق وجود دارد :

قادر به ، نقش بند به ، سهرورد به و جشته ، كه هر يك رهنا هلی حد آگاهند ، در خانقاه های كهنه اکنون پهلوان صاحب دارد ، هر طریق قادر به مروج است ، خانقا جشته با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله در اصل هنر دی میا شد كه شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد استاد سر آهنگ ، در این طریق زیاده خدمت نمود ، است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادمه میسید هسید .

* تا كون چی تعداد نعت ها شده دارد ؟

- حدود ده كست .

* آیا صدای خوب ، صدا و آقا صاحب میر فرخالد این را كلك نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاده دارد و نعت با الهجه و ادای خوب و برجذ به و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شرط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟

- تا كون نیس .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادمه میسید هسید ؟

- بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جایی نعت خوانی چی گونه است ؟

- طوریكه بهننده گان و شنوونده گان در جریانند ، چنین بر نامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقینا كه وجود خواهد داشت .

کین لاسی خلو

کوجنیان له کوجنیوالی عا د
اخلی چی لاسی وینی ووهی ، اوسه
موسی توگه تول وگری نیس لاسی -
آراچوی ، اوخینی وخت به موسی
: وینی کی لیدی وی چی خلی
آگردان کپه لاسی لاسی لاسی
بهای کاروی ، ولی دوی کپه دی
به خود لایلو ، لومر امکان لری
صادف وی ، د مثال به دول کیدی
سی یو ماشی د نیس لاسی برهای

به کپه باندي حره تپیل تری او تقلید تری وی ، دریم صحنه ده ، د
به گزار گزار بی عادت تری وی ، هغه د بدن جور نیست داسی وی
دوهم کیدی شی چی یلار اوور چی له کپه خشه د نیس لاسی
بی کپه لاسی وی ، اوله هغویسی اندازه کارواخلی .

چگونه میتوان از پیری . . .

بقیه از صفحه (۲۲)

گرفته مفکوره (طولانی ساختن عمر) یاد نظر داشت دوره حیوانی - تنی شخصی شان به مفهوم چندین ماه است ولی در خصوص انسان به مفهوم ساله است و در نتیجه این مواد درخور توجه نتایج منفی را ببار خواهد آورد .

کارشناسان و متخصصان از آنجا عملی بدیده های دوران پیری به اختراع وسایلی کنترل متد آمی درجه حرارت بدن و در نهایت امر به شدت پیروسی های میتا بولیکر دل بسته اند . برای قدر دانسی این عامل ، کافیت بگیریم که پایین آمدن درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۰.۵ درجه میتواند (۰.۵) درصد به دوره -

حیاتی انسان بیفزاید
سوال در اینجا است که چگونه میتوان این سرد سازی (ملایم) را به دست آورد .

اساساً پیشنهادات تازه فی اطراف انستیتوت جیرونتولوژی آکادمی علم طبی اتحاد شوروی که من اختراع همکاری انرادا بر صورت گرفته است ، نیم ماهه کشف باز دارندگان دستگاه زنتیک که تغییرات مربوط به عمر را کاهش می دهد ، گردیده ماند و طرفی را که خون حیوانات پیر را تصفیه می نماید ، از آزمایش کرده اند ، این میتود جدید دوره حیاتی شان را افزایش داده و سرعت تغییرات متوسط به عمر را کاهش میدهد .

افزایش در طول عمر ، آنچنانکه مادرک کردن ، ام ، نه شکلی از - حیات تازه بخشیدن است و نه طولانی ساختن دوره عدم ثبات مفهوم از آن طولانی تر ساختن هرچه ممکن دوره قبل از ضعف

پیری است یعنی دوره که انسان ظرفیت زیاد گار بوتانسبل بلند خلایق را دارا است .

ضمناً در زمینه بعضی از تو - صیه های خیلی عادی نهاییه و اثر ثابت شده اند ، رژیم غذایی با کیفیت ولی با ارزش کم - لوری کمتر میتوان به عنوان - مثال ذکر کرد ، حتی اگر توصیه نشاد هند ، گان قدیمی رانا - بدیده بگیریم ، در آستانه قرن بیستم دانشمندان در لابراتوارهای متعددی جهانی علمای دریافتند و تاکید کردند که رژیم غذایی محدود زنده می حیوان - نات تحت تجربه را در حدود (۵۰ تا ۱۰۰) فیصد افزایش میدهد - علاوه تغییرات مربوط به عصر به سرعت کاهش یافته است ، این امر نشاندهنده است که عین موضوع در خصوص انسان هانیسز صدق میکند ، مشاهده ای که در انستیتوت ما به عمل آمده - نما یا نگر است که هر قدر غذایی سابقه انسان پیر از نگاه کالوری پر ارزش بود ، به همان بیابانه تغییرات بتالوژیکی در سیستم قلبی و عروقی خون او بیشتر محسوس بود ، است .

لازم است همه وقت به خاطر داشته باشیم که خوردن زیاد ناشی از آن سرافرازیست پیرای انکشاف بیماری های که دوره - حیاتی انسان را کوتاه تر می سازد زنده می گردون تحرک و خانه نشینی عامل دیگر در زمینه است ، در تحلیل نهایی ، بسیار ری اشخاص مویه مونتاچ تجارب لابراتواری را که با پیری تسریع شونده سروکار دارند بالای خود عملی میکنند .

باید تاکید ورزید که سالخورده می یک پیروسی مغلط و پیچیده است که جنبه های زیادی دارد و در نتیجه بهترین نتایج را می توان به وسیله عمل بالایی (نقاط داغ) بدن پیروسی خورد ، به دست آورد ، هر چند طوری که قبلاً گفتیم که نتیجه گیری های عجولانه که تا هنوز هم خیلی کم است مجاز نبوده ولی در عوض آن عمل مجاز است ، البته کارشناسان تحقیقات عملی بدیده های دوران پیری در جمله اند ولی این جمله باید در حد و دلائل و منطقی باشد .

حال ، اجازه دهید ، جنبه دیگر موضوع را که دوران پیری را چگونه باید سپری کرد و چه عواملی در پیرایش ماندن ، نیرومند ماندن و سالم ماندن انسان حتی -

دوران پیری نقش عمده ای را بازی میکند مورد ارزیابی قرار دهیم :

فرانسوی ها با پیر زنده می گرد - (دوران سوم) می نامند و بدین ترتیب تاکید میوزند که در زنده می انسان دوران کمتر از دورانهای جوانی و میانه سالی نیست . از دوران سالخورده می میتوان جلوگیری کرد ولی میتوان آنرا به تعویق انداخت ، و معتر از همه ، برخی از برابلم های - دوران زوال را میتوان در مجموع از بین برد ، ولی اینکار مستلزم سعی و تلاش و اقامی است .

اپلیا برونبورگ ، نویسنده در آستانه مرگ گفت : (تقریباً نوزده سال عمر من در راه آموختن اینک

چگونه مانند یک آدم پیر زنده می گم سپری شد ، تصور کردم که

چگونه از دست دادن امید بسیار زوال فزونی همراه است ، بعد

در یافتن که جسم قبل از روح پیر

میشود و انسان باید بیاموزد که چگونه مانند آدم پیر زنده می کرد . این يك امر مسلم است که آموختن زنده می کردن دردوران پیری مشکل است ، زنده می طولانی صرف وقتی سودمند است که بارد و شو ما به خسته می برای اطرافیان تان نگردد ، در غیر آن زنده می خود ش خسته کن تمام میشود .)

سیستم نازک عصبی آدم پیر خود نهایت حساس است ، بیوان در تطابق خود شان با حالات متعوب مشکلاتی دارند ، چنانچه حتی در مقابل واقعه خوش آیندی چون انتقال به يك ایارتان جدید و خوب واکنش خیلی جدی و تاثر آوری را نشان میدهند ، در يك ایارتان جدید همه چیز برای شان بیگانه ، نا راحت کننده و ناخوش آیند جلوه میکند ، مشکلات و ممانعت های اندک باعث میشود تا بیوان انسرده و میا بیوسی گردند .

انسان همینکه به سوی پیری

می رود با گذشت هر سال در و -

ستان خود را از دست میدهد

و به تدریج در استان جدیدی

می باید ، روابط ده ها از هم

میگسند ، انسانیکه در دوران

جوانی اش آدم خوش شترسی

بوده به آدم ستیزه جو و زود -

رنج مبدل گردیده و هر کسی را

به خاطر کوه چینی حفظ

و نصیحت کرده و از او گلگه و شکایت

سرمیدهد .

آیا باید گفته شود که پوی انسان

سالخورده تا چه حد ضرورت

حیاتی است تا این بدیده یا

مرحله تازه را به سهولت بپذیرد

و وضع را از نگاه فلسفی در نظر

داشته باشد ، از بزرگ جلوه

دادن برابلم های کوچک پیر -

بایسکل و ورزش

بقیه از صفحه (۷۰)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکلرانی به بعضی ببرد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همسوار با دام و حمل صرف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس را با بایسکل های عادی چه گونه وانمود میسازد؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن کمی در حدود بیست کیلوگرام فول می باشد، اما بایسکل سپورتس سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و باهای خود را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر می سرعت میسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این روشه ابراز داشته است:

ورزشکاران باید در کلیت ویا گروهی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلیت شان باشد، و بطوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلیت تنظیم هستند اما کلیت های دیگر آنان را در بدلیت قبول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست المپیک تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتس وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزشی بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت: «تیبیلن، برنارد شاو، لیوتلستوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند».

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند زیاد کار میکنند کمتر تا شیر داشته و هم چنان در پیرت به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصاً با حفظ بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه در مغز بر ضد پروسسه

موضوع را طیب جایی می یابیم که رشد پذیرد انجام دهد، این موضوع را طیب جایی می یابیم که در مغز بر ضد پروسسه موضوع را طیب جایی می یابیم که در مغز بر ضد پروسسه

۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاد و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد. ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی مرغ، شامهای باغی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.

۳- گرفتن روزانه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلوزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.

۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بگیری، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز مصرف ویتامین ها احساس نیوی.

مندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصاً برای اشخاص پیرانیده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سفت شده می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسوزند (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سال خوردگی آنرا نزد یکتر می سازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرتوت میشود، هیچ استخوان تبلیس هم نقد زنده نماند، تا سالخوردگی و اوقاس را ببینند، نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی هر سه مغز و بیچیده است، بدن انسان به سادگی ((نزل)) نمیکند بل که متداوماً تطابق پیدا میکند و احیاناً میشود. همینجاست که کار نکردن به نزل و مرگ می انجامد. مدتی نقصان نوزاد نمونتیجی بیگانه می و تبیلی است.

دانشمند روسی، مار نیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها تا در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجا می تواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف می نماید، پژوهشگران طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را

دو چند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و اشتها های خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتاً، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوبه خود زنده می را طولانی تر می سازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی می است، طور مثال: سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد، جالبترین تراژدی اثر را در ۷۰ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، در صورت ممکن پیرامون مشکلات مختلف زنده می برخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عباره دیگر بوی مشکلات زنده می بخشد.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند:

((اگر می خواهی صحت مند باشی تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کن.))

طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کونکر ناخوشی ایند حتی در روایسیمن ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبیده، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش آید عبار:

تست از مصروفیت سالم و خوش آمد، علاقتی، دلبستگی و همدردی در مورد دلبستگان بخصوص آنانی که نیازمند کمک و ترحم اند، ولی آیا همین سال خوردگی گان نیستند که مشتاقانه از تالیات بی جهت و اضطرابات برابلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریکه معتقد اند برای سلب مت شان مضر و غیر مفید است، آنان بهش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزانه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوا ((مغزورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی ادرنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گزانی ادرنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، پالین هورمون ((فشار روانده)) از میان بیرون و یا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فیزیکی انجام دهد، خشنی میگردد هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمسر به طور فزاینده به آغاز کند، پس کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری را پشت سر میگذارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین
بلخی ستم بکنید، به ذوق شما
آخرین میگویم موفق باشید در صورت
امکان چاپ میشود.

از جمله ستون:
از نگاه ای انتباهیت تشکر
موفق باشید.

عابد به رابع بکتاش فارغ-
التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیلتل
ترب بود ضعف کم، ولسی با
خواندن نگاهای کبیدی، کسی
به حال آدم - نگاهیات را در
گوش مسوول صفحه (بوجی خنده)
گفتم او قول داد که میچاپد.
۰۰۰ (۱) عابد باشید.

۱۱ نوروز، شاکرد صف پنجم
(ب) نسوان گذر گاه:
جان کاکا! نقطه مارا درست
وصل کرده بودی، تشکر، موفق
باشی.

عطا محمد نهن لسانسه
پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل:
از نگاهای بسیار تکراری تان
بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد
تان جالب است - در آینده
در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر
باشید.

۱۱ لید انارم، فارغ التحصیل
صف دوازدهم لیسه
یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری
به پاکرد و تصم گرفت در همین
خصوص با محترم (محشر) سه تار
نوازی زنده و محبوب صاحبی
ترتیب دهد - تروتازه باشید.

۱۱ نفیسه (هیلتل) حیدری
از صف ۱۲ لیسه آمنه ندوی:
جان (نزدیک بین) باز شعر
چند صد سال پیش رابه جان ما
زدید، خیر است که (نزدیک بین)
چشم ضعیف است، حافظه اش
قوی است و هنوز شعرهای دور
مکتب یادش است - موفق باشی.

۱۱ محمد وزیر (محبوب) محصل
سال دوم موسسه عالی تربیه
معلم ولایت جوزجان - نامه تان
رسید به پرسشهای تان پاسخ
داده میشود - به مسوول صفحه
این سپردیم تا بجوابد - محبوب
باشید.

۱۱ عبد الرزاق حسین یار از
تخنیک ساختمانی:
(نزدیک بین) با (ترحم و
اشفاق) بدین (خود پسنده)
است - مساحت زمین پنجصد و
ملیون متر ساحت خشکسه
زمین ۱۴۵ و مساحت آب حار
آن (۲۶۵) ملیون کیلو متر مربع
میشود - روز زمین در حدود
(۶) کاتر لیون تن است -
۱۱ زینب احمدی و دوستان
بسیار شاد و از صف دوازدهم لیسه
زرفونه:
باور کنید (نزدیک بین) بمجرد
از این که هلاک گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید.

۱۱ محمد حنیف (آرزو) از لیسه
دشت برچی:
طرح ادبی تان نلم خد ا
(متنوی هفت من کافذ) بود
که انشا الله ازین به بعد طرح
های ادبی کوتاه می فرستید
تا هم کافذ کم مصرف شود وهم
رنگ قلم با آن هم سلیقه تان
قابل قدر دانست (نزدیک بین)
هم آرزو مند است که
واهلک های گرم گن مارا بید برید
تا احتیاجی به خرید نیل و چوب
و ذغال نداشته باشید، جوور
باشید.

۱۱ سمیرا آرزو بفتلی از صف
دوم لیسه مریم:
سروده های تان به دفتر
رسید (ازاد اریاشی) توصیه
میکند که هنوز وقت کافی برای
سرودن شعر کامل بخته دارید،
فعلا تا میتوانید کتاب شعر
بخوانید تا بد اندید - تشکر

۱۱ سایره شکب از ولایت
جوزجان:
دوسته مهربان مجله ای
انتقاد شما بالای هر دو پنده
(نزدیک بین) سامی خواستم
روی همین فقلت (نزدیک بین)
وی را از بحث متفک کم، ولی
او قول داد که از این به بعد
(دور بین) هم میباید تا نامه
های ولایات را حق اولیسه
بدهد - سرانجام باید بگویم

۱۱ فلورا آتایی محصل سال
اول پوهنهی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ:
(نزدیک بین) زیاد تلاش
کرد که مفعول برای دو صرع
آخر شرح کارتون تان بیابند،
نتوانست که نتوانسته صدقه
سرتان (پارزنده و صحبت با کسی)
چشم به راه مطالب جالب از شما
هستم - موفق باشید و صبر کنید.
نامه دیگر تان هم رسید شعر
(اشک روان من) چاپ می شود.
۱۱ آرزو از صف هشتم مکتب
پروژه تاپنی وات:
(ازاد اریاشی) باتر سولروز
و با وجود آن که از زش فوق العاده
هراس داره باز هم مطلب ارسالی
تانرا در باره زنان نشویم
(یک زن سه برابر ادما پیش
اشک میبیزد، چهار برابر
قامش بوت کوری بلند میخواستند
سه برابر زیاده پیش ناز میفروشد
چهار برابر از آنچه که هست،
سنتش را کوچکتر میگوید، سه برابر
قدش حرف میزند، و سرانجام
سه برابر احتیاجش پول میگرد (۰۰۰)
جوور باشید - بهترین همکار
ما هستید - موفق باشید!

۱۱ سید نصیر احمد (رضوی)
معاون د اکثر صحت عامه:
شعر ارسالی تان به مسوول
صفحه شعر داده شد تا چک
کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم
شکیا باشید
۱۱ فریاد هروی از صف دهم
لیسه فردوس کود برق مزار شریف
فکر میکنم دیگر کافی باشد
با هنرمند مورد نظر تان صاحب
کردن، اگر آسپاهم است
نوشت است به یکی از پرسشهای
تان پاسخ میدهم که بیخشم
شوید:
او هنوز زن نکرده است
مجرد مجرد است، خوش
شاید؟
۱۱ نوزبه (خواجیه زاده) محصل
صف سیزدهم حلیمات متوسطه
طبیعی:
گله شما روی مرد و چشم
ضعیف (ازاد اریاشی) ولسی
سروده های تان را (چون بسیار
خصوص وی پنده بود) (راز -
د اریاشی) نشر نکرد - و رازش
را نگذاشت - موفق باشید -
محمد آصف (ناطن) فارغ -
التحصیل تخنیک مزار شریف:
(نزدیک بین) با همان چشمان
نزدیک بینش کوز شود اگر توانسته
باشد تخلص شما را بخواند به
هر حال توجه کنید به سروده
لطفاً صفحه برگردانید

دمارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

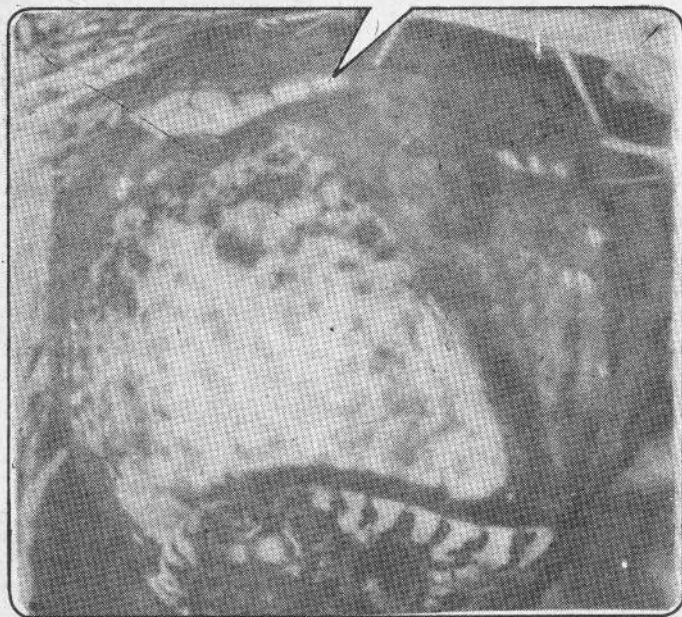
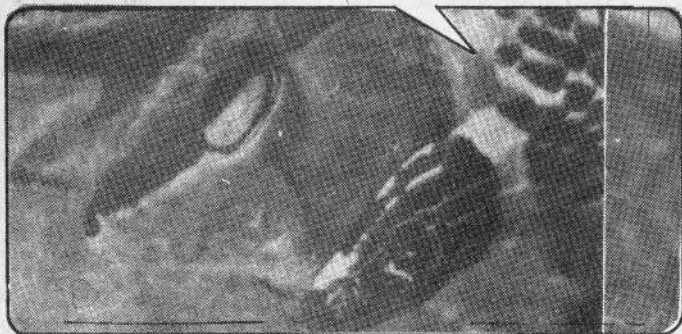
ماران یوازی خاړوي دي، چې خوراكك غذايي رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپت لوینا)) لیکي، چې ماران پیرچس دي، یعنې یوازې خوراک یې خوروي. د خاړو په لحاظ خورنگه ماران شته. لومړي هغه ماران چې یوازی گوډ خوروي. د معنی مارانو د پاره بڼه خوراک لري او داسې ماران هم شته چې تیر چوڼگبڼه خوراک نه شي پیدای کولای. سربیره پردې لوتونکس خورونکي اوکب خورونکي ماران هم شته دي. د مار خولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خوراک به خوله کسي ولغروي اوگاهي وخت د وحشي خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لاي شي. که د مارانوبه خوله کې معانگري عضلي نه واي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هرورود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کيدای. د اعضلي امکان وړکوي خو ښکارشوي خاړوي، هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي.

بووا وانا کوندا (دوه رقمه ماران کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشي خورگان به خوند سره خوروي. داسې بڼې هم ليدل شوي دي چې د جنوبي امریکا پر انګه د دي مارانوبنګار شوي دي. طبيعت دي مارانوته د ښکار به لاس ته راوړلوکي معانگري. استعداد هم وړکړي دي. يو عجيبو مارانوشخه هغه ماردی، چې یوازی اوږد زړی سوسما ري خوروي. سوسما ري هم د مارانو په نيرنگ بڼه پوهيدلی دي، بعدې خاطر د شپي له خوا د بناخ په سرکي اویا حشې پرانوياندي وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورسي، خو بیا هم ماران تردوي چالاک ښکاري. د سوسما ري په ليدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

بناخ کې ورهې کني او د ورسره د قیق وي، چې ښکارکيدونکسې خاړوي هيچ کوم شک او بدگمانی نه احساسوي.

د ماریوبه برخه زهري اسرار دي. زهرتوبیرلري. پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، بل ډول زهرونه خټه کوي، سره یاسپین کرویات د منعه وړي او د ریم ډول هغه زهر دي، چې ښکارشوي خاړوي وي په هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو په مارانوکې یو ډول مار خورا تیز زهرلري چې یوگرام یې کولای شي د منعه سووتونوږند پای ته ورسوي اوکیان په خوتانیوکې لید

منعه وړي. داسې زهره هغه کس په افسي مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانوزهر پر ټولو ژوندی موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوس، یو ډول موجود دی، چې د معنی مارانوسره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره پسر مقاوم دي. تجربی ښولي، چې د انسان د پاره د زهر وټاکل سوي د وزد شپیتو وارو په زیا توب پسر دي اغیزه نه ده کړي. خودا موجودات د کیرا مارانوبه زهر وړي زیاتره خلک د ویري په خاطر د ماران نه خونوي. خوموز تلل دي ښکارکيدای نشو.



د هامبورگ د سیما نود کلوپ -
 خخه رود زنبورک، چې اصلا ډولې پخونکې دي، د دي د ندي ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پوښ کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن پوچه او اوبو کسې گرهیدلی دي. هرکال ښیرگه پوښهادي او خطرناک ځای ته سفر کوي د اسفرکله براون باندې په وچه کې اوکله هم په جاله کسې د اوبو کې وي د ښیرگه یوه غبر سره مادي کتنه یوه ورځ د نېل په ساحل کې پېښه شوه. کله چې د نېل نامتو څارماهی یې لاس ته ورفلی وولود هستونګسې خواتا روان وو، چې د وحشي خوک سره مخامخ شو. ښیرگه بېله محنته د لمان سره نکرکړ، چې په کب نیونکې چټکڅو لمان نه شم سا. تلی او د سپساري د پيري خخه هم نشم کولای لمبو کړم. نو سلاسي به لوشوکې پروتم، په لیدو مې برلمان لوشی ویا شلی. خوک چې راژنډی شو، پسله د پرمیزه مونکولو خخه رانه ليري شو.

ښیرگه وایي: مادامازون به معنګلوکې د انا کوندا امارولیدي، د دي په باب به تصاویرنگلوکسې په ډیجیټلې رحمی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې گرهیدم خوبیدامی نکره. تصمم مې ونیود یولوي بناخ په سرکې ویدم. شم. په کخور، کی ولیدم. او د ډاډ کېږی د پسهاره مې کخور، له دوه خواوو به پستیر پوري وتر له او پور مخی پروتم. کلې چې وپېښ شوم، لاندې برخه مې یې حسه غوندي وه. فکر مې وکړ، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هخه مې وکړه. ریس خه اندازه ازاده کړم. چې لاس او گوښ مې دیسو خېشت اوسور شې. ومونشې پر ما باندې انا کوندا ارا پېچل شوې وو. طبعاً چې مارنشواي کولای، چې د بناخ سره مې یوځای به خوله کړي. په دي د لیلې لارته انتظار یوست، چې ښکار ولار شې او دي برید پکړي. خود نیکمرغه لمر وړانګې ښکاره شوې او دي ښایي په کوم بل خوند وړنګارسی ره شو شو.

ښیرگه وایي: داسپاحتونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر وړي.

اولین‌ها



- تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر - وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.
- یوری گلازین نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود.
- گلازین به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.
- جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ آمریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا - تست دست انگلیسها را از سرزمین آمریکا کوتاه سازد.
- جوزف بروزتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.
- انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزند سوسیالیستی را در روسیہ شوروی بنیان گذاشت.
- جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتعل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اطریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیہ، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، آمریکا، جاپان، رومانی، سر - پستان، بلژیک، یونان و برنگال از سوی دیگر به وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.
- اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی آمریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم برند از حمله شاعران جوان است که تازه پایه این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب های عروضی دارد. برای برنند آینده های درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبریم.

نثر

- نثر هارونک ناموهی درد بیست
- نثر امانالہ یوفیاد سود بیست
- نثر آنتیون ساز حزن بیست
- نثر آرمیہ خلمونز مرد بیست
- نثر آسترو انکست بندهان
- نثر آمارت در تن زود بیست
- نثر آاز قدام دوست گرد بیست

شعر

رنگ زود از گل انتظار صبا
باغ سپرنده دست خار صبا
هیچ زخم زتیر چشم صبا
هیچ شام زبوی تار صبا
نهر و نایق سیر ناله صبا
بای تو تو درین دیار صبا
تو تم آت را ست و داغ وصال
گذرت حرف این فرار صبا
بیخودم در خیال روی کسی
خو تو خیالیمت اختیار صبا
نه هم از نهر شعر در وریا
شعر زیبا از ان فرار صبا

در آیین عشق

یاد می مرادہ تلخ می مرغ از تو در سراسر است
رضی مراد جو سحره گلان از تو در بر است
از ما به یاد حصار نشو در آغوش من و تو
بندید به هم بدین دل و دامن شکر است
(توفیق) زمین طلب به جمع داری نیز ازین
رعایتی شکسته به شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم برند
تہل ۱۱-۱۲۶۷

مصر تا این روزها

مصر در تاریخ از زینت استاکو آثار و کله دیو بدای هیواد دی دغه هیواد به بیلا بیلوسیموسکی داسی ستراوهند از رنگه د حیرانیا در آثار شته چی انسان ورته د حیرت گوته به غایت نیسی .

د مصر دری اهرامه له د قوسو آثار و خچه دی چی د روم مثال بی به توله نری کی نه لیدل کیژی .

وایی چی د مصر نغون له میلاد د خچه د یوشمیری د مخه د خپیل قبر لپاره یوهن جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیروسوس)) یعنی جگه اولری نیورگر یو .

لومړی هرد ((کویس)) د روم ((کورن)) اول روم بی د ((میکرت نیوس)) به نامه یاد کیژی . دغه هر یوه د مصری شاهانو به نسیم جوړ شوی دی .

د دغو دری گونو هر یو نومویر کرد مصر د پخوانی امپراتوری د پاتختیست مفسین د تاریخ بنار لوبید ییخ خوانه د الترمیریدان دی .

دغه تاریخ عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد خچه د مخه منغ شته راغلی دی . دغه هر یوه له خلور سوه زره توپو شیخه چی د هسری یوی ورن پنځه تپه د سناحت بیس بنغه زره ودری سوه مربع متره اوچکوالی بی (۸) نه دی جوړ شوی دی . د هر شوک ۲۸ متره اول یوی قامدی اول د والی بی ۳۲ متره اول قامدی هره زاویه بی ۱۵۰ درجونه رسیزی . دوه د یوالسه لری یوی لور اول بی بی بنکسه د هلیزنه اوکوتی اول بیلابیل سالو .

لونه هم دغه یکی شته دی چیس د حجاری له شاهکارونو شیخه منویل کیژی . دغه هر په یوه سالون کی د مصر د یو نغون ((کویس)) مویایی شوی جسد ایندول شوی دی .

وایادی ان ، وقت کافی ندهاشه
اورئیس جمهور (کولیدج)

Colvin Coolidge
خواست آن را تصوراتمانه بیس
بمبارزه اثر نقاشی شده . خانم
کولیدج در قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار میروند . در زمان او کنگرس
امریکا بود چه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . در یک دهه
بعده ، منزل سم به قصر افزوده
شد ، و مال سمیت فری امتداد
یافته و در آن دفاتر جابه جا
شدند ، تا آن که بعد از دگرگونی
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
ان نیز اعمار شد . در زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
هنی تر ساخته شد .

در سال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاری ترومن (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
دست گرفت . ترومن تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . در اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی به برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیانگر بازتاب دهندند
نظم تغییرات بزرگ که در قصر
ازابتک صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسامی ها
به قصر خریداری شد .

در ماه مارچ ۱۹۶۴ به خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم ژ. کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهداری
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تعداد اشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
در اولین روزهای زنده گمش

قصر سفید

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً در سال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هایس (Hayes)
میزکار قیمتی بی راتخه داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ای
ارتور (Chester Arthur)
در قصر سفید تغییراتی دگرگونی
آورد . در همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمند
و طبقه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگیرد .

آثار او در سالون مرکزی کروی
دیوار بزرگ از مواد شیشه بی برف
وسمبول دولتی امریکا سته زمین
است و در اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پر از جاهای دپدنی
قصر است آباد شد .
در سال ۱۶۰۱ سون وروزولت
با خانواده اش به قصر سفید
می آید . بازم زمان تغییرات
مرومهد . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالبی کلاسیک فرانسه
اتاق آبی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلیام تافت)

William Taft
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبیعت بود
در اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو اراخان تانته همین
ملاقاتش در جاهان پسند کرد
و حکومت جاپان به مثابه تحفه
چندین هزار نهال آلبالوی
جاپان رایه واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow (وودرو ویلسون)
که در زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مویل و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شد ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا در سال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر دگرگونی
ایالات متحده درین زمان
دست به گریبان در جنگ با
پرتغالی کبیر بود و زمانیکه
قوای پرتغالی بی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
ما ویسون از واشنگتن بیرون
رفت . رئیس جمهور بعد از
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقیمانده ریاست
جمهوریش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
که در سال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزین شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مویل و فرنیچر وجود نداشت
فقط کنگرس امریکا صیوسه
فوق العاده بی رایه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
رایه منظور تهیه وسایل مویل و
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
داد . این مویل ها دربار بیس
به قیمت گزاف خریداری شد
در همین زمان مجسمه های
مرمی از کیستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثریک پیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تعداد خانواد های روسای
جمهور بودند که هر یک به نوبه
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یار بار بر صبر نباید ز تود ل
ز آتش عشق
تا ابد قصه کند، قصه
مکسر رنگد

و یا:
عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:
در شب فغلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق ما روز شد
کوثر است این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و قیامت میکند
مولانا عشق را آتشی می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و با قصه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنجان کس
هستی کل فنا نابد پراست عشق
نیز جاودانه است، آری عشق که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشف
است و وجد و شور است و از همینجا
است که مولانا مضمون را بر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهایی را که در فغلت و
ببخیری نفس می ساینند در سیا
هی و تار یکی ماند و گان میخواند
پس کلید همه اسرار را در کف
عشق باید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
با عشق زیستن اگر چند روزه است
فراختر و بالاتر از چندین ساله عصر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

شاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جمله علتها می
ای دای نخوت و ناموس می
ای تو افلاطون و جالینوس می
شعر مولانا با طافه و احساس
چنان گوی خورده است که انسان
با خوانش آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویی مولانا بده
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میباید که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان ن کند ن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد نرغونی چو بی توفیق بود
هر چه او مید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در
احساس و الای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میداند و از -
همینجا است که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بسدید
پس نهائی هابه ضد پیدا
شود
چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود

گاهی شعر مولانا تصحیح و دژه
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا هیچ گندم کاری جو برد
دیده ای سببی که کره خوردند
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیالی بانی کورگورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراوند رون بین
اوبه مضمون بیشتر می اندیشد تا به
شکل، زیرا به نظری شکل نفسا
بند پرور مضامین و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قصه چون بیجانماست
معنی اند روی به سان دانماست
یا:

این جهان نفی است در اثبات
حسو
صورت صفراست در معنات
حسو

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جهت و وصف جسمان
روشنست
عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اش را از همین عشق
میگیرد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهایی
را که همه تعاریف هستی را بس
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای د و صد لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرد. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید
کجایید
معشوق همینجا است بیاید
بیاید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوا می محض می اندیشند، نفی می یزد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت بند بوی نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جا که:

بود عشق تو تمسیح و داد بیت
و سرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی با دیده وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر میگردند و
گفتن شعر برایش تا حد نورسان
فراز میرود و این تنها عشق است
که بر تمامی قلعه و جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر می
گرتن ز من خاصش کم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شمس
تبریزی متوی معنوی و آشکار
مشهور فی مابینه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشید و اند.

خواهد بود. و چند روز بعد آن -
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پیدم مرا بر سر مغزوی کرده
 واسم را (علی جمشوری) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی -
 جمشوری) مدت هفت سال این راز
 را نگهداشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 پیش استاد الجبجی که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشوری)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خوشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 ✖️ وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر -
 دیلک بون) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بومی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 ✖️ تشکر به آذر از لوسه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخواه
 ستم مطلبت رای خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بهشتی ترش کرده ایید،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی. (نه من خوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشید
 ✖️ خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنسی حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آینه
 اشعار خوش از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 ✖️ جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنسی اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بون) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد پر نفس باشید.
 ✖️ لایلا فرحت محصل پوهنسی
 علم طبیعی :
 (نزدیک بون) قسم خورد
 کفکله نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخواهی و پس
 نخواهی این دوره میری شمس
 نیست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده -
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمیخورد
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 ✖️ اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان ! نه تنها
 (نزدیک بون) بل (رازدار باشی)
 هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری در سو -
 شتمن جمله کرده ایید. خوش
 خط باشید.
 ✖️ لمړی بریدمن عبد الرحمن
 (بیگارنیک) از خزنی :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رایبه نام (هنگامه) در هفت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودید، چون فعلا نتوانست
 سروده تان (هنگامه) بر بایند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشاء الله
 روزی (هنگامه) بر بیا خواهد کرد.
 شعر باشید.

✖️ یلقیس احمدی محصل
 پوهنسی علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدا ر
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بون) نقدای در بیانت بد آرید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیمه
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...))
 زنده دل باشید.
 ✖️ سید قاسم سیدزاده و -
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بون) (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 همینطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تعجب کنند :
 اخیراً الهاس جعفری (۱۱۶)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۵) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و پنجاه
 سالگرد زناشویی سعادت مند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهم ترین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان نرشی راهی کرده اند.
 این دو (۱۲۰۰) نوزند (نواسه
 و کواسه) دارنده که در بیست
 شهر زنده گی میکنند. مونسق
 باشید.
 ✖️ محمد شاه (آشنا) فارغ -
 التحصیل با نرید روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فرمادار انقلاب و جنایت
 است. (الوسطو)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا -
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

✖️ بشیرا رشید پورا محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که بر فراز اقی های بوزنور
 و رنگی تویی .
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی درهای
 نیلگون .
 آفوش بر صفا .
 لب های پر نسون
 گویی به من بها .
 زین تنگبارون . . .
 ای کاش . . .
 ای کاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود .
 اما نگاه تو .
 چشم انتظار بود .
 دکتر باشید و موفق .
 ✖️ سرباز (گنلم) از قول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهایت برای این که اشکال
 زبانی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید .
 - توریگی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقور ندیم :
 به نظر (نزدیک بون) که چند
 نوع دیگر همان را قراوش
 کرده ایید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکبو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی وغیره وغیره .
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید .
 ✖️ غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لیسه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ می عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (نواب) . نگاهیات تان تکرار
 بود . به امید همکاری های
 بعدی تان ، جور باشید .
 ✕ سهیلا فرملی محصل طب
 معالجری کابل :
 توجه کنید به بخشی از سروده
 مقبول تان :
 (پنجره قلم را به رویت گشودم ،
 و آمدنت را خیرمقدم گفتم)
 پس تو همیشه بمان و سراسری
 معیشت از آن من باش و یگرای من
 جا سفر من زبیرا پنجره قلم
 از آهنگ باز شدن پنجره سخت
 هراس دارد .
 پنجره قلم را به صدای
 دلخراش رفتت برهم مزین . ای
 عشق جاودانی (۰۰۰)
 به امید موفقیت هر چه بیشتر
 شما داکتر صاحب آینده .
 ✕ خاطره همایون بهر زاد
 از لیسه مریم :
 فکاهی (خرافات) تان جالب
 است ، به صفحه (بوجی خنده)
 سپرده شد تا همه بخندند در
 باره فرخ زاد چیزهای
 جالبی به نشر خواهد رسید
 همایون باشید .
 ✕ خجسته نیکو از صف ۱۶
 لیسه زرفونه :
 دوست عزیز! هر چه مطلب
 جالب و تصاویر جالب به مجله
 تان بفرستید . (زهی سعادت)
 خوش میثوم ولی به شرطیکه
 واقعا مطلب و تصاویر و عکس
 های جالب باشد . با زور نالست
 مورد نظر تان صاحب صورت می
 گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
 خواهم کرد .
 ✕ رابعه کریمزاد :
 انتقاد تان را به (نزدیک بین)
 گفتم (نزدیک) بعد از ناراحتی
 مینکنش را بشکند ، چون مجله ها
 و مطالب چاپ شده آن شاهد
 آن است که انتقاد شتابی
 جاست چون در مجله سیاورن
 مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
 چاپ میشود . امید است
 صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
 تجدید نظر کنید . (و) از دار -
 باشی) با وجود این بی انصافی
 تان نسبت به محتوی مجله ،
 بخشی از مطلب ارسال تان را
 نشر میکند ، توجه کنید :
 (آسمان خیلی تحمل پرست
 است هر وقت که به مهمانس
 شب می رود ، هر چه ستاره الماس
 گون که دارد به خود می آویزد
 آن ها قدرت های رادوست
 می داشت که همیشه در تاریکی
 راه میرفت تا سایه اش در نبالش
 نیاید .
 موفق باشید .
 ✕ محمد ظریف ظفر کوهستانی
 از صف یازدهم لیسه مید آن
 هوایی یگرم :
 جان (نزدیک بین) مطلب
 که حالا جالب است ، لقمه پس
 از آن را میچایم ، چشم به راه
 همکاری های بیشترتان . حالا
 لقمه چرب از مطالب ارسال
 تان :
 (یاد ایامی کمین هم کامرانی
 داشتیم
 کاکو ها و فرور نوجوانی
 داشتیم
 زبرد ست از دست من ، از زنده گو
 بیزار بود
 عمره امر ، د صد راز نهان
 داشتیم
 خود را برج اهل کرده ، لانی
 میزد
 بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
 ✕ هستی سروش محصل طب
 اطفال انستیتوت طب کابل :
 (نزدیک بین) عرض میدارد
 که خوشا به حال شما که هم شاعر
 هستید و هم (داکتر) به هر حال
 (پنجره باز) عنوان سروده تان
 است که آن را همین لحظه
 نشر میکنم :
 (دامن پنجره بسته خاموشی
 بود
 که فقط در عمر
 یک نفر کرد ازین پنجره بسته
 عبور

شعسوار ی ز کمینگاه سرور
 محل گام همان ها بر مفرور هنوز
 روز و شب در دل این راه چنین
 انداز است
 و به این شوق
 که شبی برگردد .
 سالها شد که دگر پنجره
 باز است .
 موفق و داکتر باشید .
 ✕ محمد شفیع (دانشیار) از
 صف دوازدهم لیسه عرض کنید :
 (نزدیک بین) ، گوش های
 ناشنوا (راز دار باشی) را تاب داد
 تا دیکر کاری نکند که مطالب جا -
 لب خوانندگان را ، بی هوده
 و عده چاپ بدهد بل جنس
 آن را در همین صفحه (از دور -
 و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما
 شود و هم صواب یا (نواب) -
 حالا قسمتی جالبی از مطلب روان
 کرده گر تان :
 (عشق ، شعله ایست که اگر
 از آتش دوستم دنگیرد ، نبر و
 خواهد نشست)
 (عشق برده دل فریبی است
 که بروحش سراپی زنده گسی
 کشیده میشود)
 ✕ فریده امید محصل
 سال اول بو هندی فارسی :
 دوست عزیز! از این که علاقه
 مند شعر هستید و میخواهید
 شعر خوب شوید . (نزدیک بین)
 قلبا برای تان تبریک میگوید .
 سروده تان به مسوول صفحه
 شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
 که نشر کند یا نه . ولی تا وقت
 چاپ آن ، (راز دار باشی) شما
 توصیه میکند که نامی نتوانید شعر
 بخوانید ، چون استعدادش را
 دارید . صبر کنید به نظیر نتیجه
 ارزیابی شعر تان رسید . حالا
 قسمتی از سروده تان را نشر
 میکنم :
 (چشمانت نمود چی را خواهد
 داشت ؟
 نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل
 سبز بر طراوت مانده
 و شاید هم به خشم در پای

کیودمانند
 و شاید به یک شب تاریک سیاه
 امید وار باشید .
 ✕ سهیلا عزیز ی و نور
 عزیز ی :
 کاکا (راز دار باشی) شما
 هم با هزاران چشم سفیدی به
 نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
 مطالب ارسال تان یک مطلب
 را انتخاب میکنیم برای چاپ ،
 توجه کنید :
 (القاب شخصیت های
 معروف جهان .
 ۱- پدر اختراع ادیسون
 امریکایی .
 ۲- پدر فلسفه : ارسطو
 یونانی .
 ۳- پدر طب یونان :سقراط
 ۴- پدر طب معالجوی
 اچولی سینا .
 عزیز باشید .
 ✕ رضوانه ایلم از لیسه
 زرفونه :
 درست قبل از (انتشار صدای
 ملانصر الدین) فکاهی تان را
 انتشار میدهم :
 عربی مشغول نماز خواندن
 بود ، و نقاشی تعریف و تمجید
 از او میکردند و میگفتند :
 خیلی آدم دیندار و موقه .
 نسبت که با حضور و خشوع
 نماز میخواند . . .
 هر چه نماز خود را قطع کرده
 گفت :
 در همین حال ، روزه هم
 دارم .
 سرفراز باشید .
 ✕ نظیم و فاکو هستانی
 از لیسه مریم :
 کاکا (نزدیک بین) تان
 از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)
 چیزی جالب (چیز) جالبی
 دستگیرش نشد . (چیز) دیگری
 بفرستید حتی چاپ میشود اگر
 نشد ماملامت .
 با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدام ، يك گفتم
درنگتن ، يك سكوتم در نهاد
يك نياته در دنيا ، يك خشم
در صميمه ، يك معتادم در شكستن
نه! ، من يك صداقت ام هستم
كه صراحت فولادي داي . من يك
خوشبختي در سپاهي ام و يك
بروف سبز در زمستان ، كه روپوش
راد رخوش دارد و هاران و ابا
خسود .

من در عشق رنانه ميخواهم و در
درد دوا ، چرا كه من خوشبختي
سياه داي ، كه آنرا در نامه
سپهدي نگاه داشته و هنوز كسي
سالم نگاه داشته اند ، زنده كي من
به انداز همان نامه است كه
از فرستادن به كسي دلم بپلزد
شايده من ميخك سياه تو باشم
و تو هم عزيز من كه هدیه خدايي
تو از من برسپهدي ؟
.. قادر به ترك همد پگر خواهم
بود ؟

نه!

چرا كه اين نه . تو يي زنده
من . اين . ما . يم . ما . ي
ما ، فراتر از من و تو ييت اين ما خود
عشق است ، فراتر از خاطره ها
ترك كردن ، چه واژه زشتي ، كه هرگز
با چنين نفي من شناختن
تو همان ماهي كوچك طلايي خود
بهايم هستي كه سكوت را تفسير
مستزاني و خوابهايم را تعبیر
من در تو بودم ، شما سر
گردانم .

تو از من برسپهدي :

چرا . عشق در خود عشق
نست ؟

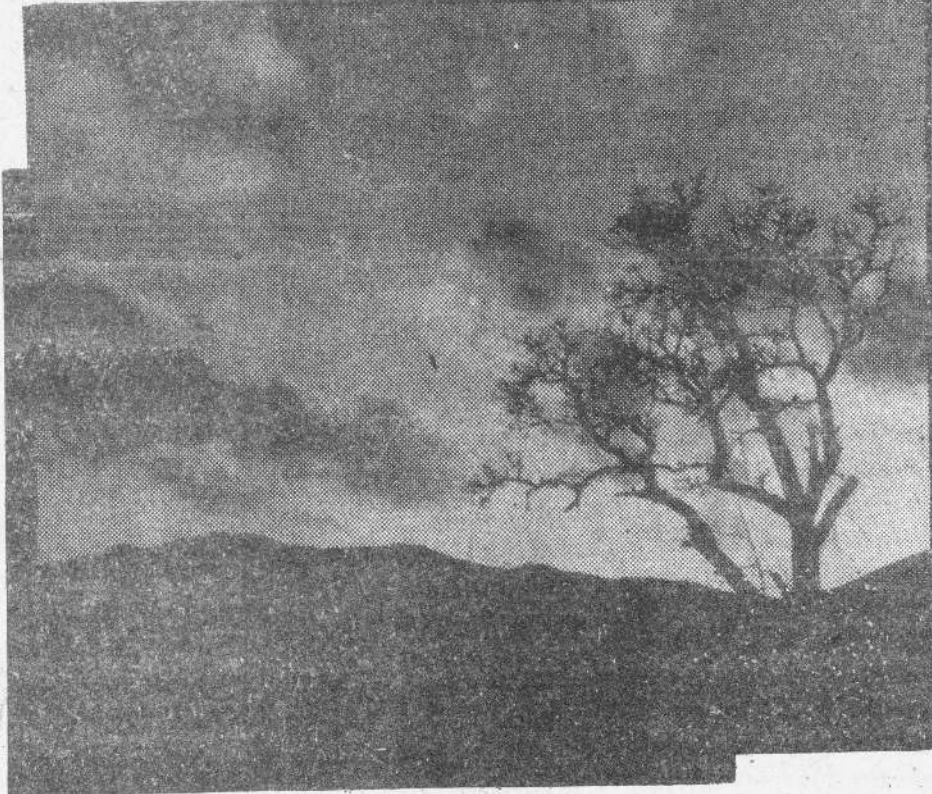
چرا كه درسي باقي احسان
و حسادت حساس بودن ، آرامش
از پروانه يي هستي كه براي زندگي
كردن چيزهاي نجا يي داري تا
براي سوختن .

عشق براي تو چیست ؟

يك تقاهم ؟

يك نياته ؟

ايا تو چقدر براي زنده كسي
كردن رنگ و حشانه صراحت
ديوانه يي داري كه براي ترك



صدا داده ام .
تو کیستی ؟
تو يك صراحتي كه در كلكي كسي
تو نجا يي كه در وسعت چشما
پت ميري ، شايده تو يك در دي
كه سخت دليذ پري و در زمان از تو
آرامش نيسته آرامش بود نست
در جان درد آيادي است من
گفته بودم . تو تكين يك رفتسي
تا اداي يك آمدن باشي . اما
وقتي از نبودن و نياندن با من
حرف ميزني ، چقدر يي صداقتي
در تو لبيز ميشود ، كه نمیتوانس
آنرا پنهان كسي .
عشق در تو يك عمارت نيست كه
آرامش باشد . يك آمدن نيست كه
رفتن داشته باشد . شايده ، عشق
يك نرسيدن خوشبخت است . يك
با ييز جاودان . يك ميخكي كه
هنوز سياه نشده ، يك صراحت
فولادي كه سر ابا يي را تهين كرده
اما تو هم مثل من در آيي شدن
پاسپاه بودن آن به تو ديده نشده
يي .

شش نيكي . من عشق را در
جاودانگي آن دوست داي ، عشق
يك نياته است كه جستجو يي
خوشبختي و بافتن نجا يي است
من بر ختمم . تو وقتي گلي را ميكي
با او چه ميكي ؟
براي پافتن با سخ ، ناراحت
مقبولي در او افتاده شد ، گفتم ؟
ميخواهم بزرگه نشود . گفتم ؟
من گلي هستم كه مرا كنده يي .
وسيس در ناراحت ، ارم نشد .
شايده ميخواستم ، چيزي بنويسم
براي او نوشتم .
تو خود خاطره يي هستي ، در
امت اداي يك نگاه ، تو بالاتر از بند او
عشقي كه عاشق بودن را در خوش
داري محقق چقدر درد بگشود
تا بگو برسد .
من ترا در خود مي پام مثل يك
صدا ، مثل زنگوله هاي يك عهد
نا بسته و ناگسسته هبانه هايم را
اين صدا آنرا گرفته است . من
خوابهايم را كه آبهاي داشته
جان خسته ام هستند ، به اين

آشنايي ما از كوچه خوشبخت
ايهام ميگدشت من رنگ نرلا دي
اين تقاهم را ميديدم . اما در
آبي ما سياه بودنش به ترديد
بودم . او برام از ميخك هاي
خود ميگفت . ارگل ميخك را در
ست داشت و هميشه باغ
داشت . او از درد نگفتي هبانه
فهاد ميگرد من از نياته
خوابهايم حكايه داشتم . شايده آن
نياته ماهي طلايي كوچكي بود
كه من فقط در رهاها او را داشتم
من برسپهدي ؟
تو ميخك سياه داري ؟
او خابوش ماند . نهد انم چرا
برسپهدي . من براي از تصريف
عشق گفتم : عشق مثل شعري است
كه ميخوانش و از آن لذت ميبري
ميشوي ، اما براي خواننده شعري
هيچ وقت اولين شعري ، آخرين شعري
نخواهد بود . اما از اين باور ابرام
ميداد كه : نه ، عشق مثل شعري
است كه ميخوانش و هرگز فراموش

زبانی بندار والایی است . من به آن رشک می برم . اجازه بد . بگویم : حسادت می شود . این بالاتر از خوشبختی سباه نیست . من در خود سرگردانم و بی بینم توهم در جمله خود نمیتوانی بین نگویی که : من نیافته توام ، من قاهم توام . و من چقدر بایسد باور هام را تکرار کنم چقدر باید به این باور خود تاکید کنم که : خوشبختی - در فاصله يك انتظار میرود ، تا به پایان نرسد . بین حلقه های تننا راه کوه هدیه میدهم ، تا دیواری سنگین باشند بجای بپوند تا آشنا بزنده گسی را دریا عاباهم بپوند میزنند . تو بمن نوشته بودی :

میخواهی بگوئی ، ولسی گفتن را خوشتر میبایی . نه ، من میخواهم بگویم شاید این نتوانستن است که مرا در - کوجه ابحام نگه میدارد . درد من ، گفتن نی ، نتوانستن رگفتن است . نیتانم برای کدام جا - زده ای بی بگویم به جلال خوابهایم شاید این جاودانه های همیشه معترا باشند ، شاید این جلال خوابهایم توباشی . تو از رویکنسی من ساده تر باشم ، تا خود را در من راحت تر ببایی ، اما من برای این راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم تو چیز های زیبایی برای زنده گی کردن داری اما تو نمیتوانی يك " شمه " باشی در اوج فرور تو نمیتوانی يك همعه آرام باشی در دل آب ، تو شکوه و فرور رفتن در آب هستی ، که از نیالت موجه میرویند . تو الهه ان مور - جهاستی پیش تو چقدر رجاءوانگی را در خود داری .

تو بمن نوشته ای :

" هر چیز در خودش زیبا - ست . من در نیک بنداری ، باور مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ، اما در زنده گی نمیتوانم صرفه بگویم گل میخک رامی بینم زبوا شاید میخک دیگر توباشی و من برای يك ، دوس ندانم و -



نیتوانم ترا میخک دم بگویم . پس زنده گی چقدر در سبب بود نشد شواراست ؟

این باور تویک ، صراحت است ، چقدر خود را با این زیبایی وحشی نزدیک می یام ، چرا که تویک صراحت وحشی هستی و من يك صداقت آبی ، صراحت صداقت دو هزاد هم اندر در جستجوی هم ، دو نیافته هم اندر برای قاهم يك حقیقت ، راه که چقدر ما حقیقت را در خود داریم .

من به تو نوشتم :

" تویک غزل عاشقانه ای که هیچگاه من به آهنگ ان نهرسم من کوتاه مصرع شعری هستم که در دیوان خود سرگردانم تا وزن خود را بیام . من يك شعر کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم من غزل آهنگ نیافته ای هستم که در طرح های خود سرگردانم . من از کوجه ابحام مغضای حاده هامس ام . چرا که رسوایی شعامت است . کاش من غوغای بلند حاده های مزدخم شهرم میبودم ، تا تو مرا در از حلام خوشبختی آن سالها بیس می یافتی . من برایت هدیه ای دارم : آرامتر ، عاشقانه تر ، با این سطرها چشمانت رامی بوسم . تو حتما چشمانت رامی بنسدی ، تا من زیبایی را که در نیافته ام بهتر ببینم ، تا من در فاصله رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما چشمانت را با زیبایی من بندی .

من به جلوه گاه دیدارم - میدیدم ، به عمان دیواری که يك پنجره داشت . من از پشت پرده ای آن پنجره به آسمان خاکستری رنگه که در دل سباه خوشبختی شب به خواب میرفت حسرت میکردم شب در خوشبختی سباه خود چراغهایش را خاموش ساخته بود . من پنجره را نگشودم چرا که ترسیدم شاید شیشه های

شکسته آن بر سر کود کاشی بیوزد که در پختگی شب برای گرفتن نوبت به نانوائی میرفتند . من با خوشبختی سباه شب سخن - نگفتم ، تنها میخک سباه شب را بپوشم و خوشبختی اش را باور کردم . من در آب خود را دیدم ، اضطراب بودم . من در سکوت خود را دیدم : موجی از رفتن بودم . من در آنچه از تگسوار خود بپوشیدم و این تصویر مرا از زنده گی می ترسانند .

آشب اودر برابر آنچه پس نشسته بود . شمع های در دیده گانش مسوخت . او میتوانست زیبایی اش را بهتر ببیند . من آن سوختن را دوست داشتم ، انکار خودم بودم که مسوختم ، انکار میخک سباه بودم بجای آن شمع آرزو میکردم آن سوختن پایان نیابد . اود را بپوش خود را تجربه میکرد و چیز های زیبایی را که برای زنده گی کردن داشت . من آنجا باور های گذشته خود را می سوزاندم . او آشب قفاهم يك حقیقت میشد . همه باور میکردند و میگفتند :

((زنده گی خوشبخت))

من باز در برابر دیواری فرار داشتم که يك پنجره داشت . میتوانستم خوشبختی شب را بهتر درک کنم و در سببهای خوشبختی مثل آسمان آبی سر به خواب بگذرانم خوابی که به جستجوی اها میرفتند . صدای باد را شنیدم که شیشه پنجره را - ریخت آن شمع ها ناگهان خاموش شدند ، در سکوت تاهک شب صدای تعنیت های آن جشن را میخک سباه ، باخوبه خانه آورده بود . چه حافظه ای ! چرا باید آن تعنیت ها را در زنده گی من شنیدم ؟ چرا که آنجا در برابر آبیله و شمع های نوروزان جای میخک سباه نبود ، جای میخک من در خوشبختی سباه شب بود . آنجا میخک سرخ میتوانست خوشبخت باشد

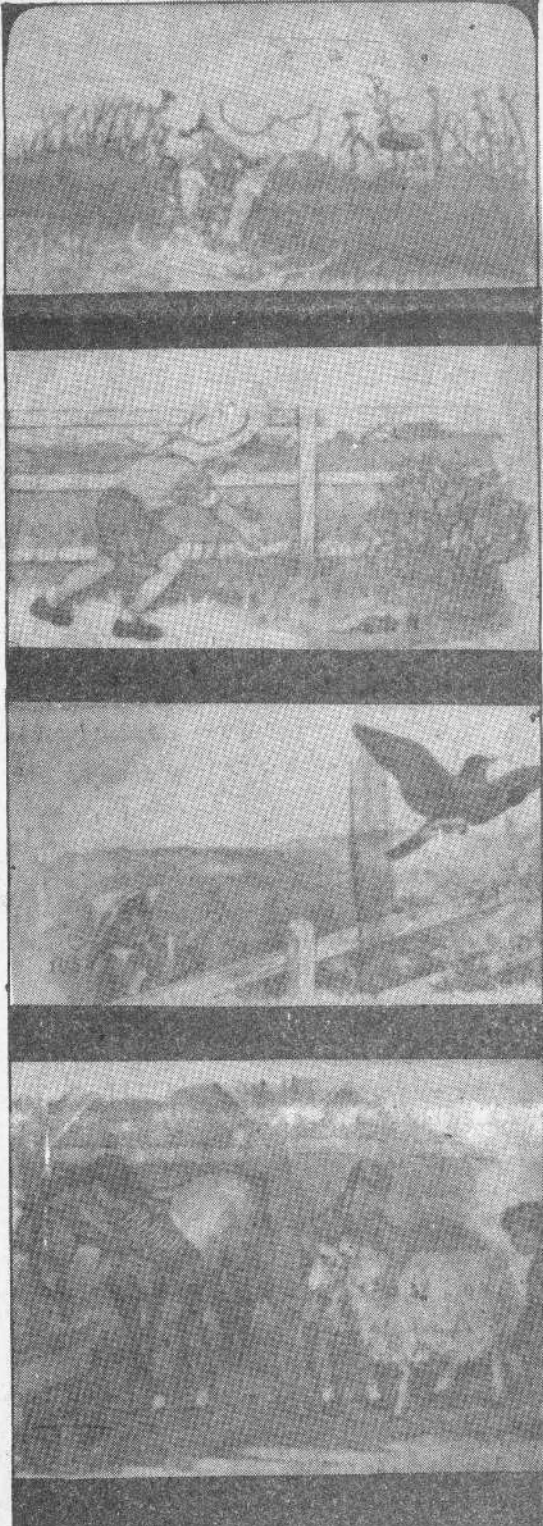
سپاوون

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شده
 وشکستند . برادرم قهرشده ومرا
 دشنام داده گفتم : ((چرا
 اینقدر بیگانه وتنبلی هستی
 مرابیش دوستانم شرماسدی))
 من رفتم ودرخانه گریه کردم ،
 هیچکس یامن گپ نزد فقط که
 گناه از من باشد . نه بدرد نه
 مادر و نه برادرم - هیچکس
 به گناه خود اعتراض نمیکردند
 ونقطه مرا مقصوم دانستند از آن
 روزه بعد تصمیم گرفتم که دیگر
 به هیچ کارخانه دست نزنم
 وهمانطور کردم اما باز هم مرا بدرد
 دشنام داد که چرا کار نمیکنم
 مادر هم قهرشده ، برادرم حسرت
 نزد یک بود که مراباسیلی بزنند
 که چرا نمیکم . من رفتم وباخوهر
 خوانده ام که همسایه ما است
 درد دل کردم . خواهر خوانده ام
 گفت : ((خیراست تواز رده نشو
 هر طفلی که نوبه کارخانه شروع
 کند اشتباه میکند ، تو باید متوجه
 کارهای خود باشی ، مثلا وقت
 که گیلان آب رابوساختی باید
 آنرا محکم می گرفتی واید متوجه
 می بودی که دست هایت چرب
 نمی بود . من که یادم آمد
 براستی آنروز دست هام چرب
 بود که گیلان آب از دستم افتاد
 دوستم گفت : همچنان وقت
 عینک های پدرت را می آوردی
 یا هر چیزی دیگر باید متوجه



هر وقت میخواهم کاری را انجام
 بدهم ، تصادفاً از پیشم خراب
 میشود . چند روز پیش مادر
 گفت : ((برو بچم یک گیلان
 آب بیا)) وقتی گیلان را بر
 از آب ساختم ، ناگهان گیلان
 از نزد من افتاد وشکست ، مادر بسیار
 قهر شده اما من هیچ گناه
 نداشتم ، یک روز بدرد گفتم :
 ((برو عینک هام رابیا)) وقتی
 عینک هایم را گرفتم بسیار دست
 کردم که خراب نشود ، اما متوجه
 نبودم که دفعه تا دروازه رابرا -
 در باز کرد و دروازه شیشه
 عینک بدرد خورد وانرا شکستند .
 بسیار ناراضم شدم اشکهایم
 سرازیر شد ، بدرد بسیار قهرشده
 اما من هیچ گناه نداشتم ، مادر
 بدرد مراد دشنام دادند گفتند :
 ((تو بسیار بیگانه وتنبلی هستی
 هر چیزی را می شکستی))
 برادرم کلانم که در یوهنتون
 میخوانده چند روز پیش بادستان
 خود در خانه ما بود ، برادرم بمن
 گفت : ((خواهر جان برو کسی
 چای بیا)) وقتی چای را ما -
 در آماده ساختن من بتوس
 ظرف های چای را برداشتم
 وه اتاق معمان بردم اما
 همینکه میخواستم به داخل اتاق
 بروم برادرم با عجله از اتاق
 بیرون برآمد وباشتاب که داشت
 متوجه نشد وبامن تصادم کرد ،



تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس
 آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید ، برای
 بهترین قصه بر اساس قرعه جایزه داده میشود .

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري مي كند و ساعت ها با آن مصروف بازي ميشود . پنهان از نظريه رومادريك خنطه مي از پرزه جات را جمع آوري كرده است . بسيار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازي هاي زيادي داشته باشد . با يسهل طفلانه را بسيار خوش دارد . همچنان او را خواهر كوچكش بسيار بهرمان و دوست است



برويزجان

بيننده كوچك تلوزيون كه موسيقي را بيشتر دوست دارد .

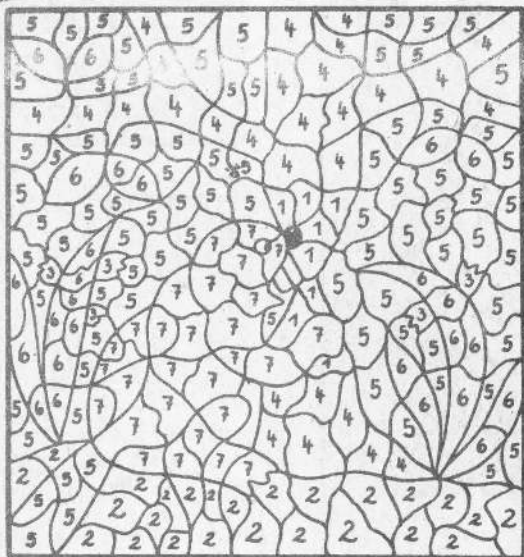


از اين لحاظ بايد با احتيا ط باشي و بلي وقتي كه در خانه برادر بزرگت بود تو نبايد ظرف هاي چاي را كه گران بود و زورت نميرسد مي بردي تو - بايد كارهاي را انجام دهی كه تواناي آنرا داري و زورت به آن بوسه هیچ طفل خورد كار هاي را نبايد انجام بدهد كه تواناي آنرا ندارد . از آن روزه بعد وقتي كاري را انجام ميدادم با دقت كار ميكردم و خوب فكري كردم كه آيا ميتوانم آنرا انجام بدهم يانه ، وقتي مطمئن مي شدم به كار شروع ميكردم . حالا هيچ چيز از بيشم خراب نميشه و كسي بمن نميگويد كه تبيل و بيكاره .

من ...

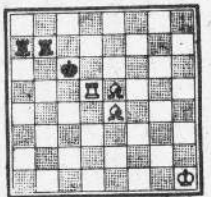
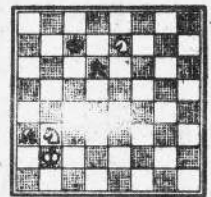
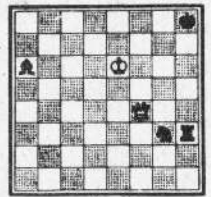
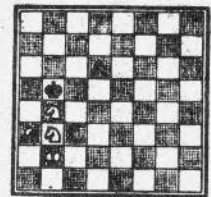
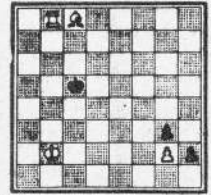
دروازه باشي و اگر كسي آنرا بازم نكند تو بايد فكري كه شايد كسي دروازه را باز كند

لایحه های رقم را چنین رنگ آمیزی کنید :



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری ، ۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های بالایی مطالعه کنید: بنویسید که در چند حرکت بازی و در چند نماه سفید به پیروزی نایل می‌آید. به برنده جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه داده میشود.

جدول

افقی:

- ۱- نوح راکه موسیقی کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که نظریه مشهوری درباره منظومه شمسی نیز دارد - از سواد ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عددی پشتو - محبوب سمنه - خلم نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر - پالهای جالب تلویزیونی - سالی که گذشت

- ۵- کشور اتریشی که در آستانه آزادی قرار دارد - نام کنیزک شمال تلویزیونی جذاب برانلی

- ۶- نوحی داستان - گروهی حد انصال دو خشکی

- ۷- خوشحالی واکیزه گسی از نمایش دادنها

- ۸- طاقچه بالا - دنبال

- ۹- هنر پشه هندسی نقشه‌های منفی - اثری از شکسپیر

- ۱۰- تیم - اندیشه وهراس دتوق وبارک

- ۱۱- اثری از نویسنده امیکلی جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار از تلویزیون به نشر رسیده است ۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر پیشه های مشهور سیمای فرانسه، نیرنگ

۱۳- هنر - ازدل برآید! وقتی که پذیرفته نشود - کشودن گره و مخلوط کردن چیزی در آب. ۱۴- پایتختی در اروپا -

سلسله بی در بین النهرین قدیم که آشور با نیپال از شاهان مشهورش بود ۱۵- اثری از ماکسیم گورکی - از ولایات کشور صودی:

۱- از آرکسترهای از هم باشیده - باند بین المللی جنایات

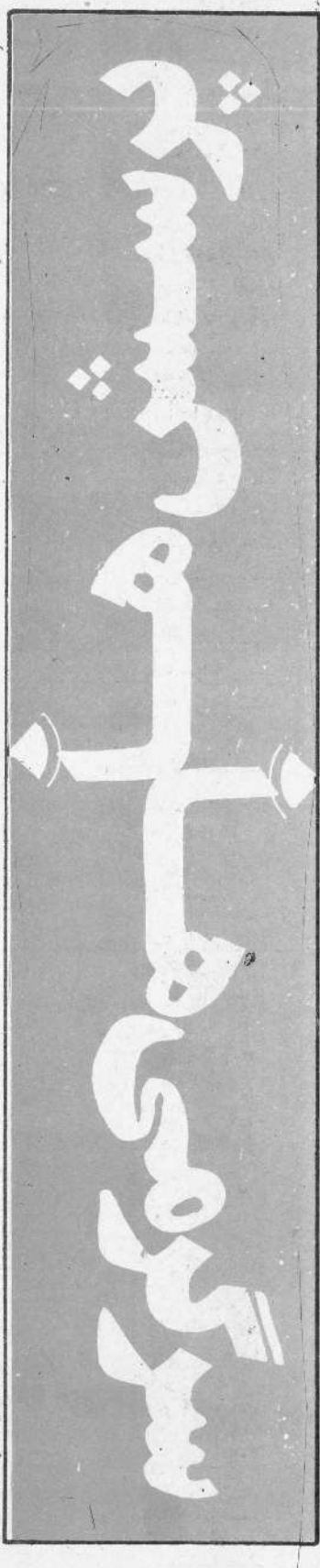
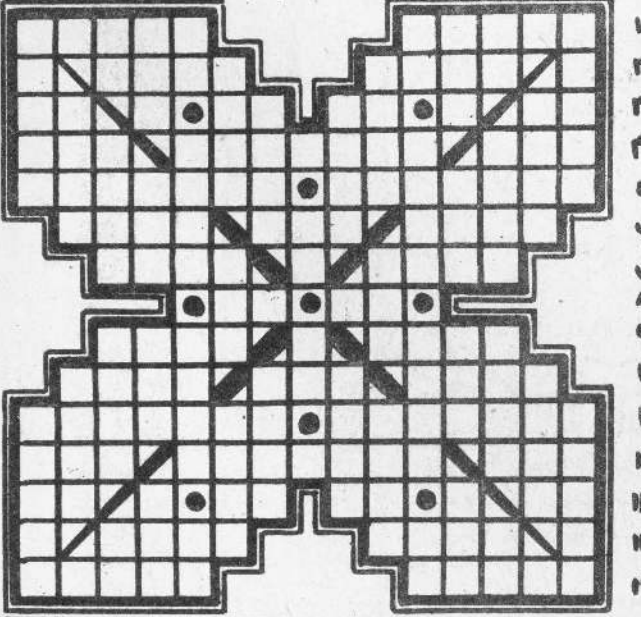
۲- تیز و برنده - گاهس بسته شود!

۳- سخن صبح - اندیشه وطن - اعتنا و ترس - فرد گاه بوسه اش خوانند!

۴- حرفیست - از حیوانات وحشی - جایزه و سزاوار - سا - ختمان

۵- واحد پول جاپان اثریست از داستایوفسکی - نما - پیش با ساز و آواز - اکبر و صغرش را در آستان بجوید

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



حل کنید - چاپر بلبرید

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تبه و هیکل -
- ۸- سعی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - مناسک -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه گیری مقدماتی - روستا و تفریق - دراز ترین شب سال -
- ۱۱- برابر که نپارزند نشانه ناترس باشد - لقب شاهان روسیه - نو و اسروزی پایانه روز -
- ۱۲- شمشه کمره عکاسی - خود داری - نام دو شخص از وسایل قلبه -
- ۱۳- ضم - از ستاره گان زیبای نهلماهی هندی - پای اتومبیلها - نقش -
- ۱۴- سنگ سخت - بدو زشت -
- ۱۵- صورت نقاشی شده - شال سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

الکون جوابهای را کمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) ویا ((د)) باشد. شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید:

گروه الف: اعتماد به نفس شما ضعیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسوولیت است. شما کمتر بخود انگاز دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از پدر و مادر یا بزرگتر هایتان و یاد و ستان تان میخواهید. اگر با تلقین و ترمیم بتوانید بر قدرت تصمم گیری اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بیشتری از خود نشان دهید. بی تردید شانس برو -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بیشتری بدست خواهید آورد. شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان سازی تا به آرزوی تان برسید.

گروه ب: شما از انجمله خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دار تان نیست البته یاد تان باشد که شما با این روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان تان دختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است. ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که منطلق تر باشید و قبل از هر تصمم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما دختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از سن خود از رسایی و خستگی فکری برخوردار دارید. بی مطالعه تصمم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمید هید. روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید. همین جهت شانس هم با شما است.

گروه د: شما کسی بیشتر از دیگران به خدای خود شک می ریزید و خود را بیک قربانی تصور می کنید. چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سایه های ظاهری؟ پایه خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ اینزاید اید که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کفایتی است که اتق دید و طرز جهان بینی خود را تغییر ندهید تا زنده بینی و نومیادی به خوشبینی و امیدواری برسید. سعی کنید از خود بد را بپسیند و اندیشه های تلخ را دور بریزید. همینقدر که زنده هستید و زنده گو می کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید. مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.



حل کننده گات

- همایون - شکیلا - کریمه - نورما
 - تورالی - فنی - وحیده - ناهید
 - حمید - شکیلا - شایبور - فواد
 - کمیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
 - مسعود - زرمینه - جاوید
 - نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
 - شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
 - پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
 - فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
 - طهور - سوسن - زویا - خاطر
 - رومان - لینا - سروش - لیسدا
 - فواد - ویدا - شایبور - لیلیس
 - ساره - لیمه - مینه - ارمان - گاو
 - اسپارتک
- با ساس تره سوسن متین و محمد مهدی طهوری مستحق جایزه شناخته شدند.



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند بدهد.

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام بسیاری آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید میگویند هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هر وقت صبا بشود بد عاجلان رجا . یان بشنید و تاده شمار کنید .

متولدین ماه حمل : زنده گی همپنطور است هر وقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه پامی لنگ عصای بگیرید . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده گی تان باشد بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده گی را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهایی کاری مادر رنج هاست . کارهای شریخی از شما انسان بزرگی می سازد . هر کاری را که انجام میدید پایان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فراموش کنید . ((روزی)) هر زنده گی جان را خداوند از زانی می کند .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنویید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده بی راه گرفته اید . ر تمام عمر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همینگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارید که فرزند شان برای آنها عصای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری بگریزید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمر های را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامش می بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تپد پلی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده گی جان بسلاست می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک در قبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است آنرا درک کنید زنده گی تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت هر زستانی می گذرد و رنج هرگز دایی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده گی تان فرارسیده .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظر داشته باشید . زواند وزی کار شایسته نیست چه هیچکس زده های اندوخته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که صورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هر کجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تعالی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هر کس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی و فم است و این دو فرا راه هر کس میرسد .

متولدین ماه اسد :

دوسال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده گی تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده گی تان برگزینید . مرد مداری تان را همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوخی شور و نه به شرفی زیاد افتدال را نگهدارید .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده بسیاری مردم مسن و نیازمندی که هر روز کارش می گذرد . بیوی برنی است که حتماً بهر نام خانه جوان شما باردنی است .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیاری برای استفاده موثر تر داشته های زنده گی شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که ریغ می کنید .

لکي فايڦ

۵۵۵



وقتي محفل خوشي تان د لکسي فايڦ باشد د ر تمام عمر
خوش و خوشبخت ميا شيد .
رستوران لکو فايڦ براي چاشت هر هـ مشعري امـاده
بند پيرايـ است . فراموش نکيد هر چاشت ساعت ۱ — ۰۲
آد رس : شعر نومقابل مسجد جامع شير پور
تيلفون (۳۰۴۱۰)

۱۱۹

ACKU
 مسلسل
 Ds
 350
 22 ص

صنایع ملی
 بزرگترین
 بوھک ساخت وطن

لذو میل لکڑی شکر فیروز گاہ
 لکڑی شکر فیروز گاہ

فروشگاہ

بزرگ افغان

بہ روزہ ازراعت
 ۲۶۱۱
 رستوران فروشگاہ ہمیشہ در خدمت شہریان است
 غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تہا ہرزف کنید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**